



معرفت امام عصر علیه السلام

گفتارهای موضوعی (۱۰)

جلد اول مباحث مهدویت

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

گفتارهای موضوعی (۱۰)؛ جلد اول مباحث مهدویت



نام کتاب: معرفت امام عصر

آیت الله سید محمد مهدی میر باقری

تعداد جلسات: ۴ گفتار

تدوین: کارگروه تدوین حکمت

فهرست

گفتار ۱: معرفت امام عصر علیه السلام، مهم‌ترین شاخصه عصر ظهور ۵

۱. رابطه توحید و معرفت امام از منظر قرآن و روایات ۷
- تولی به امام، شرط ورود به وادی توحید (حدیث سلسله الذهب) ۷
- ولایت الله و ولایت اهل بیت، حقیقت دین حنیف (آیه فطرت) ۸
- درک مقام اعلای توحید، مختص صاحبان ولایت مطلقه (معصومین) ۱۰
- ولایت انبیاء علیهم السلام، شعاعی از ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام ۱۲
- معرفت امام، تنها راه عبودیت و معرفت خدا ۱۸
- نور امام، تنها وسیله هدایت و معرفت (آیه نور) ۲۱
- بازگشت حقیقت حکمت به معرفت امام ۲۴
۲. عصر ظهور، عصر فراگیری ولایت و معرفت امام در مقیاس فردی و اجتماعی ۲۷
- سد ولایت امام، مهم‌ترین اقدام شیاطین ۲۸
- عصر ظهور، عصر شرح صدر در ایمان ۳۰
- عصر ظهور، عصر محوریت ولایت امام در همه شؤون جامعه ۳۲

گفتار ۲: معرفت امام عصر علیه السلام و نسبت آن با جاهلیت کهن - جاهلیت مدرن ۳۵

۱. نسبت معرفت و ولایت با حیات طیبه ۳۹
۲. حقیقت «جاهلیت» و نسبت آن با اولیاء طاغوت ۴۶
- تفسیر جاهلیت به جدایی از امام ۴۶
- ضلال، کفر و نفاق، مراتب سه‌گانه جاهلیت ۴۸
- ضلال و حیرت، نتیجه تولی به اولیاء طاغوت ۵۱
- استکبار و خودپرستی، ریشه و مبدأ جاهلیت ۵۳
- ظهور جاهلیت مدرن در قالب اومانیزم و تمدن غرب ۵۵
۳. ضرورت بسط ولایت حقه در حیات اجتماعی ۵۷
- صف‌بندی و درگیری همه‌جانبه برای تحقق ولایت اجتماعی ۵۹
- دستگاه تمدنی غرب، بزرگترین مانع تحقق دین و ولایت اجتماعی ۶۲
۴. مراتب سه‌گانه وصول به معرفت امام (در حیات فردی و اجتماعی) ۶۵

گفتار ۳: امام عصر علیه السلام، صاحب مقام ولایت الهیه..... ۷۱

۱. ولایت و سرپرستی امام، مجرای ولایت خداوند بر عالم..... ۷۵

۲. ولایت امام بر حیات انسانی، مُنجی جامعه از رنج‌های ولایت طاغوت..... ۸۴

۳. تعطیل ناپذیری ولایت در عصر غیبت (بر اساس معانی سه‌گانه غیبت)..... ۸۶

گفتار ۴: جلوه‌های ولایت امام زمان علیه السلام، در عصر ظهور..... ۹۵

۱. ظهور کامل دین اسلام و تحقق حیات طیبه..... ۹۸

- ظهور دین با تجلی نور ولایت امام علیه السلام..... ۱۰۲

- نورانی شدن روابط اجتماعی بر محور امام..... ۱۰۳

- ارتقاء تمنیات و نیازهای انسانی با تجلی نور امام..... ۱۰۶

۲. عدالت فراگیر و تحقق کمال جمعی..... ۱۰۸

۳. بسط علم و تحقق عقلانیت ایمانی..... ۱۱۲

گفتار ۱

معرفت امام عصر علیه السلام
مهم ترین شاخصه عصر ظهور

مؤسسه فرهنگی موعود - ۱۳۸۵/۱/۳۱

خرسندم که این گونه محافل با همت عزیزان و سروران و با این موضوع بسیار جدی و اساسی برای همه به خصوص برای جامعه تشیع و نسل جوان ما، این طور پرشور، بانشاط و با استقبال خوب برگزار می شود. برای همه عزیزان توفیق روزافزون از خدای متعال درخواست می کنم! خدا را هم شاکر هستم که به من هم توفیق داد در این جمع نورانی، در محفل عزیزان و سرورانی که با نام امام زمان علیه السلام و با یاد حضرت دور هم جمع شده اند حضور پیدا کنم و گفتگو داشته باشم.

۱. رابطه توحید و معرفت امام از منظر قرآن و روایات

موضوعی را که امر فرمودند تقدیم کنم «معرفت وجود مقدس امام زمان علیه السلام» است. این بحث، از یک سو از گستردگی و از جانب دیگر از عمق برخوردار است، فرصت هم کوتاه است، لذا به بعضی از نکاتی که قابل طرح است به طور اختصار اشاره می کنم. اگر لازم بود، عزیزان بحث را در مجامع روایی و تفسیر قرآن تعقیب بفرمایند.

نکته اولی که قابل توجه هست این است که برخلاف تلقی عمومی، ولایت اولیاء معصوم علیهم السلام از ارکان توحید است، نه اینکه انسان های موحد هستند که به ولایت معتقد می شوند؛ یعنی اعتقاد توحیدی، امری است و بعداً اعتقاد به ولایت اولیاء معصوم علیهم السلام چیزی زائد بر توحید؛ این طور نیست.

- تولی به امام، شرط ورود به وادی توحید (حدیث سلسله الذهب)

این مطلب، تقریباً از مسلمات معارف ماست: همه عزیزان با حدیث نورانی سلسله الذهب آشنا هستند که از نظر سند، بسیار سند خوبی دارد. وجود مقدس امام رضا علیه السلام در نیشابور این کلام نورانی را بیان فرمودند. اهل سنت، این حدیث نورانی را مفصل نقل کرده اند، مجامع روایی ما مثل مرحوم صدوق و

دیگران هم مکرر نقل کرده‌اند که وجود مقدس امام رضا علیه السلام وقتی از نیشابور عبور می‌کردند، مردم نیشابور، به‌خصوص علمای آنها قلم‌به‌دست دور کجاوه حضرت را گرفتند و درخواست کردند که حدیثی نورانی از جد مطهرشان وجود مقدس رسول خاتم علیه السلام نقل کنند. حضرت سند را به نبی اکرم صلی الله علیه و آله متصل کردند و ادامه دادند: «حَدَّثَنِي جَبْرِئِيلُ قَالَ سَمِعْتُ رَبَّ الْعِزَّةِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى يَقُولُ كَلِمَةً لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي»؛ کلمه «لا اله الا الله» حصن و وادی ایمنی است که اگر کسی وارد این حصن شود، هیچ رنج و عذابی به او نمی‌رسد. وقتی کجاوه حضرت حرکت کرد، حضرت دوباره پرده را کنار زدند و سر را از کجاوه بیرون آوردند و فرمودند: «بَشُرُوطُهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا». توحید، شرایطی دارد که یکی از آنها من هستم.^۱

– ولایت الله و ولایت اهل بیت، حقیقت دین حنیف (آیه فطرت)

از این دست روایات، فراوان داریم. این روایات را به‌عنوان نمونه تقدیم می‌کنم. در این آیه شریفه معروف - که در سوره مبارکه «روم» است - خدای متعال می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾^۲، چهره جان‌تان را متوجه آن دین حنیف کنید و باتمام‌وجود به آن دینی رو بیاورید که به‌تعبیر روایات ما وجه‌الله است. روایات را ملاحظه کرده‌اید که ذیل آیاتی مثل آیه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۳ فرموده‌اند: دین، وجه‌الله است. در توحید صدوق و بصائر الدرجات، روایات متعددی ذیل این آیه هست که یکی از تفاسیرش همین است.^۴ حالا این دین که ﴿فَأَقِمْ

۱. «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوِيَةَ قَالَ: لَمَّا وَاتَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا عليه السلام نِيسَابُورَ وَ ارْتَدَّ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ تَرَحَّلْ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثُنَا بِحَدِيثٍ فَتَسْتَفِيدَهُ مِنَّا؟ وَ كَانَ قَدْ قَعَدَ فِي الْعِمَارِيَّةِ فَأُطْلِعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي عَلِيٍّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام يَقُولُ سَمِعْتُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله يَقُولُ سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. قَالَ [الرَّوَى]: فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا»؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۰، «باب ورودہ علیه السلام بنیساپور و ما ظهر فيه من المعجزات».

۲. سوره روم، آیه ۳۰.

۳. ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ سوره قصص، آیه ۸۸.

۴. برای نمونه: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ يَا فَلَانُ يَهْلِكُ كُلُّ شَيْءٍ وَ يَبْقَى الْوَجْهُ اللَّهُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ وَ لَكِنْ مَعْنَاهَا كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا دِينَهُ وَ نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُؤْتَى اللَّهُ مِنْهُ»؛ بصائر الدرجات، ص ۶۶. رجوع شود به: همان، ص ۶۴، «باب في الأئمة من آل محمد عليه السلام أنهم وجه الله

وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا» چیست؟ روایات زیادی در «کتاب الحجه» کافی داریم که اجمالش این است که این دین، ولایت وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.^۱ همه دین در این یک کلمه خلاصه می شود. باطن دین چیزی جز ولایت الله نیست که این ولایت، در ولایت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) تجلی کرده است.^۲ بعد می فرماید: ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾، این دین - که ما شما را به آن دعوت می کنیم و انبیا را برای دعوت به آن فرستادیم و حقیقتش توجه به حضرت حق و توجه به وجه الله است - از یک سو در فطرت شما نهاده شده و از سوی دیگر راهی به بیرون دارد که ما شما را از آن راه دعوت می کنیم. دعوت، بدون فطرت و گرایش فطری اثری ندارد. هم باید خورشید بتابد، هم باید استعداد رویش در دانه گندم باشد. در روایات ما می فرماید: «این فطرت، چیزی جز توحید نیست».^۳ آن فطرتی که خدا انسان ها را بر آن فطرت آفریده، فطرت توحید است. توحید هم معنایش این است: میل به خضوع و سجود در مقابل خدای متعال. این میل به خشوع و عبودیت در باطن انسان قرار داده شده است. انسان، مفلور بر انیت و خودمحوری و انانیت نیست. میل به خضوع و خشوع و میل به تذلل در مقابل خدای متعال، جزء فطرت انسان است. این توحید را در روایات تفسیر می کند. در تفسیر علی بن ابراهیم قمی است که حضرت فرمود: «این دین فطری در ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ این است: «هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ ﷺ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَلِيُّ اللَّهِ».^۴ بعد فرمود: «إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ»،^۵ توحید تا اینجا است. این - طور نیست که توحید باشد و نبوت و ولایت هم باشد. قبول ولایت، از ارکان توحید است. به تعبیر دیگر آن

الذي ذكره في الكتاب: «التوحيد»، ص ۱۴۹، «باب تفسير قول الله عز وجل ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾».

۱. «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا﴾ قَالَ هِيَ الْوَلَايَةُ»، الكافي، ج ۱، ص ۴۱۸. رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۴، «باب تأويل المؤمنين والإيمان والمسلمين والإسلام بهم وبولايتهم ﷺ و...»، ج ۳۵، ص ۳۳۶، «باب أنه ﷺ المؤمن والإيمان والدين والإسلام والسنة والسلام وخير البرية في القرآن و...».

۲. این مضمون با تعابیر و اسناد گوناگون در کتب معتبر کافی و بصائر الدرجات نقل شده است: برای نمونه: «وَلَايَتَنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَعْثِ اللَّهُ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»، الكافي، ج ۱، ص ۴۳۷؛ بصائر الدرجات، ص ۷۵، ح ۶-۹.

۳. برای نمونه: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ قَالَ فَطَرَهُمْ جَمِيعًا عَلَى التَّوْحِيدِ»، الكافي، ج ۲، ص ۱۲. رجوع شود به: همان، «بَابُ فِطْرَةِ الْخَلْقِ عَلَى التَّوْحِيدِ»، بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۷۶، «باب الدين الحنيف والفطرة وصبغة الله والتعريف في الميثاق».

۴. «الْهَيْئَةُ بِنُ عَبْدِ اللَّهِ الرُّمَانِي قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا ﷺ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ فِي قَوْلِهِ ﴿فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ قَالَ هُوَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللَّهِ إِلَى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ»، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۵۵.

توحیدی که ما باید داشته باشیم، معنایش این است که انسان رو به تذلل، خشوع و عبادت در مقابل خدای متعال بیاورد و ولایت حضرت حق را نسبت به اراده خودش بپذیرد؛ البته پذیرش ولایت خدای متعال بر اراده خود - که همین، مقام ولایت است - برای انسانها متفاوت است.

- درک مقام اعلای توحید، مختص صاحبان ولایت مطلقه (معصومین)

ملاحظه فرموده‌اید که بزرگانی مثل مرحوم علامه طباطبایی (زاد الله فی علو درجاته) در تفسیر المیزان ذیل آیه ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ﴾^۱ می‌فرمایند: آن امانتی که انسان ظرفیت حملش را داشت و سماوات و ارض با همه گستردگی‌شان و جبال با همه استقامت‌شان ظرفیت تحمل او را نداشتند، درک مقام ولایت است.^۲ این مقام ولایت - که حقیقتاً وقتی انسان به آن رسید، ولی الله می‌شود، ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۳ و تحت ولایت قرار می‌گیرد و به مقامی می‌رسد که «كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَلِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا»^۴ - این مقام ولایت یعنی چه؟ یعنی انسان باتمام وجود، قوای خود و حول و قوه‌اش را از سر خضوع و تذلل و انکسار و خشوع، به ولایت خدای متعال تسلیم کند؛ همه حول و قوه او مجرای مشیت و اراده خدا شود؛ این می‌شود مقام ولایت. کسی که به اینجا رسید، به مقام توحید رسیده است. موحد، آن کسی است که کاملاً در ولایت الله غرق است. این مقام توحید که مقام فناء در ولایت الهی است و مقامی است که حول و قوه انسان، دیگر تحت اراده خودش کار نمی‌کند - نه اینکه انسان، مجبور است بلکه انسان، صاحب حول و قوه است اما این حول و قوه را می‌سپارد و تسلیم می‌کند تا مقام رضا، یعنی راضی می‌شود به جریان مشیت خدای متعال - این مقام

۱. سوره احزاب، آیه ۷۲.

۲. «فالمراد بالأمانة الولاية الإلهية و عرضها على هذه الأشياء اعتبارها مقيسة إليها و المراد بحملها و الإباء عنه وجود استعدادها و صلاحية التلبس بها و علمه، و هذا المعنى هو القابل لأن ينطبق على الآية فالسماوات و الأرض و الجبال على ما فيها من العظمة و الشدة و القوة فاقدة لاستعداد حصولها فيها و هو المراد بإبائهن عن حملها و إشفاقهن منها»؛ الميزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۳۴۹.

۳. سوره یونس، آیه ۶۲.

۴. «عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرَصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُجِبَهُ فَإِذَا أُجِبْتُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُهُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَرْتَدُّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتُ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۳۵۲.

ولایت فقط برای نبی اکرم ﷺ و اهل بیت معصوم ایشان علیهم السلام، این چهارده نور پاک، بدون حجاب حاصل است؛ و لا غیر؛ یعنی براساس روایات، این چهارده معصوم علیهم السلام در منزلتی هستند که بین آنها و حضرت حق حجابی نیست. آنها مستقیم تحت ولایت خدای متعال هستند و آن ولایت را تحمل می کنند. منزلتی از این ولایت را احدی نمی تواند تحمل کند. این همین منزلت است که در بصائر الدرجات و «کتاب الحجة» کافی نقل شده است.^۱ در بعضی روایات آمده است که «إِنَّ أَمْرًا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» ولایت ما سخت دشوار است و تنها سه دسته می توانند تحمل کنند.^۲ ولی در بعضی روایات دیگر، آن قدر این امر ولایت الهی سنگین معرفی شده است که فرموده اند: «لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ».^۳ این سه دسته ای که انسان های صاحب ظرفیت و حامل ولایت هستند، اینها هم، تحمل منزلتی از ولایت ما را ندارند.^۴ در روایت دیگری است که فرمود: «أَنْ مَقَام، مَقَام و معرفتی است که خدا به ما داده و آن منزلت از عبادت را - که ناشی از این معرفت است - فقط از ما می خواهد».^۵ عنایت دارید که معرفت، همیشه مقدمه عبودیت است، روایاتش را تقدیم می کنم.

این منزلت از معرفت الله که معرفت بدون حجاب و رسیدن به مقام ولایت الله بدون حجاب است -

۱. الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، «بَابُ فِيمَا جَاءَ أَنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۱، «بَابُ فِي أَمَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدِيثُهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ»؛ ص ۲۶، «بَابُ فِي أَمَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمْرَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ».
۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بصيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: خَالَطُوا النَّاسَ مِمَّا يَعْرِفُونَ وَ دَعَوْهُمْ مِمَّا يُكْرَهُونَهُ وَ لَا تَحْمِلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَ عَلَيْنَا إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۶، «بَابُ فِي أَمَةِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أَمْرَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ».
۳. برای نمونه: «قَالَ الْمُفَضَّلُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ حَدِيثَنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ ذَكَرْنَا أَجْرَدُ لَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ أَمَّا الصَّعْبُ فَهُوَ الَّذِي لَمْ يَرْكَبْ بَعْدُ وَ أَمَّا الْمُسْتَصْعَبُ فَهُوَ الَّذِي يَهْرُبُ مِنْهُ إِذَا رَأَى وَ أَمَّا الذَّكَوَانُ فَهُوَ ذَكَاءُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَّا الْأَجْرَدُ فَهُوَ الَّذِي لَا يَتَعَلَّقُ بِهِ شَيْءٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾ فَأَحْسَنَ الْحَدِيثِ حَدِيثُنَا لَا يَحْتَمِلُهُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلَائِقِ أَمْرُهُ بِكَمَالِهِ حَتَّى يَحْدَهُ لِأَنَّهُ مِنْ حَدِّ شَيْئٍ فَهُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى التَّوْفِيقِ وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۴.
۴. برای مشاهده مجموعه این روایات، رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۸۲، «بَابُ أَنَّ حَدِيثَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ وَ أَنَّ كَلَامَهُمْ ذُو وَجْهِ كَثِيرَةٌ».
۵. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَاقِي وَ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَ اللَّهُ سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا مُؤْمِنٌ أَمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ اللَّهُ مَا كَلَّفَ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرًا وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۰۲.

یعنی بدون هیچ واسطه حتی حجاب نور، تحت ولایت الله قرار می گیرند - می شود «مَوْضِعَ مَشِيَةِ اللَّهِ»^۱. این مقام، مختص به این چهارده نور پاک علیه السلام است. هیچ پیغمبر اولوالعزمی علیه السلام به این مقام راه ندارد. هیچ ملک مقربى به این مقام راه ندارد. هیچ بنده مُمْتَحَنی به این مقام راه ندارد. این، فقط مقام این چهارده نور علیه السلام است.

- ولایت انبیاء علیهم السلام، شعاعی از ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام

دیگران تحت ولایت آنها قرار می گیرند و شعبه‌ای از ولایت آنهاست که به سایرین داده می شود؛ یعنی حتی اگر انبیاء اولوالعزم علیهم السلام به مقام ولایت می رسند، به واسطه اولیاء معصوم علیهم السلام است؛ یعنی پیغمبر اولوالعزم بدون حجاب، تحت ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می گیرد؛ لذا ذیل آیه ﴿إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾^۲ فرموده اند: «ابراهیم خلیل علیه السلام شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام است»^۳. ابراهیم خلیل علیه السلام شعاع وجودی آنهاست.

حالا بحث‌های پردامنه‌ای در این زمینه هست. اینجا اسرار روایت است که خیلی هم نباید خوانده شود. چون محفل نورانی است، من می خوانم. طبق دستور خود معصومین علیهم السلام هر جا روایتی برایتان سنگین بود، زود از آن عبور کنید، نایستید، والا زمین گیر می شوید. علمش را به اهلش واگذار کنید. آنجا که

۱. عبارتی در زیارت امیر مؤمنان علیه السلام: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَافِظَ سِرِّ اللَّهِ، وَ مُمَضِّي حُكْمِ اللَّهِ، وَ مُجَلِّي إِرَادَةِ اللَّهِ، وَ مَوْضِعَ مَشِيَةِ اللَّهِ»؛ المزار الکبیر، ص ۳۰۴. همچنین در روایت دیگر آمده است: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مُؤَرِّدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

۲. سوره صافات، آیه ۸۳.

۳. «عَنْ أَبِي بصير يَحْيَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْجُعْفِيُّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ علیه السلام عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ ﴿وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ فَظَرَّ فَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ فَقَالَ إِلَهِي مَا هَذَا النُّورُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا نُورُ مُحَمَّدٍ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي وَ رَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِهِ فَقَالَ إِلَهِي وَ مَا هَذَا النُّورُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ تَاصِرَ دِينِي وَ رَأَى إِلَى جَنْبِهِمْ ثَلَاثَةَ أَنْوَارٍ فَقَالَ إِلَهِي وَ مَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا نُورُ فَاطِمَةَ فَطَلَمْتُ مُحِيطَهَا مِنَ النَّارِ وَ نُورُ وَلَدَيْهَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ إِلَهِي وَ أَرَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ أَخَذُوا بِهِمْ قِيلَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِ عَلِيِّ وَ فَاطِمَةَ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ إِلَهِي بِحَقِّ هَؤُلَاءِ الْحَسَنَةِ إِلَّا عَرَفْتَنِي مِنَ التَّسْعَةِ قِيلَ يَا إِبْرَاهِيمَ أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ وَ ابْنُهُ جَعْفَرٌ وَ ابْنُهُ مُوسَى وَ ابْنُهُ عَلِيُّ وَ ابْنُهُ مُحَمَّدٌ وَ ابْنُهُ عَلِيُّ وَ ابْنُهُ الْحَسَنُ وَ الْحُجَّةُ الْقَائِمُ ابْنُهُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَرَى أَنْوَاراً قَدْ أَخَذُوا بِهِمْ لَا يُحْصِي عَدَدَهُمْ إِلَّا أَنْتَ قِيلَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَؤُلَاءِ شِيعَتُهُمْ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ وَ بِمَا تَعْرِفُ شِيعَتَهُ قَالَ بِصَلَاةٍ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ وَ الْجَهْرُ بِ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ وَ الْقُنُوتِ قَبْلَ الرَّكُوعِ وَ التَّحَنُّنِ فِي الْيَمِينِ فَبَعْدَ ذَلِكَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَخَبَّرَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ فَقَالَ ﴿وَأَنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾؛ تأويل الآيات، ج ۱، ص ۴۸۵.

انسان می‌فهمد و هضم می‌کند، خوب است. آنجا که نمی‌فهمد، عبور کند؛ چون این روایات، معارفی است که برای همه بشریت گفته‌اند؛ مثل غذاهایی که خدای متعال روی زمین خلق می‌کند؛ فقط برای ما که خلق نمی‌کند. اگر یک نفر بخواهد همه را میل کند، پیداست چه به سرش می‌آید. داروهایی که در داروخانه است، برای همه مریض‌هاست، برای یک مریض نیست. بنابراین اگر روایتی سنگین بود، فرمایش خودشان این است که زود عبور کنید تا به انکار نرسید.^۱ این، رزق ما نیست، عبور می‌کنیم و به اهلش واگذار می‌کنیم. وقتی خدا لطف کرد و روزی‌مان شد، می‌فهمیم.

علی‌ای‌حال در روایات ما می‌فرماید که مقام ولایتی که انبیا علیهم‌السلام دارند، شعبه‌ای از ولایت نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم و ائمه هدایت معصومین علیهم‌السلام است حتی انبیاء اولوالعزم علیهم‌السلام. روایات فراوانی با این مضمون در زمینه‌های مختلف داریم؛ مثلاً وقتی خلقت انبیا علیهم‌السلام را بیان می‌کنند، می‌فرمایند: «جسم ما از مرتبه علیین است و روح ما بالاتر از علیین. روح انبیا علیهم‌السلام و مؤمنین از منزله جسم ماست».^۲ بقیه روایات را ذیل آیه شریفه ﴿كَلَّا

۱. برای نمونه: «عَنْ جَابِرِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم إِنَّ حَدِيثَ آلِ مُحَمَّدٍ عَظِيمٌ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يُؤْمِنُ بِهِ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ امْتَحَنَ اللَّهَ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَمَا وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَدِيثِ آلِ مُحَمَّدٍ فَلَا تَنْتَ لَهُ قُلُوبُكُمْ وَ عَرَفْتُمُوهُ فَاقْبَلُوهُ وَ مَا أَشْمَزَتْ مِنْهُ قُلُوبُكُمْ وَ أَنْكَرْتُمُوهُ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى الْعَالِمِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّمَا الْهَالِكُ مَنْ يُحَدِّثُ بِحَدِيثٍ لَا يَحْتَمِلُهُ فَيَقُولُ وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا وَ الْإِنْكَارُ هُوَ الْكُفْرُ»؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۷۹۳. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۵۲۰، «باب في التسليم لآل محمد عليهم‌السلام فيما جاء عندهم»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۶۴، «باب غرائب أفعالهم و أحوالهم و وجوب التسليم لهم في جميع ذلك».

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَزْوَاجَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ أَزْوَاجَ شِيعَتِنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَجْسَادَهُمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ الْقَرَابَةُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۸۹. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهما السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ النَّبِيِّينَ مِنْ طِينَةِ عَلِيِّينَ قُلُوبُهُمْ وَ أَبْدَانُهُمْ وَ خَلَقَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تِلْكَ الطِّينَةِ وَ جَعَلَ خَلْقَ أَبْدَانِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَ خَلَقَ الْكَافِرَ مِنْ طِينَةِ سَجِينٍ قُلُوبُهُمْ وَ أَبْدَانُهُمْ فَخَلَطَ بَيْنَ الطِّينَتَيْنِ فَمِنْ هَذَا يَلِدُ الْمُؤْمِنُ الْكَافِرَ وَ يَلِدُ الْكَافِرُ الْمُؤْمِنَ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْمُؤْمِنَ السَّيِّئَةُ وَ مِنْ هَاهُنَا يُصِيبُ الْكَافِرَ الْحَسَنَةُ فَقُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ وَ قُلُوبُ الْكَافِرِينَ تَحِنُّ إِلَى مَا خَلَقُوا مِنْهُ»؛ الكافي، ج ۲، ص ۲.

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَرْوَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ خَلَقَنَا اللَّهُ مِنْ نُورٍ عَظَمَتِهِ ثُمَّ صَوَّرَ خَلْقَنَا مِنْ طِينَةٍ مَخْرُونَةٍ مَكْنُونَةٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ فَأَسْكَنَ ذَلِكَ النُّورَ فِيهِ فَكُنَّا نَحْنُ خَلْقًا نُورَانِيَيْنِ لَمْ يَجْعَلْ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ الَّذِي خَلَقْنَا مِنْهُ نَصِيًّا وَ خَلَقَ أَزْوَاجَ شِيعَتِنَا مِنْ أَبْدَانِنَا وَ أَبْدَانَهُمْ مِنْ طِينَةٍ مَخْرُونَةٍ مَكْنُونَةٍ أَسْفَلَ مِنْ ذَلِكَ الطِّينَةِ وَ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِأَحَدٍ فِي مِثْلِ ذَلِكَ الَّذِي خَلَقَهُمْ مِنْهُ نَصِيًّا إِلَّا الْأَنْبِيَاءَ وَ الْمُرْسَلِينَ فَلِذَلِكَ صِرْنَا نَحْنُ وَ هُمْ النَّاسُ وَ صَارَ سَائِرُ النَّاسِ هَجْمًا [هَجْمًا] فِي النَّارِ وَ إِلَى النَّارِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۰.

إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلَيِّنَ^۱ ببینید.^۲

دسته دیگری از روایات که فراوان هم هستند و به خصوص مرحوم صفار در بصائر الدرجات، مفصل این روایات را آورده است درباره میثاقی است که نسبت به ولایت معصومین (علیهم السلام) از انبیا (عم) گرفته شده است.^۳ اگر انبیا (علیهم السلام) به مقام نبوت رسیده‌اند به خاطر این است که درکنار میثاق توحید، میثاق ولایت را قبول کرده‌اند. حتی در بعضی روایات آمده است که هیچ پیغمبری نبوتش کامل نشد الا به میثاق ولایت ما.^۴ به خصوص در باب انبیاء اولوالعزم (علیهم السلام) روایاتی است که می‌فرماید: «وقتی ولایت تک تک معصومین (علیهم السلام) و به طور خاص وجود مقدس امام زمان (علیه السلام) و سیره ایشان عرضه شد و آنها باتمام وجود اقرار کردند و عزم بر این امر داشتند، به مقام اولوالعزم رسیدند».^۵ اگر فرصت شد عرض می‌کنم که این عزم چیست. خدای متعال در باب جناب آدم (علیه السلام) می‌فرماید: ﴿وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾.^۶ این آیه هم ناظر به همین معناست.^۷ حالا روایاتی که درباره این آیه است، دیگر خواندنی نیست.

باز به لسان دیگری در روایات ما آمده است که «إِنَّ أَمْرَنَا صَغْبٌ مُسْتَصْعَبٌ». خود این روایت که از مسلمات است،^۸ در باب پذیرش ولایت گویاست. فرموده‌اند: «امر ما آن قدر سنگین است که جز سه دسته

۱. سوره مطفین، آیه ۱۸.

۲. برای نمونه رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۳۸۹، «بَابُ خَلْقِ أَبْدَانِ الْأَئِمَّةِ وَأَرْوَاحِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ (علیهم السلام)»؛ ج ۲، ص ۲، «بَابُ طَبِئَةِ الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۱۴، «بَابُ فِيهِ خَلَقَ أَبْدَانِ الْأَئِمَّةِ (علیهم السلام) وَقُلُوبَهُمْ وَأَبْدَانِ الشَّيْعَةِ وَقُلُوبَهُمْ لثَلَا يَدْخُلُ النَّاسُ الْغُلُوَّ فِي عَجَائِبِ عِلْمِهِمْ»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱، «بَابُ بَدْوِ أَرْوَاحِهِمْ وَأَنْوَارِهِمْ وَطَبِئَتِهِمْ (علیهم السلام) وَأَنَّهُمْ مِنْ نَوْرِ وَاحِدٍ»؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۰۵.

۳. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۰، «بَابُ مَا خَصَّ اللَّهُ بِهِ الْأَئِمَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (علیهم السلام) مِنْ وَلَايَةِ أُولَى الْعِزْمِ لَهُمْ فِي الْمِيثَاقِ وَ غَيْرِهِ»؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷، «بَابُ تَفْضِيلِهِمْ (علیهم السلام) عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَعَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ وَأَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَنْهُمْ وَعَنِ الْمَلَائِكَةِ عَنْ سَائِرِ الْخَلْقِ وَأَنْ أُولَى الْعِزْمِ إِنَّمَا صَارُوا أُولَى الْعِزْمِ بِحَبْمِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».

۴. «عَنْ حَدِيثِ بْنِ أُسَيْدٍ الْغَفَّارِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا تَكَامَلَتِ النَّبُوَّةُ لِنَبِيٍّ فِي الْأُطْلَلِ حَتَّى عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَايَتِي وَوَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِي وَ مَثَلُوا لَهُ فَأَقَرُّوا بِطَاعَتِهِمْ وَوَلَايَتِهِمْ»؛ بصائر الدرجات، ص ۷۳.

۵. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (علیه السلام) فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾ قَالَ: عَهِدْنَا إِلَيْهِ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَّ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أُولُو الْعِزْمِ أُولَى الْعِزْمِ لِأَنَّهُ عَهِدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ وَ سَيْرِيَّتِهِ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِقْرَارُ بِهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۶. ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾؛ سوره طه، آیه ۱۱۵.

۷. الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶؛ ج ۲، ص ۸.

۸. [برای ملاحظه اسناد و تعابیر متعدد روایات با این مضمون، رجوع شود به:] الکافی، ج ۱، ص ۴۰۱، «بَابُ فِيمَا جَاءَ أَنَّ حَدِيثَهُمْ

نمی‌توانند آن را تحمل کنند: از میان انبیا، مرسلین‌شان؛ از میان ملائکه، مقربین‌شان؛ از میان مؤمنین، مُمتحن‌شان. اینها هستند که حامل اسرار ولایت ما هستند و حمله و ولایت‌اند،^۱ یعنی اراده خودشان را در ولایت ما که همان ولایت‌الله است - «وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَنْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بَهَا»^۲ - فانی می‌کنند.

بنابراین رسیدن به مقام ولایت برای دیگران که همان مقام توحید و موحد شدن است، جز از طریق اصفا به اولیاء معصوم علیهم السلام و چشیدن ولایت آنها متصور نیست. هیچ پیغمبر اولوالعزمی بدون این واسطه نمی‌تواند برسد. جندب از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند: «مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»، ^۳ مقام معرفت الله، همان مقام نورانیت ولی الله است. این جمله بسط می‌خواهد. اگر کسی به این مقام برسد، به مقام عید ممتحن رسیده است. اینجاست که به او شرح صدر می‌دهند و

صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ؛ بصائر الدرجات، ص ٢١، «باب في أئمة آل محمد عليهم السلام حديثهم صعب مستصعب»؛ ص ٢٦، «باب في أئمة آل محمد عليهم السلام أن أمرهم صعب مستصعب»؛ بحار الانوار، ج ٢، ص ١٨٢، «باب أن حديثهم عليهم السلام صعب مستصعب و أن كلامهم ذو وجه كثيرة».

١. «عن أبي بصير و محمد بن مسلم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: خالطوا الناس مما يعرفون و دعوهم مما يتكبرونه و لا تحملوا على أنفسكم و علينا إن أمرنا صعب مستصعب لا يحمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان»؛ بصائر الدرجات، ص ٢٦، «باب في أئمة آل محمد عليهم السلام أن أمرهم صعب مستصعب».

۲. این تعبیر با اسناد گوناگون در کتب معتبر کافی و بصائر الدرجات نقل شده است، از جمله: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: وَلَا يَتَنَا وَلَا يَمُتُ اللَّهُ الَّذِي لَمْ يَتَعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۵، ج ۶-۹.

٣. حديث معروف به حديث نوراني: (رُويَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغَفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالْثَوَائِيَّةِ قَالَ يَا جُنْدُبُ فَاْمُضْ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ فَأَتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَانْظُرْنَا هَ هَ حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ قَالَا جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالْثَوَائِيَّةِ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَرَحِبًا بِكُمْ مَا نَ وَلَيْتَ مُتَعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْنَا بِمُقَصِّرِينَ لَعَمْرِي إِنْ ذَلِكَ الْوَاجِبُ [وَاجِبٌ] عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدُبَ قَالَا لَيْتَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عليه السلام إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدُ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهُ مَعْرِفَتِي بِالْثَوَائِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهَذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌّ وَ مُرْتَابٌ يَا سَلْمَانَ وَ يَا جُنْدُبَ قَالَا لَيْتَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عليه السلام مَعْرِفَتِي بِالْثَوَائِيَّةِ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَعْرِفَةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَعْرِفَتِي بِالْثَوَائِيَّةِ وَ هُوَ الدِّينُ الْخَالِصُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُفَاءً وَ يَظَاهِرًا﴾ وَ يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَ ذَلِكَ دِينُ الْقِيَمَةِ ﴿يَقُولُ مَا أُمِرُوا إِلَّا بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ هُوَ الدِّينُ الْحَنِيفِيُّ الْمُحَمَّدِيَّةُ السَّمْحَةُ وَ قَوْلُهُ ﴿يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ فَمَنْ أَقَامَ وَلَايَتِي فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ إِقَامَتُهُ وَلَايَتِي صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ فَالْمَلِكُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُقَرَّبًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ وَ النَّبِيُّ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُرْسَلًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ وَ الْمُؤْمِنُ إِذَا لَمْ يَكُنْ مُتَمَحِّنًا لَمْ يَحْتَمِلْهُ...»؛

المنابع (للعلوى)، ص ٦٧؛ بحار الانوار، ج ٢٦، ص ١.

او دیگر عارف مستبصر است؛ «إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهِذِهِ الْمَعْرِفَةِ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا». پس معنای تحمل ولایت، مقام معرفت بالنورانیه است. مقام اقرار به ولایت، مقام معرفت بالنورانیه است. مقام عزم بر ولایت، مقام معرفت بالنورانیه است. مقام ذکر - در مقابل نسیان که حضرت آدم نسیان کرد ﴿فَنَسِيَ﴾^۱ (حالا عرض کردم که در باب ایشان من صحبتی ندارم) مقابلش مقام ذکر است - با مقام معرفت بالنورانیه حاصل می‌شود. «فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ» این شرح صدر، همان مقام هدایت بالنورانیه است. مقام هدایت، مقام شرح صدر است، ﴿فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ﴾^۲. مقام شرح صدر، مقام «نورانیت به نورالله» است. قلب وقتی نورانی شد، باب هدایت به رویش باز می‌شود، ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ﴾^۳. مقام شرح صدر، مقام نورانیت رب است. این همان مقام معرفت بالنورانیة ولی الله است.

من حدس می‌زنم جناب ابراهیم خلیل علیه السلام هم که دنبال نور رب می‌گشت و می‌فرمود: ﴿هَذَا رَبِّي﴾^۴، دنبال همین می‌گشت، مقام معرفت بالنورانیه را می‌خواست، مقام هدایت را می‌خواست، مقام درک ولایت وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌خواست. وقتی درک کرد، ﴿وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾^۵، از شیعیان حضرت شد.^۶ البته عرض کردم ممکن است برای بعضی‌ها اینها قصه به نظر بیاید! اینها جزو اسرار عالم است.

علی‌ای‌حال مقام معرفت ائمه علیهم السلام از ارکان توحید است. هر کسی هم به مقام توحید رسیده، با این معرفت رسیده است. باز بعضی از روایات در این زمینه را تقدیم می‌کنم تا اهمیت معرفت امام معلوم شود.

۱. ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾؛ سوره طه، آیه ۱۱۵.
۲. ﴿فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ وَ مَنْ يَرِدْ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَانَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۵.
۳. ﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوَّلِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛ سوره زمر، آیه ۲۲.

۴. ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ * فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ * فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ﴾؛ سوره انعام، آیات ۷۵ - ۷۸.

۵. سوره صافات، آیه ۸۳.

۶. تأویل الآیات، ج ۱، ص ۴۸۵.

روایات، فراوان است. در اوایل «کتاب الحجة» کافی، در باب «معرفة الامام»^۱ و باب «فرض طاعة الامام»^۲ روایات فراوانی است که معرفت امام را یکی از ارکان توحید معرفی می‌کند. فرمود: «اگر کسی به مقام معرفت امام علیه السلام نرسد، مثل این قوم - اشاره کردند به کسانی که معرفت به ائمه علیهم السلام نداشتند - در تاریکی و سردرگمی عبادت می‌کند».^۳ این دیگر عبادت الله نیست، راه هم به جایی نمی‌برد؛ چون عبادت نیست. عبادت، معرفت می‌خواهد. «عبادت با جهل» که عبادت نیست. معرفت هم جز به معرفت ولی الله حاصل نمی‌شود.^۴ معرفت ولی الله یعنی همان مقام معرفت بالنورانیه، یعنی مقام عزم، یعنی مقام اقرار.

بعضی روایات خیلی سنگین است. در بصائر الدرجات روایت است که حضرت فرمود: «خدا ولایت من را بر آسمان‌ها و زمین عرضه کرد، جناب یونس اقرار نکرد. خدا او را به شکم ماهی برد تا اقرار کرد».^۵ پیداست معنای «ایشان اقرار نکرد» چیست. آیا یعنی از اساس قبول نکرد؟! اینکه با روایات دیگر نمی‌سازد. شرط نبوت، اقرار به ولایت بوده است.^۶ معنایش این است که قرار و ثبات در ولایت نداشت تا بتواند کاملاً تحمل کند، ولو به اندازه یک ترک اولی. ترک اولای در پذیرش ولایت الله کرد، او را به شکم ماهی بردند تا برگردد؛ لذا می‌فرماید: ﴿قُلُوا لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلْبَيْتِ فِي بَيْتِهِ إِلَى يَوْمِ يَبْعَثُونَ﴾.^۷ نه اینکه جناب یونس اقرار نکرد؛ اقرار، شرط نبوت‌شان بود؛ یعنی استقرار بر این ولایت در همه مراحل

۱. ج ۱، ص ۱۸۰، «بَابُ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَالرَّدِّ إِلَيْهِ».

۲. ج ۱، ص ۱۸۵، «بَابُ فَرْضِ طَاعَةِ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام».

۳. «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا صَلَاحًا قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ تَصْدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصْدِيقُ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله وَ مَوَالَاةُ عَلِيٍّ علیه السلام وَ الْإِسْتِمَاءُ بِهِ وَ بَائِمَةُ الْهُدَى علیه السلام وَ الْبَرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ هَكَذَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۴. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۹۹، «بَابُ أَنَّ النَّاسَ لَا يَهْتَدُونَ إِلَّا بِهِمْ وَ أَنَّهُمُ الْوَسَائِلُ بَيْنَ الْخَلْقِ وَ بَيْنَ اللَّهِ وَ أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ».

۵. «عَنْ حَبَّةِ الْعُرْنِيِّ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ وَلَائِي عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ أَقَرَّ بِهَا مَنْ أَقَرَّ وَ أَنْكَرَهَا مَنْ أَنْكَرَ أَنْكَرَهَا يُؤْنَسُ فَحَبَسَهُ اللَّهُ فِي بَطْنِ الْحُوتِ حَتَّى أَقَرَّ بِهَا»؛ بصائر الدرجات، ص ۷۵.

۶. برای نمونه: «عَنْ حُدَيْقَةَ بْنِ أُسَيْدٍ الْغَفَّارِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا تَكَامَلَتِ التُّبُوَّةُ لِنَبِيِّ فِي الْأُطْلَلِ حَتَّى عُرِضَتْ عَلَيْهِ وَلَائِي وَ وَلَايَةُ أَهْلِ بَيْتِي وَ مَثَلُوا لَهُ فَأَقَرُّوا بِطَاعَتِهِمْ وَ وَلَائِهِمْ»؛ بصائر الدرجات، ص ۷۳. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۷۲، «بَابُ مَا خَصَّ اللَّهُ بِهِ الْأَئِمَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ص مِنْ وَلَايَةِ الْأَنْبِيَاءِ لَهُمْ فِي الْمِيثَاقِ وَ غَيْرِهِ وَ مَا أَعْلَمُوا مِنْ ذَلِكَ»؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۲۶۷، «بَابُ تَفْضِيلِهِمْ علیهم السلام عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ وَ أَخَذَ مِيثَاقَهُمْ عَنْهُمْ وَ عَنِ الْمَلَائِكَةِ وَ عَنِ سَائِرِ الْخَلْقِ وَ أَنَّ أَوْلَى الْعِزْمِ إِنَّمَا صَارُوا أَوْلَى الْعِزْمِ بِجَهَنَّمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ».

۷. سوره صفات، آیات ۱۴۳ - ۱۴۴.

نبوت؛ البته کار بسیار سختی است. همان «إِنْ أَمَرْنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ» است که ممکن است یک جا ترک-اولی اتفاق بیفتد.

– معرفت امام، تنها راه عبودیت و معرفت خدا

بنابراین می‌بینید مقام اقرار و معرفت به ولایت، از ارکان توحید است و معرفت‌الله جز از این طریق ممکن نیست؛ از طریق عهد امامت، اقرار به امامت، عزم بر امامت و ذکر نسبت به عهد امامت. نباید این عهد را فراموش کند و جزو کسانی که «فَنَسِيَ» شود.^۱ این نسیان به معنای فراموشی نیست، نسیان در مقابل توجه است؛ یعنی چیزی کانون توجه انسان باشد و به لوازش هم ملتزم باشد. همین قدر که انسان چیزی را از کانون توجه‌اش خارج کرد، از آن، به نسیان تعبیر می‌شود؛ لذا نسیانِ خدای متعال «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»^۲ در روایات این‌طور معنا می‌شود، نه اینکه خدای متعال فراموش می‌کند. در توحید صدوق از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که خدا فراموشی ندارد. «فَنَسِيَهُمْ» یعنی از کانون توجه خدا بیرون می‌روند و خدا رهایشان می‌کند.^۳ نسیانِ عهد امامت، مانع توحید است. اقرار، عزم و امثال اینها از شرایط توحید است.

این روایت نورانی از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام را در کافی شریف ببینید. در همان باب «معرفه الامام»^۴ این روایت نقل شده است. حضرت، ضمن تفسیر آیه اعراف، دو سه معنا برای آیه بیان می‌کنند، یک معنایش این است: «نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا»، ما اعراف هستیم که هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را بشناسد الا از طریق معرفت ما. بعد حضرت جمله دیگری دارد که آن را حذف می‌کنم. بعد فرمودند: معنایش این نیست که خدای متعال دستش بسته است، نه! «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ

۱. «وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»؛ سوره طه، آیه ۱۱۵. روایت مربوط به آن پیشتر گذشت؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۶.

۲. «الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ سوره توبه، آیه ۶۷.

۳. «عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَلِيَّ بْنَ مُوسَى علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَنْسَى وَلَا يَنْهَوْنَ وَإِنَّمَا يَنْسَى وَيَسْهُو الْمَخْلُوقُ الْمُحْدَثُ أَلَا تَسْمَعُهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا» وَإِنَّمَا يُجَازِي مَنْ نَسِيَ وَنَسِيَ لِقَاءَ يَوْمِهِ بِأَنْ يَنْسِيَهُمْ أَنْفُسَهُمْ كَمَا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ «فَالْيَوْمَ نَسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا» أَيَّ تَرْكُهُمْ كَمَا تَرَكُوا الْإِسْتِغْدَادَ لِلِقَاءِ يَوْمِهِمْ هَذَا؛ التوحيد، ص ۱۶۰.

۴. ج ۱، ص ۱۸۰، «بَابُ مَعْرِفَةِ الْإِمَامِ وَالتَّوَكُّلِ عَلَيْهِ».

تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ»، اگر خدای متعال می‌خواست، خودش را مستقیم معرفی می‌کرد «وَلَكِنْ جَعَلْنَا آبَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَسَبِيلَهُ وَالْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ» ولی ما را در این چهار مقام قرار داد^۱ که هر کدامش یک کتاب بحث است؛ باب، صراط، سبیل، وجه. این در روایات دیگر توضیح داده شده است.^۲

این روایت را هم ضمیمه کنیم؛ فکر می‌کنم کفایت می‌کند. این روایت در تفسیر صافی آمده است؛ مجامع روایی دیگر هم آن را نقل کرده‌اند.^۳ خدای متعال می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^۴ من جن و انس را نیافریدم مگر برای مقام عبودیت. «إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» معنایش این است؛ نه- اینکه عبادت کنند؛ یعنی عبد شوند و به مقام عبودیت و خشوع و تذلل، و به مقام توحید برسند. انسان برای شرک خلق نشده، برای توحید ناب خلق شده تا همه زندگی فردی و اجتماعی‌اش غرق در توحید باشد و انوار توحید در او جاری شود. مرحوم فیض در ذیل این آیه روایتی از وجود مقدس سیدالشهداء علیه السلام نقل می‌کند. حضرت در جمع اصحاب‌شان فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ»، خدای متعال بندگان را نیافریده الا برای اینکه به مقام معرفت برسند؛ آن معرفتی که «فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ»، وقتی کسی به این مقام رسید، حتما سجده می‌کند، حتما عبادت می‌کند، حتما خضوع می‌کند. عدم خضوع و

۱. «عَنْ مُقَرَّنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ﴾ فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِيمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ يُعْرِفُنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَا وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرَنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا آبَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَائِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَانْتَهَمَ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كَيْفُونَ فَلَا سَوَاءَ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عُيُونٍ كَدْرَةٍ يُفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مَنْ ذَهَبَ إِلَيْنَا إِلَى عُيُونٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَقَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ عليهم السلام خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي أَرْضِهِ وَ آبَائِهِ الَّتِي مِنْهَا يُؤْتَى»؛ بصائر الدرجات، ص ۶۱، «بَابُ فِي الْأَئِمَّةِ أَنَّهُمْ حُجَّةُ اللَّهِ وَ بَابُ اللَّهِ وَ وِلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ وَ جَنْبُ اللَّهِ وَ عَيْنُ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ عَمُّ النَّوَارِ، ج ۲۴، ص ۹، «بَابُ أَنَّهُمْ عليهم السلام السَّبِيلُ وَ الصِّرَاطُ وَ هُمُ وَ شِيعَتُهُمُ الْمُسْتَقِيمُونَ عَلَيْهَا»؛ ج ۲۴، ص ۱۹۱، «بَابُ أَنَّهُمْ عليهم السلام جَنْبُ اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ وَ يَدُ اللَّهِ وَ أُمْتَالُهَا».

۳. بندهای پیش رو، مروری بر این روایت شریف است: «عَنْ سَلَمَةَ بْنِ عَطَاءٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ يَا أَبَايَ أَأَنْتَ وَ أُمِّي فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامُهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»؛ علل الشرائع، ج ۱، ص ۹؛ تفسیرالصافی، ج ۵، ص ۷۵.

۴. سوره ذاریات، آیه ۵۶.

عدم عبادت، به خاطر عدم معرفت است. اگر کسی به معرفت رسید، به عبودیت می‌رسد. استادی داشتیم، خدا رحمتش کند! می‌فرمود: «این که بعد از عرفات وارد مشعر می‌شوید به خاطر این است که وقتی انسان به معرفت رسید، به حرمت الهی راه پیدا می‌کند و حرمت نگه می‌دارد». شخصی می‌گفت: «ما در کوچه الکدولک بازی می‌کردیم. وقتی می‌دیدیم کسی از آنجا می‌گذرد، محکم ضربه می‌زدیم تا به سر یا صورتش بخورد؛ ولی وقتی معلم‌مان می‌آمد، دست برمی‌داشتیم؛ چون می‌شناختیم و حرمت را نگه می‌داشتیم». «فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ» عبودیت، حاصل معرفت است. معرفت، انسان را به مقام عبودیت می‌رساند. البته پیداست که این کدام معرفت است، این، معرفت عادی نیست. مقام عبودیت، ناشی از معرفت است. بالاترین معرفت، همان معرفتی است که در کلام نورانی امیرالمؤمنین علیه السلام است. «مَا عَبْدَتَكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ» کسی که جنت و نار در محضر اوست، می‌فرماید: من لحظه‌ای تو را برای نار و جهنم عبادت نکرده‌ام و برای بهشت هم تو را عبادت نمی‌کنم. «بَلْ وَجَدْتَكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»؛^۱ یعنی یافته‌ام که تو شایسته‌ای که من در مقابلت خضوع و تذلل کنم. شایسته است که من بنده باشم و تو خدا. شایسته است من تذلل کنم و تو عزیز باشی. شایسته است که من تواضع کنم و تو صاحب کبریایی باشی. واقعاً شایسته است که من تذلل و تحیر داشته باشم و نسبت به این مقام کبریایی و عزت تو متأله باشم؛ که توحید یعنی همین. این بالاترین مرتبه است. انسان به مقامی از معرفت می‌رسد که احساس می‌کند او باید معبود باشد و من عابد. شأن من عبادت است، شأن من تذلل است، شأن من خشوع است و شأن او بزرگی.

این همان چیزی است که حضرت در خطبه قاصعه فرمودند. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكِبْرِيَاءُ» حمد مخصوص خدایی است که لباس عزت و کبریایی را پوشید. تا می‌رسد به این فراز: «وَجَعَلَهُمَا حِمًى وَحَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ»، عزت و کبریایی را غرقگاه خودش قرار داد. «وَجَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَارَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ» و لعنت را بر بنده‌ای قرار داد که در این دو مقام با او منازعه کند.^۲

مقام تذلل و مقام عبودیت، شأن انسان است و مقام معبودیت، شأن خدای متعال. «فَإِذَا عَرَفُوهُ، عَبْدُوهُ؛ فَإِذَا عَبْدُوهُ، اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ». انسانی که طعم توحید را چشید، مستغنی از شرک می‌شود و حتی از بهشت و جهنم هم بی‌نیاز می‌شود. اگر بهشت و جهنم را بخواهد، چون مهمان‌خانه

۱. «قَالَ عَلِيُّ عليه السلام مَا عَبْدَتَكَ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ بَلْ وَجَدْتَكَ أَهْلًا لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ»؛ عوالی اللثالی، ج ۲، ص ۱۱.
 ۲. «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَيْسَ الْعِزُّ وَالْكِبْرِيَاءُ وَ اخْتَارَهُمَا لِنَفْسِهِ دُونَ خَلْقِهِ وَ جَعَلَهُمَا حِمًى وَ حَرَمًا عَلَى غَيْرِهِ وَ اصْطَفَاهُمَا لِجَلَالِهِ وَ جَعَلَ اللَّعْنَةَ عَلَى مَنْ نَارَعَهُ فِيهِمَا مِنْ عِبَادِهِ...»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

خداست، می‌خواهد. بعد، از حضرت سوال شد: «فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنْتَ وَ أُمِّي، فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟» این معرفتُ الله که انسان را به مقام عبودیت می‌رساند، چیست؟ فرمود: «مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ»^۱، معرفتِ الله، معرفتِ امام است. «نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا»^۲.

– نور امام، تنها وسیله هدایت و معرفت (آیه نور)

معنای ساده این عبارت، همان است که در روایات دیگر آمده است. البته معنای این روایت، لطیف‌تر است. در بصائر الدرجات و کافی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي»^۳. امیرالمؤمنین علیه السلام اعظم آیات خداست؛ بنابراین اصل معرفتی که از طریق آیات بدست می‌آید، از طریق این انوار است.^۴ کسی که ماه و خورشید را بشناسد، این که معرفتِ الله نیست. معرفتِ الله این است که انسان، آن آیه اعظم خدا، آن نوری که در همه عالم جاری است «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ»^۵، آن مشکاتِ انوار را که فروغ همه عوالم از اوست،^۶ آن را بشناسد؛ این می‌شود معرفتِ الله. هدایت به سوی خدای متعال، از طریق این مشکاتِ انوار واقع می‌شود.

این آیه را ملاحظه فرموده‌اید: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»^۷، از غرر آیات قرآن است. «مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ» روایات، متعددی در توحید صدوق و کتاب‌های دیگر، ذیل این

۱. [پایان روایت سید الشهداء علیه السلام که استاد آن را به روایت امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر «اعراف» ضمیمه کردند.]

۲. [تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام در تفسیر «اعراف» که روایتش پیشتر گذشت] کافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۳. «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الشَّيْعَةَ سَأَلُونَكَ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ * عَنْ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ صلوات الله عليه قَالَ ذَلِكَ إِلَيَّ إِنْ شِئْتُ أَخْبَرْتُهُمْ وَإِنْ شِئْتُ لَمْ أَخْبَرْتَهُمْ ثُمَّ قَالَ لِكَيْ أَخْبِرَكَ بِتَفْسِيرِهَا قُلْتُ ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ قَالَ فَقَالَ هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ مَا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَ لَا لِلَّهِ مِنْ نَبَأٍ أَعْظَمُ مِنِّي»؛ کافی، ج ۱، ص ۲۰۷. همین مضمون با اندکی تفاوت در الفاظ در بصائر الدرجات، ص ۷۶ نیز آمده است.

۴. کافی، ج ۱، ص ۲۰۷، بَابُ أَنَّ الْآيَاتِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ هُمُ الْأَيْمَةُ عليهم السلام؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۰۶، «بَابُ أَنَّهُمْ عليهم السلام آيَاتُ اللَّهِ وَ بَيِّنَاتُهُ وَ كِتَابُهُ»؛ ج ۳۶، ص ۱، «بَابُ أَنَّهُ عليه السلام النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَ الْآيَةُ الْكُبْرَى».

۵. سوره نور، آیه ۳۵.

۶. [اشاره به تفسیر آیه نور در شأن رسول خدا صلوات الله عليه و اهل بیت عليهم السلام که در ادامه ذکر می‌شود.]

۷. آیه معروف به آیه نور: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يُضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»؛ سوره نور، آیه ۳۵.

آیه آمده است. ^۱ «سَأَلْتُ الرَّضَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَقَالَ: هُدَى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ هُدَى مَنْ فِي الْأَرْضِ». هدایت همه عوالم به وسیله نورالله است. ^۲ مثل این نور، «كَمِشْكَاةٍ» است. فرمود: مثل نور، وجود مقدس رسول الله است. مشکات صدر نبی اکرم است. چراغی که در ایشان برافروخته شده، علم و مقام نبوت کلیه ای است که به ایشان داده اند. ^۳

این روایت را که درباره علم پیامبر گرامی است، سریع بخوانم و بگذریم. روایات ذیل این آیه شریفه «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ»، ^۴ علم امام را توضیح داده اند. خدای متعال در این آیه می فرماید: «ما از امر خودمان روحی را بر تو فروفرستادیم. تو بدون این روح نمی دانستی کتاب و ایمان چیست». از امام صادق سؤال شد: «آقا! علم امام از کجاست؟ از کتابی می خواند یا از معلمی یاد می گیرد؟» حضرت فرمود: «الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَجَلٌ». حقیقت امر، خیلی رفیع تر از این حرف هاست. مگر قرآن نخوانده اید: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا»؟ این روح هست که وقتی بر کسی نازل شد، به او علم و معرفت داده می شود. ^۵ بعد فرمود: «این روح، اعظم از ملائکه

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴، «بَابُ أَنَّ الْأَيُّمَةَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُورُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ التوحید، ص ۱۵۵، «باب تفسیر قول الله عز و جل ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ إلى آخر الآية»؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۰۴، «باب أنهم أنوار الله و تأویل آیات النور فیهم».

۲. «عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ فَقَالَ: هَادٍ لِلْأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لِلْأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ فِي رَوَايَةِ الْبَرْقِيِّ هُدَى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ هُدَى مَنْ فِي الْأَرْضِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳. «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ قُلْتُ: ﴿مَثَلُ نُورِهِ﴾ قَالَ مُحَمَّدٌ قُلْتُ ﴿كَمِشْكَاةٍ﴾ قَالَ صَدْرُ مُحَمَّدٍ قُلْتُ ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي الثَّبُوتَ قُلْتُ ﴿الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاجَةٍ﴾ قَالَ عِلْمُ رَسُولِ اللَّهِ صَدَرَ إِلَى قَلْبِ عَلِيٍّ قُلْتُ ﴿كَانَهَا﴾ قَالَ لِأَيِّ شَيْءٍ تَقْرَأُ كَانَهَا فَقُلْتُ فَكَيْفَ جَعَلْتَ فِدَاكَ قَالَ كَانَتْ ﴿كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ قُلْتُ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ رِيشُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةَ وَلَا غَرْبِيَّةَ﴾ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَا يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ قُلْتُ ﴿يَكَادُ رِيشُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمَسَّهُ نَارٌ﴾ قَالَ يَكَادُ الْعِلْمُ يُخْرِجُ مَنْ فِيهِ الْعَالِمُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْطِقَ بِهِ قُلْتُ ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ قَالَ الْإِمَامُ فِي إِثْرِ الْإِمَامِ؛ التوحید، ص ۱۵۷ - ۱۵۸.

۴. «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَتَنُودِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ سوره شوری، آیه ۵۲.

۵. «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْعِلْمِ أَ هُوَ عِلْمٌ يَتَعَلَّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقْرَؤُنَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ قَالَ الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجِبُ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ يَقُولُونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ فَقُلْتُ لَا أَذْرِي جَعَلْتُ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ لِي بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى

است.^۱ خدای متعال این را بر پیامبر ﷺ نازل کرده است. درواقع این روح از جنود نبی اکرم ﷺ است. علم از این طریق به امام ﷺ داده می‌شود. علمی که داده شده، نزول این روح است.^۲

امام رضا ﷺ فرمود: «مصباح، آن چراغی است که خدا در قلب نبی اکرم ﷺ روشن کرده است». ﴿المصباح في زجاجة﴾، فرمود: «زجاجه، وجود مقدس امیرالمؤمنین ﷺ است که مثل شیشه بلورین چراغ، هم حافظ این نور است و هم باعث درخشش آن».^۳ بقیه روایت را هم خودتان ملاحظه بفرمایید؛ فرمود: «صدر امیرالمؤمنین ﷺ است که این علم به قلب ایشان منتقل شده است».^۴

پس معرفت الله، هدایت بالله و هدایت به وسیله نورالله است. این نورالله، همان مشکات وجود نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ است. این چراغ هدایت، در قلب نبی اکرم ﷺ روشن شده است و از آنجا به امیرالمؤمنین ﷺ منتقل شده است. لذا در یکی از روایات ذیل این آیه، جمله لطیفی آمده است. خدای متعال می‌فرماید: ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ﴾.^۵ اگر چراغدان‌های قدیم را دیده باشید، در آنها روغن زیتون می‌ریختند. فتیله‌ای هم داشت که آن را روشن می‌کردند. خدای متعال می‌فرماید: «این مصباح از یک درخت زیتون نور می‌گیرد». حضرت فرمودند: «این درخت زیتون، امیرالمؤمنین ﷺ است».^۶ باید این

الرُّوحُ الَّتِي ذُكِرَ فِي الْكِتَابِ فَلَمَّا أُوحَاها إِلَيْهِ عِلْمٌ بِهَا الْعِلْمُ وَالْفَهْمُ وَهِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عِلْمَهُ الْفَهْمُ؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

۱. «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ قَالَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعْظَمَ مِنْ جَبْرِئِيلَ وَمِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يُخْبِرُهُ وَيُسَدِّدُهُ وَهُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۲. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳، «بَابُ الرُّوحِ الَّتِي يُسَدِّدُ اللَّهُ بِهَا الْأَئِمَّةَ ﷺ»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۵۵، «بَابُ الرُّوحِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا أَنَّهَا فِي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَفِي الْأَئِمَّةِ يُخْبِرُهُمْ وَيُسَدِّدُهُمْ وَ يَوْفَقُهُمْ»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «بَابُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِيهِمْ وَأَنَّهُمْ مُؤَيَّدُونَ بِرُوحِ الْقُدُسِ».

۳. «عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾ فَأَلْمَسْكَاهُ صَدْرُ نَبِيِّ اللَّهِ ﷺ فِيهِ الْمَصْبَاحُ وَالْمَصْبَاحُ هُوَ الْعِلْمُ فِي الرُّجَاجَةِ وَ الرُّجَاجَةُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَ عِلْمُ النَّبِيِّ ﷺ عِنْدَهُ؛ التوحيد، ص ۱۵۹.

۴. [روایت فضیل بن یسار مراد است که پیشتر گذشت] «...﴿المصباح في زجاجة﴾ قَالَ عِلْمُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ صَدَرَ إِلَى قَلْبِ عَلِيِّ ﷺ...»؛ التوحيد، ص ۱۵۷.

۵. سوره نور، آیه ۳۵.

۶. این تعبیر در همان روایت فضیل و در روایت دیگری از امام رضا ﷺ آمده است: «قُلْتُ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ﴾ قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ لَا يَهُودِيٌّ وَلَا نَصْرَانِيٌّ؛ التوحيد، ص ۱۵۸. «عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ

درخت زیتون و روغن آن باشد تا این چراغ روشن بماند. این نور را که نمی‌شود به هرکسی داد. اگر شما شعله را به چراغدانی بدهید که روغن ندارد، روشن نمی‌ماند.

در هر صورت غرض این است آن «معرفت بالله» جز از طریق معرفت به این مشکات انوار و چراغ هدایت و نور خدا واقع نمی‌شود. این، طریق معرفت بالله است.

– بازگشت حقیقت حکمت به معرفت امام

به این روایت نورانی عنایت بکنید، ختام مقدمه بحثم باشد، مثل اینکه ذی‌المقدمه را دیگر نمی‌شود بیان کنیم. روایت در «کتاب حجت» کافی است. کسی از وجود مقدس امام صادق علیه السلام سوال کرد: «آیه **﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾**^۱ کسی که به او حکمت داده شود، خیر کثیر به او داده شده است، یعنی چه؟ توجه داشته باشید که این خیر کثیر، بیان خدای متعال است! همان خدایی که می‌فرماید: **﴿وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾**^۲، می‌فرماید: «اگر به کسی حکمت بدهند، خیر کثیر دادند». از حضرت پرسید: «خیر کثیر چیست؟» فرمودند: **«طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ»**^۳.

این همان روایت سیدالشهدا علیه السلام است. «طَاعَةُ اللَّهِ» یعنی مقام عبودیت. این مقام عبودیت، با معرفت-الله حاصل می‌شود و معرفت‌الله هم از طریق معرفت‌الامام حاصل می‌شود. لذا مقام حکمت، مقام عبودیت است که جز از طریق معرفت‌الامام - که منتهی به طاعت‌الله می‌شود - حاصل نمی‌شود. «مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ»^۴ مقام عبودیت، حاصل معرفت است. مقام طاعت، همین مقام عبودیت است. طاعت یعنی عبد شدن، طوع بندگی را به‌گردن انداختن، طائع شدن، خاشع شدن، یعنی

الرَّحْمَنُ قَالَ: حَدَّثَ أَصْحَابُنَا أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام كَتَبَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ قَالَ [لِي] عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام أَنَّ مَثَلَنَا فِي كِتَابِ اللَّهِ كَمَثَلِ الْمِسْكَاةِ وَالْمِسْكَاةِ فِي الْقِنْدِيلِ فَتَحْنُ الْمِسْكَاةَ فِيهَا مِصْبَاحٌ وَالْمِصْبَاحُ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله الْمِصْبَاحُ فِي رُجَاجَةٍ نَحْنُ الرُّجَاجَةُ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ عَلَيَّ علیه السلام زَيْتُونَةٌ مَعْرُوفَةٌ لَا سُرْقَةٍ وَلَا غَرَبِيَّةَ لَا مُنْكَرَةَ وَلَا دَعِيَّةَ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ الْقُرْآنُ علیه السلام عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ علیه السلام بَأَن يَهْدِيَ مَنْ أَحَبَّ إِلَى وَلَآئِنَا: تأويل الآيات، ج ۱، ص ۳۵۷.

۱. **﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾**؛ سوره بقره، آیه ۲۶۹.
۲. **﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾**؛ سوره اسراء، آیه ۸۵.
۳. «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ **﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾** فَقَالَ: طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵.
۴. [تعبیری در روایت سید الشهداء علیه السلام که پیشتر گذشت؛] علل الشرائع، ج ۱، ص ۹.

مقام عبودیت. حکمت یعنی مقام عبودیت و معرفت الامام که معرفت الامام، قائمه مقام عبودیت است.^۱ کسی به مقام عبودیت نمی‌رسد الا از طریق معرفت امام علیه السلام و معرفت حجت خدا علیه السلام. توجه به وجه الله، جز از طریق امام علیه السلام ممکن نیست.^۲ اینکه فرمود: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِن لَّمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي»^۳ دین، همان وجه الله است.^۴ باطن دین، وجود مقدس امام علیه السلام و ولایت امام علیه السلام است.^۵ جز از طریق معرفت امام علیه السلام، توجه به وجه الله و توجه به خدای متعال حاصل نمی‌شود. لذا همه انبیا علیهم السلام، اولیا و مقربان این طور سیر کرده‌اند: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِكَمُ بَدَأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنْكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ»^۶ یا «إِلَيْكُمْ».^۷ «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِكَمُ بَدَأَ بِكُمْ»، هر کسی می‌خواهد رو به خدا بیاورد و قصد خدا را می‌کند، باید از اینجا

۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۶، «باب أن الحكمة معرفة الإمام».

۲. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۶۴، «باب في الأئمة من آل محمد علیهم السلام أنهم وجه الله الذي ذكره في الكتاب»؛ التوحيد، ص ۱۴۹، «باب تفسير قول الله عز وجل ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾».

۳. [دعای معروفی که امام صادق علیه السلام برای عصر غیبت تعلیم فرمودند:] «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ إِنَّ لِلْعَالَمِ عَتِيَّةَ قَبْلِ أَنْ يَقُومَ قَالَ قُلْتُ وَ لَمْ قَالَ يَخَافُ وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى بَطْنِهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ وَ هُوَ الْمُشْتَظَرُّ وَ هُوَ الَّذِي يُسَلُّ فِي وَلَاذَتِهِ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ مَاتَ أَبُوهُ بَلَا خَلْفٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ حَمَلٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ إِنَّهُ وُلِدَ قَبْلَ مَوْتِ أَبِيهِ بِسِتِّينَ وَ هُوَ الْمُشْتَظَرُّ غَيْرُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُحِبُّ أَنْ يَمْتَحِنَ الشَّيْءَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ يَا زُرَّارَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ أَذْرَكَتَ ذَلِكَ الزَّمَانَ أَيَّ شَيْءٍ أَعْمَلُ قَالَ يَا زُرَّارَةُ إِذَا أَذْرَكَتَ هَذَا الزَّمَانَ فَادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي ثُمَّ قَالَ يَا زُرَّارَةُ لَا بُدَّ مِنْ قَتْلِ غُلَامٍ بِالْمَدِينَةِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَلَيْسَ يَقْتُلُهُ جَيْشُ السُّفْيَانِيِّ قَالَ لَا وَ لَكِنْ يَقْتُلُهُ جَيْشُ آلِ بَنِي فَلَانٍ يَجِيءُ حَتَّى يَدْخُلَ الْمَدِينَةَ فَيَأْخُذَ الْعُلَامَ فَيَقْتُلُهُ فَإِذَا قَتَلَهُ بَغِيًّا وَ عُذْوَانًا وَ ظُلْمًا لَا يَمْهَلُونَ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُ الْفَرَجُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴. «عَنْ حَيْثَمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ دِينُهُ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام دِينَ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ عَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يُنْطَلِقُ بِهِ وَ يَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لِلَّهِ فِيهِمْ رُبُوبَةٌ قُلْتُ وَ مَا الرُّبُوبَةُ قَالَ الْحَاجَةُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ وَ صَنَعَ مَا أَحَبَّ»؛ التوحيد، ص ۱۵۱.

۵. [در روایت خیمه که پیشتر گذشت، امام صادق علیه السلام پس از معنا کردن «وجه الله» به «دین»، آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام معنا می‌فرماید: همچنین] رجوع شود به: بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۳۵۴، «باب تأويل المؤمنين و الإيمان و المسلمين و الإسلام بهم و بولايتهم علیهم السلام و...»؛ ج ۳۵، ص ۳۳۶، «باب أنه علیه السلام المؤمن و الإيمان و الدين و الإسلام و السنة و السلام و خير البرية في القرآن و...».

۶. تعبیری در زیارت جامعه کبیره.

۷. [در تصحیح موجود از عیون اخبار الرضا علیه السلام این لفظ آمده است:] عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۶.

شروع کند. چرا؟ چون «جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَصِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوَجْهَ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ»^۱ حرکت به سمت خدا، از طریق وجه الله، از طریق «سبیل و صراط و باب» ممکن است. باید از اینجا وارد شد و فقط همین مسیر را طی کرد. همه درجات سالکین الی الله، سیر در درجات ولایت، سیر در سبیل و صراط ولایت، و سیر در درجات وجه است؛ یعنی در وجه الله سائر می شوند و متوجه به وجه الله می شوند.

شما مومنین غذا را تناول می فرمایید، این غذا از جهاز هاضمه شما عبور می کند، لطیف می شود، به اراده شما ملحق می شود، انرژی این غذا تحت اراده شما قرار می گیرد و شما با این انرژی، عبادت می کنید؛ مثلاً نافله شب می خوانید. پس همین غذایی که خوردید وقتی لطیف شد و به اراده شما ملحق شد، آن قسمتش که از اراده شما عبور می کند (وقتی نماز شب می خوانید)، وارد عالم ملکوت و انوار می شود و به شجره بهشتی و نور عالم بهشت تبدیل می شود.^۲ اراده شما به اندازه ای باقی می ماند که به وجه الله رسیده باشد. این، همان نکته ای است که حضرت در ذیل آیه ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾^۳ فرمود: وجه الله، دین است؛ وجه الله، ما هستیم؛^۴ یعنی آن بخشی از حول و قوه انسان که جذب اراده ولی خدا می شود و از بستر اراده او به شفاعت ولی خدا ﷺ عبور می کند، آن مقدار به عالم انوار و عالم ملکوت می رسد، مابقی، فانی است. آن مقدار باقی می ماند که جزو عالم بهشت می شود، و الا آن قسمتی از اراده انسان که توجه به وجه الله ندارد و در مسیر ولایت ولی الله ﷺ حرکت نمی کند، فانی می شود.

نکاتی که عرض کردیم: اینکه انسان باید به مقام معرفت امام ﷺ برسد، به مقام عزم در ولایت برسد، مصمم باشد و امر ولایت و عهدها را نسیان نکند، اینها آسان نیست. خواندن بعضی روایات سخت است و الا روایت جناب آدم ﷺ را می خواندم که حضرت فرمود: «جناب آدم ﷺ عزم بر «أَنَّهُمْ هَكَذَا» نداشت.»^۵

۱. [تعبیر امیر مؤمنان ﷺ در روایت تفسیر اعراف که پیشتر گذشت: [الكافی، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. [اشاره به روایاتی که پاداش اذکار را درختی در بهشت و امثال آن معرفی می کنند: [برای نمونه: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ مِنْ يَاقُوتَةٍ حُمْرَاءَ مَبْنُوتِهَا فِي مِسْكٍ أَيْضٌ أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ التَّلَجِّ وَ أَطْيَبَ رِيحاً مِنَ الْمِسْكِ فِيهَا أَمْثَالُ ثُدَيِ الْأَبْكَارِ تَعْلُو عَنْ سَبْعِينَ حُلَّةً»؛ [الكافی، ج ۲، ص ۵۱۷.

۳. ﴿وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾؛ [سوره قصص، آیه ۸۸.

۴. «عَنْ حَيْثِمَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ قَالَ دِينُهُ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ دِينَ اللَّهِ وَ وَجْهَهُ وَ عَيْنُهُ فِي عِبَادِهِ وَ لِسَانُهُ الَّذِي يَنْطَلِقُ بِهِ وَ يَدُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ نَحْنُ وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي يُؤْتِي مِنْهُ لَنْ نَزَالَ فِي عِبَادِهِ مَا دَامَتْ لَهُ فِيهِمْ رُيُوتٌ قُلْتُ وَ مَا الرُّيُوتُ قَالَ الْحَاجَّةُ فَإِذَا لَمْ يَكُنْ لِلَّهِ فِيهِمْ حَاجَةٌ رَفَعْنَا إِلَيْهِ وَ صَنَعَ مَا أَحَبَّ»؛ [التوحيد، ص ۱۵۱.

۵. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَى وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْماً﴾ قَالَ: عَهْدُنَا إِلَيْهِ

وقتی میثاق را عرضه کردند، عزم نداشت. خیلی سخت است. انسان خیال می‌کند آسان است. وقتی امام زمان (عج) تشریف می‌آورند و برنامه خودشان را عرضه می‌کنند، آن ۳۱۳ نفری که جزو نخبگان اند و خودشان را طوری آماده کرده‌اند که وقتی صدای حضرت از کنار کعبه بلند می‌شود، خودشان را می‌رسانند^۱ و هیچ انتظاری هم ندارند و حتی صاحب طای الارض و مقامات معنوی هم هستند، اینها وقتی برنامه حضرت را می‌شنوند، جز دوازده نفر، بقیه پراکنده می‌شوند و می‌گویند: «شاید کسی دیگری حجت خدا باشد». همه عالم را می‌گردند و می‌بینند نه، اگر کسی حجت خدا باشد، همین آقا است. دوباره برمی‌گردند.^۲ آسان نیست. ساده نیست که انسان خیال کند تحمل ولایت، تحمل مقام توحید، آسان است. این طور نیست. منزلتی از آن مخصوص چهارده معصوم (عج) است.^۳ بقیه مراتب توحید که دیگران به آن می‌رسند، از این طریق واقع می‌شود.

۲. عصر ظهور، عصر فراگیری ولایت و معرفت امام در مقیاس فردی و اجتماعی

حالا عنایت کنید به خصوص ما وقتی به سمت عصر ظهور حرکت می‌کنیم، مهم‌ترین شاخصه عصر ظهور این است: معرفت امام عصر (عج). اگر به من بگویند عصر ظهور را تعریف کنید، می‌گویم عصری

فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَيْمَةِ مِنْ بَعْدِهِ فَتَرَكَ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ عَزْمٌ أَنَّهُمْ هَكَذَا وَ إِنَّمَا سُمِّيَ أَوَّلُ الْعَزْمِ أَوَّلِي الْعَزْمِ لِأَنَّهُ عَهْدَ إِلَيْهِمْ فِي مُحَمَّدٍ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ وَ الْمَهْدِيِّ وَ سِرِّهِ وَ أَجْمَعَ عَزْمُهُمْ عَلَى أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ الْإِقْرَارُ بِهِ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۱۶.

۱. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) لَقَدْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْمُفْتَقِدِينَ مِنْ أَصْحَابِ الْقَائِمِ (ع) قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «إِنَّمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا» إِنَّهُمْ لَيَفْتَقِدُونَ عَنْ فُرُشِهِمْ لَيْلًا قَيِّصِحُونَ بِمَكَّةَ وَ بَعْضُهُمْ يَسِيرُ فِي السَّحَابِ يَعْرِفُ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ وَ حَلِيبِهِ وَ نَسَبِهِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيُّهُمْ أَعْظَمُ إِيْمَانًا قَالَ الَّذِي يَسِيرُ فِي السَّحَابِ نَهَارًا»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ (ع) عَلَى مِثَرِ الْكُوفَةِ وَ حَوْلَهُ أَصْحَابُهُ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةٌ عَشَرَ رَجُلًا عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ أَصْحَابُ الْأَلْوِيَةِ وَ هُمْ حُكَّامُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ عَلَى خَلْقِهِ حَتَّى يَسْتَخْرِجَ مِنْ قَبَائِهِ كِتَابًا مَحْثُومًا بِحَاتِمٍ مِنْ ذَهَبٍ عَهْدٌ مَعَهُودٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَيَجْهَلُونَ عَنْهُ إِجْفَالُ الْغَنَمِ الْبُكْمِ فَلَا يَتَّقَى مِنْهُمْ إِلَّا الْوَزِيرُ وَ أَحَدُ عَشَرَ نَفْسًا كَمَا يَقُولُ مَعَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَيَجُولُونَ فِي الْأَرْضِ وَ لَا يَجِدُونَ عَنْهُ مَذْهَبًا فَيَرْجِعُونَ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ إِنِّي لَأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَقُولُهُ لَهُمْ فَيَكْفُرُونَ بِهِ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۲. همین مضمون را شیخ کلینی نیز نقل می‌کند: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) أَنَّهُ قَالَ: كَأَنِّي بِالْقَائِمِ (ع) عَلَى مِثَرِ الْكُوفَةِ عَلَيْهِ قَبَاءٌ فَيَخْرُجُ مِنْ وَرَائِهِ قَبَائِهِ كِتَابًا مَحْثُومًا بِحَاتِمٍ مِنْ ذَهَبٍ فَيَفْكُهُ فَيَقْرُؤُهُ عَلَى النَّاسِ فَيَجْهَلُونَ عَنْهُ إِجْفَالُ الْغَنَمِ فَلَمْ يَتَّقِ إِلَّا النَّفْبَاءَ فَيَتَكَلَّمُ بِكَلَامٍ فَلَا يَلْحَقُونَ مَلْجَأً حَتَّى يَرْجِعُوا إِلَيْهِ وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ الْكَلَامَ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ»؛ الكافي، ج ۸، ص ۱۶۷.

۳. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْخَالِقِ وَ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ عِنْدَنَا وَ اللَّهُ سِرًّا مِنْ سِرِّ اللَّهِ وَ عِلْمًا مِنْ عِلْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ مَا يَحْتَمِلُهُ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيْمَانِ وَ اللَّهُ مَا كَلَّفَ اللَّهُ ذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا وَ لَا اسْتَعْبَدَ بِذَلِكَ أَحَدًا غَيْرَنَا...»؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۰۲.

است که مردم به مقام حکمت می‌رسند، ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾^۱. خدا درهای حکمت را به رویشان باز می‌کند. حکمت چیست؟ معرفت‌الامام علیه السلام.^۲ انوار معرفت امام علیه السلام نازل می‌شود، قلوب کامل می‌شوند،^۳ عقول کامل می‌شوند،^۴ جسم‌ها کامل می‌شوند و همه لذات، لذت از توحید و ولایت می‌شود.^۵ ما وقتی به این عصر نزدیک می‌شویم بیشترین چیزی که نیاز داریم، معرفت‌الامام علیه السلام است.

– سد ولایت امام، مهمترین اقدام شیاطین

شما این ایادی و رونماها را کنار بگذارید. باینکه ریگان و بوش و امثال اینها عمد نازند ولی اینها جنود ابلیس هستند. مهم‌ترین جایی که ابلیس بشریت را متوقف می‌کند، همین جاست. آیه مبارکه قرآن را خوانده‌اید: ﴿لَا تُفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطُكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.^۶ روایات متعددی داریم که صراط مستقیم را به امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر می‌کند؛^۷ یعنی ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و ولایت‌الله. اینجا شیطان دارد رجزخوانی می‌کند و به خدای متعال می‌گوید: «راه امیرالمؤمنین علیه السلام را به رویشان می‌بندم و نمی‌گذارم به راه ولی تو بیایند».^۸ لذا این راه که بسته شد، دیگر راهی نیست. بقیه راه‌ها بن بست است، نه اینکه راه دیگری هست.

۱. ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾: سوره بقره، آیه ۲۶۹.
 ۲. «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ فَقَالَ: طَاعَةُ اللَّهِ وَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۸۶. «باب أن الحكمة معرفة الإمام».
 ۳. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا أَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْ شَيْعَتِنَا الْعَاثَةَ وَ جَعَلَ قُلُوبَهُمْ كَزُبُرِ الْحَدِيدِ وَ جَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ الْأَرْضِ وَ سَنَامَهَا»؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۴۱.
 ۴. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمُنَا وَضَعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَحْلَامَهُمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۵. «وَ جَعَلَ قُوَّةَ الرَّجُلِ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يَكُونُونَ حُكَّامَ الْأَرْضِ وَ سَنَامَهَا»؛ الخصال، ج ۲، ص ۵۴۱.
 ۶. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹، «باب سیره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله عليه و على آباءه».

۷. ﴿قَالَ فِيمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾: سوره اعراف، آیه ۱۶.
 ۸. برای نمونه: «عَنِ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: أَوْحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله ﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوْحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ قَالَ إِنَّكَ عَلَى وَلَايَةِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ هُوَ الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۱۷. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۶۳، «باب أنه صلی الله علیه و آله السبيل و الصراط و الميزان في القرآن»؛ ج ۲۴، ص ۹، «باب أنهم عليهم السلام السبيل و الصراط و هم و شيعتهم المستقيمون عليها».

۹. برای نمونه: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ * ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شِمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾ قَالَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَا زُرَّارَةُ إِنَّهُ إِنَّمَا صَمَدٌ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ

یک راه است که آن را هم می‌بندم. یک راه است که مستقیم هم است، بقیه هم که اصلاً راه نیست. آن را می‌بندم. کسی هم که در غیر راه حرکت می‌کند، هرچه تندتر برود بیشتر دور می‌شود.^۱ بایستد، بهتر است تا راه برود. لذا ابلیس شش هزار سال که عبادت کرده،^۲ نزدیک که نشده، شش هزار سال نوری هم دور شده است، چون حرکتش در غیر طریق است. هرچه سرعت بالاتر، بُعد بیشتر. حرکت باید در طریق و صراط باشد و شیطان، این راه را سد می‌کند؛ یعنی نمی‌گذارد مردم رو به معرفت ولی‌الله بیاورند، رو به معرفت به ولایت بیاورند. برای این کار بت‌های مختلفی می‌تراشد.

این یک جمله را از ما شنیده بگیرید، به نظر من آخرین بتش دموکراسی است؛ یعنی دموکراسی غربی که مبتنی بر اصالت انسان و اومانیزم است! مردم‌سالاری دینی سخن دیگری است. دموکراسی که این قدر از آن، دفاع می‌کند، آخرین بت ابلیس است. بت نفس را تراشیده برای اینکه انسان به مقام ولایت‌اللهی نرسد.

اشکال هم ندارد! به خدا و به ساحت قدس ربوبی که بر نمی‌خورد. ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾^۳، راه، روشن شده، باطل هم روشن شده است. اگر می‌خواهید، دین بیاورید و متوجه به وجه-الله بشوید. دین، وجه‌الله یعنی وجود مقدس امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.^۴ اگر خواستید دین بیاورید، ﴿فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا﴾ بعد هم ﴿وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾ آن نجواها را خدا می‌شنود و حقایق را می‌داند. اگر خواستید دین بیاورید، ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾. اگر نخواستید هم خب نخواهید، ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾. هیچ اشکالی ندارد. چه اشکالی دارد؟! نخواهید. راه هست، معرفی هم شده،

فَأَمَّا الْآخِرُونَ فَقَدْ فَرَّغَ مِنْهُمْ؛ الکافی، ج ۸، ص ۱۴۵. همچنین در روایت مفصلی از امام باقر (علیه السلام) در ماجرای شیعه شدن یکی از مخالفین آمده است که حضرت به او فرمود: «أَمَّا إِنَّ عِبَادَتَكَ يَوْمَئِذٍ كَانَتْ أَخَفَّ عَلَيْكَ مِنْ عِبَادَتِكَ الْيَوْمَ لِأَنَّ الْحَقَّ ثَقِيلٌ وَ الشَّيْطَانُ مُوَكَّلٌ بِشِيعَتِنَا لِأَنَّ سَائِرَ النَّاسِ قَدْ كَفَوْهُ أَنْفُسَهُمْ»؛ الکافی، ج ۳، ص ۱۶۲.

۱. [اشاره به مضمونی که در روایات متعدد آمده است؛ برای نمونه: «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَقُولُ الْعَامِلُ عَلَى غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَى غَيْرِ الطَّرِيقِ لَا يَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳.

۲. «فَاعْتَبِرُوا بِمَا كَانَ مِنْ فِعْلِ اللَّهِ بِإِبْلِيسَ إِذْ أَحْبَطَ عَمَلَهُ الطَّوِيلَ وَ جَهْدَهُ الْجَهْدَ وَ كَانَ قَدْ عَبْدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يَدْرِي أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ عَنْ كِبَرِ سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲، «طلب العبرة».

۳. [عبارات پیش رو، مروی بر آیات پس از آیه الكرسي است: ﴿لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۶ - ۲۵۷.

۴. [روایات و ابوابش بیشتر گذشت]

شیطان هم گفته من این راه را می‌بندم، شما هم خودتان می‌دانید: می‌خواهید بروید تحت ولایت ابلیس، می‌خواهید هم بیایید در راه حق.

– عصر ظهور، عصر شرح صدر در ایمان

هرچه ما به عصر ظهور نزدیک می‌شویم، باید درک‌مان از ولایت گسترده شود و به‌خصوص صبغه اجتماعی پیدا کند. عصر ظهور، عصری است که در آن، جامعه بر محور ولایت ولی‌الله شکل می‌گیرد و مؤمنین به «شرح‌صدر» در ایمان می‌رسند.

عنایت دارید شرح‌صدر در ایمان، معنایش این است: بعضی از حساسیت‌های انسان بر محور بندگی خداست ولی نمی‌تواند همه حساسیت‌هایش را بر این محور تنظیم کند. کفر هم همین‌طور است،^۱ گاهی شرح‌صدر ندارد و نمی‌تواند همه امور را بر محور دنیا پرستی تنظیم کند؛ ولی وقتی شرح‌صدرش پیچیده می‌شود و ترازویش کامل می‌شود، همه چیز را در این ترازو می‌گذارد؛ طرح «توسعه جامع پایدار» بر محور لیبرال‌دموکراسی می‌دهد، یعنی لوازم تحقق انانیت نفس را در همه‌جا ملاحظه می‌کند. اگر دویست هزار نفر در عراق کشته شوند، می‌گویند بشوند، اصلاً افسوس نمی‌خورند. وقتی شرح‌صدر در کفر ندارد، دلش می‌خواهد دنیاپرستی کند ولی جایی فطرتش سر برمی‌دارد؛ مثلاً در مقابل کشته‌شدن مظلوم‌ها متألم می‌شود. ولی اگر شرح‌صدر در کفر پیدا کرد، مظلومین را می‌کشد و اصلاً هم متألم نمی‌شود. شرح‌صدر در ایمان هم همین‌طور است؛ یعنی همه حساسیت‌های انسان بر محور ایمان تنظیم می‌شود. همان آقایی که می‌فرماید: «وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِیْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلَکِهَا عَلٰی أَنْ أَغْصِيَ اللّٰهُ فِی نَمَلَةٍ أَسْلَبَهَا جَلْبَ شَعِیْرَةٍ مَا فَعَلَتْهُ»^۲، اگر هفت اقلیم را به من بدهند تا یک پوسته جو از دهان یک مورچه به‌ناحق بگیرم، این کار را نمی‌کنم، همان آقا در لیلۃ‌الهریر جنگ صفین طوری حمله می‌کند که از صدای تکبیرش، نه از ضربت شمشیرش، عده‌ای قالب تهی می‌کنند؛ این، همان آدم است. این همان کسی است که در خیبر، قلعه خیبر را فتح می‌کند.^۳ معنایش این است که این آقا شرح‌صدر در ایمان دارد

۱. [شرح صدر در قرآن کریم، هم به ایمان نسبت داده شده است و هم به کفر:] ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللّٰهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللّٰهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۵. ﴿مَنْ كَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللّٰهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛ سوره نحل، آیه ۱۰۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۷، «باب ما ظهر من فضله صلوات الله علیه فی غزوة خیبر».

و همه چیزش بر محور خداست. حسن بصری - این کسی که معروف به زهد و عبادت بود، از همین عباد ساختگی که معنای توحید را نفهمیده است - در جنگ‌های امیرالمؤمنین (علیه السلام) شرکت نکرد. روایات سفینه- البحار را ذیل ماده حسن ببینید.^۱ بحث‌هایی با حضرت دارد. یکی از آنها این است که به حضرت عرض کرد: «چرا این قدر مسلمان‌ها را کشتی؟» حضرت فرمود: «پس چرا نرفتی از آنها دفاع کنی؟! تو هم می‌آمدی و در صف‌شان می‌ایستادی. اگر اینها را قبول داشتی، چرا از آنها دفاع نکردی؟! اگر هم قبول‌شان نداری چرا به من اعتراض می‌کنی؟!» گفت: «من داشتم می‌آمدم که صدایی شنیدم می‌گفت هر دو باطل‌اند». حضرت فرمود: «می‌دانی صدای چه کسی بود؟ «ذَٰكَ أَهْوَكُ إِبْلِيسُ»؛ او برادرت ابلیس بود». ^۲ او ملهم مستقیم از طرف ابلیس بوده است. این قدر نزدیک بوده است. حالا به‌عنوان حسن بصری زاهد و عابد شناخته می‌شود. وقتی وضو می‌گرفت زیادی آب می‌ریخت، حضرت فرمودند: «چرا اسراف می‌کنی؟» گفت: «تو خون مسلمان‌ها را ریختی اسراف نبود». شرح صدر در ایمان یعنی همین؛ یعنی حاضر نیست یک استکان آب نابجا ریخته شود ولی یک بیابان خون، بجا ریخته شود، چه اشکالی دارد؟ این می‌شود مقام توحید، این می‌شود شرح صدر در ایمان؛ یعنی آنجا که خدا می‌خواهد، بحق، خون ریخته بشود و آنجا که نمی‌خواهد، نابحق، یک قطره آب هم ریخته نشود، یک پوست جو از دهان یک مورچه هم گرفته نشود. شرح صدر یعنی این؛ یعنی انسان، همه حساسیت‌هایش بر محور ولی‌الله باشد، نه اینکه بگوید نماز امیرالمؤمنین (علیه السلام) خیلی خوب است ولی سفره معاویه هم بد نیست. در ذائقه ابوذر،

۱. ج ۲، ص ۲۰۷، «الحسن البصري و ما يتعلق به».

۲. «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا فَرَعَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَام) مِنْ قِتَالِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَصَعَ قَبًا عَلَى قَبٍ ثُمَّ صَعَدَ عَلَيْهِ فَخَطَبَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَاتَّيَّ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ يَا أَهْلَ الْمُؤْتَفِكَةِ يَا أَهْلَ الدَّاءِ الْعُصَالِ أَتَبَاعَ الْبَهِيمَةِ يَا جُنْدَ الْمَرْأَةِ رَعَا فَأَجَبْتُمْ وَعَقِرَ فَهَرَبْتُمْ مَاؤُكُمْ زُعَاقٌ وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ وَأَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ ثُمَّ نَزَلَ يَمْشِي بَعْدَ فَرَاغِهِ مِنْ حُطْبَتِهِ فَمَسَّيْنَا مَعَهُ فَمَرَّ بِالْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ فَقَالَ يَا حَسَنُ أَشَبَّعَ الْوُضُوءَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ قَتَلْتَ بِالْأَمْسِ أَنْكَاسًا يَشْهَدُونَ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ يَصْلُونَ الْخُمْسَ وَيُسَبِّحُونَ الْوُضُوءَ فَقَالَ لَهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَام) فَقَدْ كَانَ مَا رَأَيْتَ فَمَا مَنَعَكَ أَنْ تُعِينَ عَلَيْنَا عَدُوَّنَا؟ فَقَالَ وَاللَّهِ لَا صُدَّقْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ خَرَجْتُ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ فَأَغْسَلْتُ وَتَحَطَّطْتُ وَصَبَّيْتُ عَلَيَّ سِلَاحِي وَ أَنَا لَا أَشْكُ فِي أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ فَلَمَّا اتَّهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ نَادَانِي مُنَادٍ يَا حَسَنُ إِلَى أَيْنَ؟ أَرْجِعْ فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَالْمَقْتُولَ فِي النَّارِ فَرَجَعْتُ دَعِرًا وَ جَلَسْتُ فِي بَيْتِي فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي لَمْ أَشْكُ أَنَّ التَّخَلُّفَ عَنْ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَةَ هُوَ الْكُفْرُ فَتَحَطَّطْتُ وَ صَبَّيْتُ عَلَيَّ سِلَاحِي وَ خَرَجْتُ أُرِيدُ الْقِتَالَ حَتَّى اتَّهَيْتُ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْخُرَيْبَةِ نَادَانِي مُنَادٍ مِنْ خَلْفِي يَا حَسَنُ إِلَى أَيْنَ؟ أَرْجِعْ مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى فَإِنَّ الْقَاتِلَ وَالْمَقْتُولَ فِي النَّارِ قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَام) صَدَقَكَ أَقْدَرِي مَنْ ذَلِكَ الْمُنَادِي؟ قَالَ لَا قَالَ (عَلَيْهِ السَّلَام) ذَٰكَ أَهْوَكُ إِبْلِيسُ وَ صَدَقَكَ أَنَّ الْقَاتِلَ وَالْمَقْتُولَ مِنْهُمْ فِي النَّارِ فَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ الْآنَ عَرَفْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ الْقَوْمَ هَلَكُوا»؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۱.

عسل معاویه از تلخ‌ترین زهرها تلخ‌تر است، لذت نمی‌برد.

– عصر ظهور، عصر محوریت ولایت امام در همه شؤون جامعه

جامعه عصر ظهور، جامعه‌ای است که همه شؤون جامعه بر محور ولی‌الله شکل می‌گیرد؛ یعنی همه روابط از بستر تولی به ولایت‌الله عبور می‌کند. گاهی من این مثال را زده‌ام: وقتی ما با اتاق کناری هم که تماس می‌گیریم، از طریق سیستم مرکزی مخابرات است. در اینترنت و شبکه الکترونیکی هم کاملاً روشن است. شما اگر پیامی برای کسی هم که کنارتان نشسته، می‌فرستید، از شبکه مرکزی‌اش در امریکا عبور می‌کند. اگر همه ارتباطات ما بر محور ارتباط ولی بود، جامعه ما می‌شود جامعه توحیدی؛ یعنی اگر می‌خواستید دوست بگیرید یا بغض بورزید یا همکاری اقتصادی کنید یا همکاری سیاسی کنید یا همکاری فرهنگی کنید یا همدلی کنید یا همفکری کنید، همه ارتباطات روحی، فکری، رفتاری را از محور ارتباط با ولی‌الله و سرچشمه حیات عبور دهید. این می‌شود جامعه‌ای که جامعه توحیدی است؛ یعنی همه شؤونش بر محور ولی‌الله است، همه حساسیت‌ها و اخلاق جامعه، اخلاقی است بر محور تعلق به ولی‌الله؛ یعنی تعلق به ولی‌خدا، تولی به او و تبری از دشمن، محور جامعه عصر ظهور است. همه شؤون این جامعه بر محور معرفت‌الامام است. هرچه به عصر ظهور نزدیک می‌شویم، باید به این منزلت نزدیک‌تر شویم. عزم بر پذیرش ولایت است که بشریت را آماده ظهور می‌کند. روایات را دیده‌اید، فرمود: یکی از نکات طول غیبت این است که خدای متعال مثل حضرت نوح علیه السلام انتظار فرج را طولانی می‌کند.^۱ خدای متعال به حضرت نوح علیه السلام وعده پیروزی داد، اما تحققش خیلی طولانی شد. مدت‌ها مرتباً می‌آمدند می‌گفتند: «این وعده پیروزی تو چه زمانی می‌رسد؟» یک عده محدود، در جامعه‌ای مشرک، تحت فشار بودند. وحی آمد که این خرماها را بکارید وقتی درخت نخل شد، آن وقت پیروزی می‌رسد. وقتی نخل شد و بار داد، بنا بود حالا فرج شود. دوباره دستور آمد هسته‌های این خرماها را بکارید. یک بار دیگر باید این کار تکرار شود! برخی صف‌ها جدا شد. وقتی هسته‌ها خرما شد، بار سوم هم دستور آمد هسته‌ها را بکارید. آنهایی که مؤمن نبودند گفتند ما را به تعبیر ما سرگردان کردی، سر کار گذاشتی! هسته خرما را بکار، دوباره هسته خرما را بکار! تازه به ذهنم می‌آید وقتی هسته‌های خرماها کاشته شد و درخت‌ها آماده

۱. [این تشبیه و تفصیلی که در ادامه می‌آید، در روایت مفصلی از امام صادق علیه السلام به نقل از سدید صیرفی آمده است:] «...إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَذَارَ لِلْقَائِمِ مِمَّا ثَلَاثَةٌ أَذَارَهَا فِي ثَلَاثَةٍ مِنَ الرُّسُلِ عليه السلام قَدَرٌ مَوْلِدُهُ تَقْدِيرُ مَوْلِدِ مُوسَى عليه السلام وَ قَدَرٌ غَيْبَتُهُ تَقْدِيرُ غَيْبَةِ عِيسَى عليه السلام وَ قَدَرٌ إِطْعَاةُ تَقْدِيرِ إِطْعَاءِ نُوحٍ عليه السلام...»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۴.

شد، ظاهراً این طور یادم است، بنا شد حضرت یک کشتی‌ای وسط بیابان کویر بسازند.^۱ گفتند بگذارید این کشتی تمام شود. می‌آمدند می‌خدیدند به این پیغمبر خدا که در خشکی، آمده کشتی به این عظمت می‌سازد، می‌گوید [؟] فرج و پیروزی است.^۲ حضرت می‌فرماید از شباهت‌های وجود مقدس امام زمان، همین است. غیبت‌شان طولانی می‌شود، نکته‌اش هم این است: خدای متعال بهش وعده داده بود ﴿وَلَيَمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾^۳ اخلاص محض باید در جامعه حضرت نوح بود. این - در باب... - به امام زمان هم آیه تفسیر شده (اروحانا فداه).^۴ فرمود چون این وعده را داده بود، دیگر باید صاف می‌شدند. و الا همین‌هایی که کنار حضرت نوح بودند، فردا این‌هایی که جدا شدند، از درون جامعه حضرت سر برمی‌داشتند.^۵ بنابراین طول غیبت وقتی

۱. «إِلَىٰ أَنْ غَرَسَهَا سَبْعَ مَرَّاتٍ فَمَا زَالَتْ تِلْكَ الطَّوَائِفُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ تَرْتَدُّ مِنْهُ طَائِفَةٌ بَعْدَ طَائِفَةٍ إِلَىٰ أَنْ عَادَ إِلَىٰ بَيْفٍ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا... كَلَّا ﴿وَأَصْنَعُ الْفُلَكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِينَا﴾»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۵ - ۳۵۶.

۲. «عَنْ إِسْمَاعِيلَ الْجُعْفِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ قَالَ: إِنَّ نُوحًا ﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ لَمَّا غَرَسَ النَّوْيَ مَرَّ عَلَيْهِ قَوْمُهُ فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَ يَسْخَرُونَ وَ يَقُولُونَ قَدْ قَعَدَ غَرَّاسًا حَتَّىٰ إِذَا طَالَ النَّحْلُ وَ كَانَ جَبَّارًا طَوَّالًا قَطَعَهُ ثُمَّ نَحْتَهُ فَقَالُوا قَدْ قَعَدَ نَجَّارًا ثُمَّ أَلْفَهُ فَجَعَلَهُ سَفِينَةً فَمَرَوْا عَلَيْهِ فَجَعَلُوا يَضْحَكُونَ وَ يَسْخَرُونَ وَ يَقُولُونَ قَدْ قَعَدَ مَلَّاحًا فِي فَلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ حَتَّىٰ فَرَّغَ مِنْهَا»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۸۳.

۳. ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛ سوره نور، آیه ۵۵.

۴. [این تفسیر، علاوه بر روایت سدید از امام صادق علیه السلام، در موارد دیگر نیز آمده است: برای نمونه: «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي مَعْنَى قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا﴾ قَالَ نَزَلَتْ فِي الْقَائِمِ وَ أَصْحَابِهِ»؛ الغيبة للنعماني، ص ۲۴۰.

۵. «فَأَوْحَىٰ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَىٰ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا نُوحُ الْآنَ آسَفَرُ الصُّبْحُ عَنِ اللَّيْلِ لَعَيْنِكَ حِينَ صَرَحَ الْحَقُّ عَنْ مُحْصِهِ وَ صَفَا الْأَمْرَ وَ الْإِيمَانَ مِنَ الْكَدْرِ بِإِزْدَادٍ كُلِّ مَنْ كَانَتْ طَبِئَتُهُ خَبِيثَةً فَلَوْ أَنِّي أَهْلَكْتُ الْكُفَّارَ وَ أَبْقَيْتُ مَنْ قَدْ أَزْنَدَ مِنَ الطَّوَائِفِ الَّتِي كَانَتْ أَمَتٌ بِكَ لَمَا كُنْتُ صَدَقْتُ وَ عِدِّي السَّابِقِ لِلْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ أَخْلَصُوا التَّوْحِيدَ مِنْ قَوْمِكَ وَ اعْتَصَمُوا بِحَبْلِ بُرُوتِكَ بِأَنْ اسْتَخْلَفَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ أَمَكَّنَّ لَهُمْ دِينَهُمْ وَ أَبَدَّلَ خَوْفَهُمْ بِالْأَمْنِ لِكَيْ تَخْلُصَ الْعِبَادَةُ لِي بِدَهَابِ الشَّكِّ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ كَيْفَ يَكُونُ الْإِسْتِخْلَافُ وَ التَّمَكُّينُ وَ بَدَلُ الْخَوْفِ بِالْأَمْنِ مِنِّي لَهُمْ مَعَ مَا كُنْتُ أَعْلَمُ مِنْ ضَعْفِ يَقِينِ الَّذِينَ أَزْنَدُوا وَ حُبِّ طَبِئَتِهِمْ [طَبِئَتِهِمْ] وَ سُوءِ سَرَائِرِهِمُ الَّتِي كَانَتْ تَتَأَنَّى النَّفَاقِ وَ سُوءِ الصَّلَاةِ فَلَوْ أَنَّهُمْ تَسَنَّمُوا مِنِّي الْمُلْكَ الَّذِي أُوتِيَ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَتَّ الْإِسْتِخْلَافِ إِذَا أَهْلَكْتُ أَعْدَاءَهُمْ لَنَشَقُّوا رَوَاجِحَ صِفَاتِهِ وَ لَأَسْتَحْكَمْتُ سَرَائِرَ نَفَاقِهِمْ [وَ] تَأْبَدَّتْ جِبَالُ ضَلَالَةٍ قُلُوبِهِمْ وَ لَكَاشَفُوا إِخْوَانَهُمْ بِالْعِمَاوَةِ وَ حَارَبُوهُمْ عَلَىٰ طَلَبِ الرِّئَاسَةِ وَ التَّقَرُّدِ بِالْأَمْرِ وَ التَّهْيِي وَ كَيْفَ يَكُونُ التَّمَكُّينُ فِي الدِّينِ وَ انْتِشَارُ الْأَمْرِ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَعَ إِثَارَةِ الْفِتَنِ وَ إِيقَاعِ الْحُزْبِ»؛

کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۵ - ۳۵۶.

برداشته می‌شود که مقام معرفت حاصل بشود، تحمل ولایت پیدا بشود، دیگر انشعاب درونی در دستگاه حضرت اتفاق نیفتد.^۱ این آن چیزی است که ما باید تلاش کنیم. ببینید راهی برای رسیدن به خدا جز تسلیم بودن نیست. انیت و انانیت، راه قرب نیست. منتهی تسلیم به چه کسی باشیم؟ تسلیم به آن که ولی مطلق خداست، عبد مطلق خداست، کانون محبت نسبت به عبادالله است، کانون علم و حکمت و یک زیارت جامعه در شأنش هست. آن طرفش را حل کنیم. اگر آن طرفش حل شد، جز تسلیم راهی نیست. و باید انسان به مقام معرفت و تسلیم برسد. و این راهی است به‌سوی رسیدن به عصر ظهور، درک ولایت آنها و رسیدن به مقام حیات طیبه.^۲

۱. «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَذَلِكَ الْقَائِمُ فَإِنَّهُ تَمْتَدُّ أَيَّامُ غَيْبِهِ لِيَصْرَحَ الْحَقُّ عَنْ مَحْضِهِ وَ يَصْفُو الْإِيمَانُ مِنَ الْكَدْرِ بِإِزْدَادٍ كُلُّ مَنْ كَانَتْ طِبِئَتُهُ حَبِئَةً مِنَ الشَّيْعَةِ الَّذِينَ يُحْشَى عَلَيْهِمُ التَّفَاقُ إِذَا أَحْسُوا بِالِاسْتِخْلَافِ وَ التَّمَكِينِ وَ الْأَمْنِ الْمُتَشِيرِ فِي عَهْدِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۶.

۲. اشاره به روایاتی که حیات را به عصر ظهور تفسیر می‌کند؛ برای نمونه: «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَوْتِهَا [يَعْنِي] بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرِ مَيِّتٌ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

گفتار ۲

معرفت امام عصر علیه السلام و نسبت آن با
جاهلیتِ کهن - جاهلیتِ مدرن
(شرح حدیث مرگ جاهلی)

مؤسسه فرهنگی موعود - ۱۳۸۹/۳/۲۴

پرسش: سپاسگذارم از اینکه فرصت را فراهم آوردید در خدمت شما باشیم و پرسش‌هایی را در زمینه معنا و مفهوم و مصداق جاهلیت که در روایت شریف «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» مطرح شده، گفتگو داشته باشیم خدمتتان و پرسش‌هایی در این زمینه مطرح کنیم. نخستین پرسش این است که در این روایات شریف، این روایت اساساً چه جایگاهی در متون روایی شیعه و سنی دارد و علمای بزرگوار ما چگونه با این روایت برخورد می‌کنند.

پاسخ استاد: موضوع بحث، عبارت است از مفهوم و مصداق «جاهلیت» در روایت معروف «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».

این روایت، اصالتاً یک روایت نبوی است، یعنی از وجود مقدس رسول الله ﷺ نقل شده، با عباراتی که مضمونش بسیار به هم نزدیک است. تعبیر مشهورش، همان «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» است که طبق نقل ابن بابویه، [معنایش] از محضر امام حسن عسکری علیه السلام سؤال شده است.^۱ در روایات [متعدد] دیگر آمده «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»^۲ یا «مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ عُثْمَانَ الْعُمَرِيُّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَأَلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحُلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ التَّهَارَ حَقٌّ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَالْإِمَامُ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً أَمَا إِنَّ لَهُ عُنِيَّةً يَحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْأَغْلَامِ الْبَيْضِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ بِنَجْفٍ الْكُوفَةِ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۹.

۲. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ الْعَامَّةِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَنْ مَاتَ وَلَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ الْحَقُّ وَاللَّهِ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۸. همچنین رجوع شود به: همان، ج ۸، ص ۱۴۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۲؛

فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ».^۱ در این نوع روایات هم مقصود از «امام»، همان امام زمان است. در روایات متعددی سؤال شده: آیا مقصود از امام در این روایت، امام حی زنده است؟ فرموده‌اند: بله، مقصود، امام حی زنده است؛^۲ این طور نیست که اگر کسی امام‌های قبلی را شناخته باشد، همین برای هدایتش کافی باشد.^۳

پس در مجموع، مضمونی که در روایات امامیه آمده، همان مضمونی است که در روایت کمال الدین صدوق نقل شده. مرحوم شیخ حر عاملی هم در وسائل الشیعه، همین روایت را از کمال الدین صدوق نقل می‌کند.^۴ مضامین دیگر هم، قریب به همین معنا هستند، مثل «مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَ يُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً».^۵

این مضمون، در منابع شیعه به حدی نقل شده که اگر متواتر نباشد، [کثرتش و همچنین] سندهای صحیح و خوبی که بعضی مواردش دارد، موجب وثوق و اعتماد قریب به قطع و یقین می‌شود.^۶ البته برخی

الإمامة والتبصرة، ص ۸۲ «باب في أن من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهلية».

۱. برای نمونه: «عَنِ الْقُضَيْلِ بْنِ بَسَارٍ قَالَ: ابْتَدَأَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَوْمًا وَقَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ عَلَيْهِ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ فَقُلْتُ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله فَقَالَ إِي وَ اللَّهِ قَدْ قَالَ قُلْتُ فَكُلُّ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيتَتُهُ مِيتَةٌ جَاهِلِيَّةٌ قَالَ نَعَمْ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۳۷۶. همچنین رجوع شود به: الغيبة للنعماني، ص ۳۳۰.

۲. «عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً إِمَامٌ حَيٌّ يَعْرِفُهُ فَقُلْتُ لَمْ أَسْمَعْ أَبَاكَ يَذْكُرُ هَذَا يَعْني إِمَامًا حَيًّا فَقَالَ قَدْ وَ اللَّهِ قَالَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ يَسْمَعُ لَهُ وَ يُطِيعُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ الإختصاص، ص ۲۶۹-۲۶۸.

۳. در ذیل نقل ابن بابویه - که در نخستین استاد بحث گذشت - نیز، در پاسخ امام حسن عسکری عليه السلام درباره معنای حدیث، به این نکته تصریح شده است: «...إِنِّي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً...»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۰۹.

۴. ج ۱۶، ص ۲۴۶.

۵. الإختصاص، ص ۲۶۹.

۶. در بسیاری از کتب روایی متقدم، باب مستقلی برای این دست احادیث تنظیم شده است؛ برای نمونه: الکافي، ج ۱، ص ۳۷۶، «بَابُ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ مِنْ أَيْمَةِ الْهُدَى»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۳، «باب من مات لا يعرف إمامه»؛ الإمامة والتبصرة، ص ۸۲ «باب في أن من مات و ليس له إمام مات ميتة جاهلية». همچنین رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، «باب وجوب معرفة الإمام و أنه لا يعذر الناس بترك الولاية و أن من مات لا يعرف إمامه أو شك فيه مات ميتة جاهلية و كفر و نفاق».

هم ادعا کرده‌اند که این حدیث، در حد تواتر نقل شده است.^۱

در مجامع اهل سنت هم همین طور است؛ مکرر در صحاحشان، قریب به همین مضامین را از وجود مقدس رسول الله ﷺ نقل کرده‌اند.^۲ در مجموع، در منابع آنها هم به حدی نقل شده که برای خودشان اطمینان‌بخش است؛ لذا کسی از محققین آنها منکر این حدیث نیست (من ندیدم کسی انکار کرده باشد). باز بعضی ادعا کرده‌اند که این احادیث در منابع اهل سنت هم در حد تواتر نقل شده است؛^۳ من نتوانستم تحقیق کنم و ببینم که آیا می‌شود تحصیل تواتر کرد یا نه، ولی آنچه مسلم و قابل ادعاست، این است که بیش از یک خبر واحد و در حد خبر مستفیض است و بلکه بالاتر، به گونه‌ای که اطمینان‌بخش باشد نقل شده است. لذا خود اهل سنت هم به هیچ وجه این خبر را انکار نکرده‌اند؛ [بله،] در دلالتش بحث کرده‌اند، ولی کسی از محققینشان نیست که این حدیث را انکار کند.

این نسبت به سند حدیث؛ جایگاه حدیث، هم در متون روایی شیعه و هم در متون روایی اهل سنت، جایگاه مقبولی است؛ در بسیاری از موضوعاتی که مورد پذیرش فریقین است، حدیثی [نمی‌بینیم که] به این اندازه نقل و تکرار شده باشد.

۱. نسبت معرفت و ولایت با حیات طیبه

پرسش: در مورد مفهوم و دلالت این حدیث چی گفتند چه در بین شیعیان چه در بین اهل سنت که این در واقع معرفت به امام و [؟] چیست؟ ما کاری اصلاً به آن روایت‌هایی که اشاره فرمودید که صحبت از اینکه کسی بمیرد و عهد امام یا بیعت امام به گردن نداشته باشد، [؟] در آمده؛ این در واقع دقیقاً مراد از این معرفت امام چیست؟ معرفت اسمی و ظاهری است یا چیزی فراتر از اینها است؟

پاسخ استاد: بله. عرض کنم عنایت دارید که کلاً در باب معرفت امام، بحث‌های پردامنه‌ای به‌خصوص در معارف روایی شیعه آمده است. [درک درست در این باب] هم منوط به آن است که حقیقت

۱. علامه مجلسی می‌نویسد: «و قد روت العامة و الخاصة متواتراً: من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلیة»؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۸.

۲. علامه مجلسی می‌نویسد: «اعلم أنَّ الْمُخَالِفِينَ فِي صِحَاحِهِمْ رَوَوْا أَخْبَاراً كَثِيرَةً فِي أَنَّ مَنْ خَالَفَ الْإِمَامَ، وَ خَرَجَ مِنْ طَاعَتِهِ، وَ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ، وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۳۰. ایشان در ادامه، مواردی از نقل‌های عامه را ذکر می‌کند.

۳. علامه مجلسی می‌نویسد: «و قد روت العامة و الخاصة متواتراً: من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلیة»؛ بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۸.

ولایت و جایگاه ولایت را در رشد انسان تعریف کنیم، بعد معلوم می‌شود که جایگاه معرفت در رشد انسان چیست. ولی به‌خصوص در این روایت، اگر نخواهیم به آن قرائن بیرونی هم تکیه کنیم، از متن خود [مجموعه] روایات [ی که ذکر کردیم] استفاده می‌شود که این معرفت، معرفتی است که وجودش رافع جاهلیت است و فقدانش موجب جاهلیت. پس معرفت باید معرفتی باشد که بتواند انسان را از جاهلیت خارج کند. بنابراین به هر گونه که معرفت را تعریف کنیم، باید تناسب با این معنا در آن لحاظ شود.

قطعاً این [معرفت]، یک معرفت ظاهری نیست؛ یعنی یک شناخت ظاهری نسبت به مشخصات ظاهری امام، هرگز این ارزش را ندارد که آن معرفت مطلوب و منظور نظر را برای ما به ارمغان بیاورد و ما را از جاهیت نجات دهد. برای روشن شدن این معرفت، کافی است که مضمون خود این روایت را بکاوییم و معنای این معرفت را آرام‌آرام از دلش بیرون بیاوریم. منتها قبل از آن هم طبعی است که باید نکاتی مورد توجه قرار بگیرد:

[نکته] اول اینکه ولایت حقه و امامت حقه، چه جایگاهی در رشد انسان دارد. من در گفتگوهایم مکرر عرض کرده‌ام که ولایت، طریق جریان توحید در عالم است. یعنی اگر معتقد باشید که «حقیقت، رسیدن به درک توحید است»، ولایت طریق جریان توحید در عالم و طریق رسیدن به توحید در قوس صعود است. هم حقیقت توحید در عالم از طریق ولایت حقه جاری می‌شود و هم درک حقیقت توحید جز به درک مراحل ولایت میسر نمی‌شود. لذا ما سه منزلت برای عبودیت قائلیم؛ منزلت اول، توحید است، بعد ولایت است، بعد شریعت است. شریعت، مناسک جریان ولایت و توحید است؛ کما اینکه در مرحله صعود هم، آراسته شدن به شریعت، اعم از شریعت مربوط به رفتار و احکام عملی و شریعت مربوط به اعتقادات و حتی اخلاق انسان، اولین مرحله رشد انسان است. مرحله دوم، درک حقیقت ولایت است. این حقیقت، طریق برای رسیدن به حقیقت عبودیت و تعظیم در مقابل خدای متعال است. یعنی مثلاً «توحید، ولایت، شریعت»، مثلاً است که اضلاع و ابعاد عبودیت را تعریف می‌کند. پس حلقه اتصال شریعت و توحید، ولایت حقه است. این یک نکته.

نکته دوم این است که ولایت حقه، طریق جریان هدایت الهی و انوار هدایت است. یعنی درک حقیقت هدایت الهی جز از طریق ولایت ممکن نیست.

نکته سوم این است که این ولایت، تعطیل‌بردار هم نیست؛ یعنی اگر کسی در حوزه اختیار و مسئولیت و آگاهی خودش تسلیم به ولایت حقه نشد و از این ولایت اعراض کرد، حتماً ولایت دیگری بر او اعمال

خواهد شد و آن هم چیزی جز ولایت باطل نخواهد بود. نتیجه ولایت باطل هم این است: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾.^۱ بنابراین از معارف تقریباً مسلم قرآن این است که ما دو تا جریان ولایت داریم و این دو جریان ولایت، تعطیل بردار نیستند. نمی شود انسانی از مدار ولایت حق و باطل خارج باشد؛ همین قدر که از مدار ولایت الله خارج شد، وارد محیط ولایت باطل می شود. محیط ولایت الله، محیط نور و هدایت به قرب و کمال و رضوان است و محیط ولایت باطل هم محیط سیر در ظلمات و دوری از حقیقت هدایت و معرفت و نور است.

پس جایگاه ولایت فی الجمله این است؛ کمال انسان جز با درک حقیقت ولایت میسر نیست، یعنی رسیدن به حقیقت توحید و مقام عبودیت و قرب و رضوان، جز در پرتوی درک ولایت ائمه علیهم السلام ممکن نمی شود.

اگر پذیرفتیم که شأن امامت و ولایت و خلافت این است، از همین جا روشن می شود که درک حقیقت ولایت، هم موجب درک نور و هدایت می شود و هم در یک مرحله، موجب درک حقیقت حیات می شود. لذا در روایاتی که ذیل آیات قرآن آمده، حیات باطنی به ولایت تعریف می شود.

[قرآن می فرماید: ﴿أَوَمَنْ كَانَ مِيتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾.^۲ کأنه انسان ها به خودی خود، هم میت اند و هم در ضلال اند.

این [حقیقت] در مضامین روایات و ادعیه فراوان وارد شده است؛ مثلاً در مناجات حضرت امیر عرض می کنیم: «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ»؛ ازلاً و ابداً این طور بوده و خواهد بود که او حی است و ما میت. بعد از خلق و اعطای حیات هم، بعد از آن هم که رحمتِ حی شامل حال ما شده و حیاتی به ما داده، باز هم ما میت هستیم، «أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ». یا عرض می کنیم: «مَوْلَايَ يَا مَوْلَايَ أَنْتَ الْهَادِي وَ أَنَا الضَّالُّ وَ هَلْ يَرْحَمُ الضَّالُّ إِلَّا الْهَادِي»؛ بعد از آن هم که رحمت این ذات اقدس الهی شامل حال ما شد و از حقیقت هدایت خودش به ما بخشید، باز هم آنچه اتفاق می افتد این است که «أَنْتَ الْهَادِي وَ أَنَا الضَّالُّ». این طور نیست که این حقیقت عوض شود و [با اعطای هدایت او،] حالا ما خودمان هادی باشیم. [پس] ما به خودی خود همیشه در ضلال هستیم، همیشه در مقام موت هستیم.

۱. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۲.

[حالا در این آیه شریفه] خدای متعال یک مقایسه‌ای می‌کند؛ می‌فرماید: عده‌ای هستند که خدای متعال آنها را از این موت و ضلال بیرون برده به سوی نور و هدایت؛ عده‌ای هم هستند که مراتب وجودیشان در همان ضلال و حیرت و ظلمت باقی مانده، در مرتبه موت باقی مانده.

روایات ذیل این آیه توضیح می‌دهد که هم حقیقت نوری که خدای متعال اعطا می‌کند و هم حقیقت حیاتی که اعطا می‌کند، چیزی جز ولایت نیست. [فرمودند: ﴿مَنْ كَانَ مِتْنًا﴾ یعنی [کسی که ولایت را نمی‌شناسد و] ﴿فَاحْيِينَاهُ﴾ هم یعنی او را به علم امام رساندیم، به معرفت امام رساندیم.^۱ حیات، به معرفت الامام حاصل می‌شود. حیات به برخورداری از علم امام که سرچشمه نور و هدایت است حاصل می‌شود.

[در] روایات، [آب] در بعضی از آیات قرآن [به علم امام تفسیر شده است]. در سوره مبارکه محمد ﷺ، وقتی بهشت متقین را توضیح می‌دهد، می‌فرماید: ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ﴾؛^۲ در بهشت متقین، نهرهایی از خمر جاری است که موجب لذت خاصی می‌شود برای کسانی که از این خمر می‌نوشند. در روایت، [معنای این نهرها] توضیح داده شده؛ می‌فرماید: ﴿فَإِنَّهُ عِلْمُهُمْ يَتَلَذَّذُ مِنْهُ شِيعَتُهُمْ﴾؛^۳ این حقیقت، جریان علم امام است؛ گرچه واقعاً نهری از نوشیدنی است، ولی باطنش چیزی نیست جز علم امام که در این انهار تجلی پیدا کرده. در روایات دیگر هم بیان شده که حیات، قائم به علم امام است و علم امام است که مبدأ حیات

۱. «(وَ مَنْ كَانَ مِتْنًا فَاحْيِينَاهُ) قَالَ جَاهِلًا عَنِ الْحَقِّ وَالْوَلَايَةِ فَهَدَيْنَاهُ إِلَيْهَا (وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ) قَالَ التَّوْرُ الْوَلَايَةُ (كَمْ مِنْ مَثَلَةٍ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا) يَعْنِي فِي وَلَايَةِ غَيْرِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (كَذَلِكَ زَيْنٌ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)»؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۲. مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ ؛ سوره محمد، آیه ۱۵.

۳. «کنز جامع الفوائد و تأویل الآيات الظاهرة رَوَى مَرْفُوعًا عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ) إِلَى أَنْ قَالَ قَالَ ﷺ (مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ) وَ هُمْ آلُ مُحَمَّدٍ وَ أَتْبَاعُهُمْ ثُمَّ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ﷺ (أَمَّا قَوْلُهُ (فِيهَا أَنْهَارٌ) فَلَا أَنْهَارَ رِجَالٌ وَ قَوْلُهُ (مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ) فَهُوَ عَلِيُّ ﷺ فِي الْبَاطِنِ وَ قَوْلُهُ (وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ) فَإِنَّهُ الْإِمَامُ وَ أَمَّا قَوْلُهُ (وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ) فَإِنَّهُ عِلْمُهُمْ يَتَلَذَّذُ مِنْهُ شِيعَتُهُمْ وَ أَمَّا قَوْلُهُ (وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ) فَإِنَّهَا وَلَايَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَّا قَوْلُهُ (كَمْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ) أَيْ إِنَّ الْمُتَّقِينَ كَمْ هُوَ خَالِدٌ فِي وَلَايَةِ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ وَلَايَةِ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ هِيَ النَّارُ مَنْ دَخَلَهَا فَقَدْ دَخَلَ النَّارَ ثُمَّ أَخْبِرَ شُجْحَانَهُ عَنْهُمْ (وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ)»؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۳۲۱.

است.^۱

در روایات ذیل این آیه سوره انعام هم آمده: «مَنْ كَانَ مَيِّتًا»، آن انسانی که مرده بوده، انسانی است که به حقیقت ولایت نرسیده. انسان تا به ولایت نرسیده، در مقام موت است. همه ما به خودی خود، در مقام موت هستیم؛ از آن طرف است که ولایت اعطا می‌شود. «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا» یعنی کسی که حقیقت ولایت به او نرسیده و «فَاحْيِنَاهُ» هم یعنی [او را به ولایت هدایت کردیم].^۲ [یا فرمودند: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا عَنْ وَلَايَتِنَا فَاحْيِنَاهُ بَوَلَايَتِنَا»].^۳ یا [فرمودند: «مَنْ كَانَ مَيِّتًا» یعنی] «لَا يَعْرِفُ شَيْئًا» و «فَاحْيِنَاهُ» یعنی او را به علم امام رساندیم، به حقیقت ولایت رساندیم.^۴ [در معنای ادامه آیه هم فرمودند: «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا» یعنی «إِمَامًا يَأْتُمُ بِهِ»] و «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» یعنی «الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ»].^۵

بنابراین حقیقت نور و حقیقت حیات طیبه‌ای که انسان را از آن مقام ضلال و مقام موتی که همه انسان‌ها به خودی خود در آن مقام هستند خارج می‌کند و به مقام نور و هدایت می‌رساند، چیزی جز حقیقت ولایت امام نیست؛ لذا اگر کسی به اینجا نرسید، در آن مقام باقی می‌ماند. «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيِنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا».

یا در آیه دیگر، خدای متعال دستور می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا

۱. برای نمونه: «عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ قَالَ سَأَلَ الرَّضَا (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»، فَقَالَ (ع): «مَاؤُكُمْ أَبْوَابُكُمْ أَيْ الْأَيُّمَةُ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) وَالْأَيُّمَةُ أَبْوَابُ اللَّهِ يَبْنِي وَبَيْنَ خَلْقِهِ «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ» يَعْنِي يَعْلَمُ الْإِمَامَ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۳۷۹. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۰۰، «باب أنهم عليهم السلام الماء المعين و البئر المعطلة و القصر المشيد و تأويل السحاب و المطر و الظل و الفواكه و سائر المنافع الظاهرة بعلمهم و بركاتهم عليهم السلام».

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۱۵.

۳. «قَالَ الصَّادِقُ (ع) «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا» عَنَّا «فَاحْيِنَاهُ» بِنَا؛ مناقب آل أبي طالب (ع)، ج ۳، ص ۲۷۰.

۴. «عَنْ بُرَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) قَالَ قَالَ: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيِنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» قَالَ الْمُتِّ الَّذِي لَا يَعْرِفُ هَذَا الشَّأْنَ قَالَ أَتَدْرِي مَا يَعْنِي مَيِّتًا قَالَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ لَا قَالَ الْمُتِّ الَّذِي لَا يَعْرِفُ شَيْئًا فَاحْيِنَاهُ بِهَذَا الْأَمْرِ «وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» قَالَ إِمَامًا يَأْتُمُ بِهِ قَالَ «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» قَالَ كَمَثَلِ هَذَا الْخَلْقِ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۶.

۵. «عَنْ بُرَيْدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَاحْيِنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» فَقَالَ مَيِّتٌ لَا يَعْرِفُ شَيْئًا وَ «نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ» إِمَامًا يُؤْتَمُّ بِهِ «كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» قَالَ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۵.

يُحْيِيكُمْ». ^۱ [ذیل این آیه] فرمودند: این ﴿مَا يُحْيِيكُمْ﴾ که خدا و رسول ما را به او دعوت می‌کنند، حقیقت ولایت هست، ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولیاء الهی است، ^۲ که همان ولایت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است، همان ولایت الله است. ^۳ این است که سرچشمه حیات طیبه است.

ریشه‌اش هم این است که مراتب حیات انسان، تابع درک مراتب روح است و مراتب روح در مؤمن با غیر مؤمن متفاوت است. روایاتی در کافی و دیگر کتب روایی آمده که می‌گوید: در اصحاب‌المشتمه ^۴ فقط روح‌المدرج است که با آن زندگی مادی می‌کنند. در اصحاب‌المیمنه سه روح دیگر هم هست: روح‌الایمان، روح‌القوه و روح‌الشهوه (تفسیر این ارواح در روایات کمی متفاوت است ولی یک حقیقت را بیان می‌کند). در انبیاء و اوصیائشان، روح‌القدس هم هست. ^۵ همه این مراتب روح، نازله کلمه روح است و حقیقت حیات، در آن کلمه روح است. لذا مراتب درک حیات، جز به درک مراتب حقیقت روح ممکن نیست. نازله‌ای از آن روح، در مؤمنین واقع می‌شود. مرتبه بالاترش که روح‌القدس است، در انبیاء واقع

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾؛
سوره انفال، آیه ۲۴.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ السَّامِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ قَالَ نَزَلَتْ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ (عليه السلام)؛ الكافي، ج ۸، ص ۲۴۸.

۳. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ: وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۷؛ بصائر الدرجات، ص ۷۵.
۴. [تعبیری در آیات سوره مبارکه واقعه: ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾؛ سوره واقعه، آیات ۱۱-۷].

۵. برای نمونه: «عَنْ جَابِرِ الْجُعْفِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَا جَابِرُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ﴾ فَالسَّابِقُونَ هُمُ رُسُلُ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَخَاصَّةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ جَعَلَ فِيهِمْ خَمْسَةَ أَزْوَاجٍ يُدْخِلُهُمُ بَرُوحُ الْقُدْسِ فِيهِ عَرَفُوا الْأَشْيَاءَ وَيُدْخِلُهُمُ بَرُوحُ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَيُدْخِلُهُمُ بَرُوحُ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَيُدْخِلُهُمُ بَرُوحُ الشَّهْوَةِ فِيهِ اسْتَهْوُوا طَاعَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَكَرِهُوا مَعْصِيَتَهُ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمُدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَيَجِئُونَ وَجَعَلَ فِي الْمُؤْمِنِينَ وَأَصْحَابِ الْمَيْمَنَةِ رُوحَ الْإِيمَانِ فِيهِ خَافُوا اللَّهَ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْقُوَّةِ فِيهِ قَدَرُوا عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الشَّهْوَةِ فِيهِ اسْتَهْوُوا طَاعَةَ اللَّهِ وَجَعَلَ فِيهِمْ رُوحَ الْمُدْرَجِ الَّذِي بِهِ يَذْهَبُ النَّاسُ وَيَجِئُونَ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۷۱؛ بصائر الدرجات، ص ۴۴۶. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۲۷۱، «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِي الْأَيْمَةِ (عليه السلام)»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۴۵، «بَابُ مَا جَعَلَ اللَّهُ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَسَائِرِ النَّاسِ مِنَ الْأَرْوَاحِ وَأَنَّهُ فَضَّلَ الْأَنْبِيَاءَ وَالْأَئِمَّةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ بِرُوحِ الْقُدْسِ وَذَكَرَ الْأَرْوَاحَ الْخَمْسَ»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «بَابُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِيهِمْ وَأَنَّهُمْ مُؤَيَّدُونَ بِرُوحِ الْقُدْسِ».

می‌شود. حقیقتش هم در چهارده معصوم است و ایشان هستند که مؤید به کلمه روح‌اند.^۱ بلکه [آن بزرگواران] عین کلمه روح هستند؛ فرمود «فَنَحْنُ رُوحُ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ».^۲

باز [در روایت دیگر] فرمود: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛^۳ اتصال روح مؤمن به حقیقت روح الهی، از اتصال شعاع خورشید به خورشید بیشتر است. یعنی یک تجلی و شعاعی از آن حقیقت در مؤمن واقع می‌شود.

بنابراین [باید] به این معنا توجه شود که از نظر معارف قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام، انسان به خودی خود در مقام ضلال و حیرت و در مقام موت است و هیچ درکی از مراتب حیات و لوازم و الزامات آن ندارد، تا اینکه خدای متعال حقیقت حیات و نور و هدایت را به او عنایت کند. حیات و نور هم هر دو در کلمه روح است؛ کلمه روح، جامع حیات و نور است و هر دوی اینها در امام است. لذا انسان به اندازه‌ای که به حقیقت امام راه پیدا می‌کند و از آن حقیقت حیات و علم امام و حیات طیبه‌ای که به امام عنایت شده - بلکه امام سرچشمه و مبدأ آن حیات است، «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ»^۴ - می‌رسد، به همان اندازه به حقیقت هدایت و به حقیقت حیات طیبه می‌رسد.

در کنار این حیات طیبه است که انسان به عیش صحیح می‌رسد؛ یعنی همه مراتب عیش طیبه هم، با این حیات طیبه پیدا می‌شود. در دعای ابوحمزه آمده: «وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ أَطْلَتَ عُمُرُهُ وَ حَسَنَتْ عَمَلُهُ وَ أَتَمَّمَتْ عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ وَ رَضِيتَ عَنْهُ وَ أَحْيَيْتَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً فِي أَدْوَمِ السُّرُورِ وَ اسْبَغَ الْكَرَامَةِ وَ أَتَمَّ الْعَيْشِ»؛ دوام

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» قَالَ خَلَقَ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ يُسَدُّهُمْ وَ لَيْسَ كُلُّ مَا طَلِبَ وَجِدَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳، «بَابُ الرُّوحِ الَّتِي يُسَدُّ اللَّهُ بِهَا الْأَئِمَّةَ عليهم‌السلام»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۵۵، «باب الروح التي قال الله تعالى في كتابه و كذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا أنها في رسول الله عليه السلام و في الأئمة يخبرهم و يسددهم و يوفقهم»

۲. مختصر البصائر، ص ۱۳۱.

۳. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اسْتَكْبَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَزْوَاجِهِمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۴. «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُتَهَدِّبُ الْخَائِفُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِينَةَ النَّجَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ الْحَيَاةِ السَّلَامُ عَلَيْكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ بَيْتِكَ الطَّيِّبِينَ الظَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ عَجَلُ اللَّهِ لَكَ مَا وَعَدَكَ مِنَ النَّصْرِ وَ طُهورِ الْأُمْرِ»؛ جمال الأسبوع، ص ۳۷؛ مفاتيح الجنان، باب اول، زیارت حضرت ولی عصر عليه السلام در روز جمعه.

سرور و کرامت تام و «اسبغ العیش» عیشی که سابق و جاری بر حقیقت حیات انسان است، همه از شعاع همان حیات طیبه است؛ تا انسان به آنجا نرسد، به این مراتب عیش و دوام [سرور و کرامت] نمی‌رسد.

۲. حقیقت «جاهلیت» و نسبت آن با اولیاء طاغوت

علی‌ای حال اگر ما توجه پیدا کنیم که حقیقت ولایت و جایگاه امام در رسیدن به قرب و رضوان و رسیدن به حقیقت حیات طیبه و به نور هدایت چیست، آن وقت آرام‌آرام می‌توانیم این حدیث را معنا کنیم، [آن وقت] می‌فهمیم که چرا اگر کسی به امام نرسد، موتش موت جاهلیت است. در بعضی روایات فرموده‌اند [که مراد از این موت جاهلیت، موت ضلال است؛ یعنی انسانی که به امام نرسید، در حیرت است، این حیرتش از او برداشته نشده؛ حیرت جز با راهیابی به امام برداشته نمی‌شود.

- تفسیر جاهلیت به جدایی از امام

به تعبیر دیگر خدای متعال برای رفع حیرت ما امام قرار داده. اگر کسی به آن امام رسید (در هر مرتبه‌ای از مراتب وجودش، از عالم ذر تا عالم قیامت و بعد از قیامت)، طبیعتاً به نور و هدایت رسیده. اگر نرسید، هم قبل از این دنیا در عالم ضلال بوده و هم اگر در این دنیا دستش نرسید، باز در عالم ضلال است. منتها نکته این است: اگر انسان در عوالم قبلی نتوانسته به این نور هدایت برسد، تا لحظه مرگش راه برای رسیدن باز است؛ ولی اگر از این دنیا رفت و به نور نرسید، دیگر الی‌الابد در ضلال می‌ماند.

این [نکته] در روایات ذیل آیات نور و آیه سوره حدید توضیح داده شده.^۱ در آیه [ظلمات در] سوره مبارکه نور می‌فرماید: در مقابل این ظلماتی که بر حیات انسان‌ها سایه افکنده ﴿أَوْ كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ﴾، اگر نور الهی به کسی نرسد ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا﴾، دیگر هیچ نور دیگری نیست که او را هدایت کند ﴿فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾.^۲ روایت این‌طور توضیح می‌دهد: ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا﴾، اِمَاماً مِنْ

۱. «عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيسَتُهُ مِيسَةٌ جَاهِلِيَّةٌ قَالَ قُلْتُ مِيسَةٌ كُفْرٌ؟ قَالَ مِيسَةٌ ضَلَالٍ. قُلْتُ فَمَنْ مَاتَ الْيَوْمَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ فَمِيسَتُهُ مِيسَةٌ جَاهِلِيَّةٌ؟ فَقَالَ نَعَمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲. عبارات پیش رو، مروی بر این روایت شریف است: «عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ﴾ فَاطِمَةُ ... ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا﴾، اِمَاماً مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ ... ﴿فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾ اِمَامِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ قَالَ فِي قَوْلِهِ ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ﴾ اِئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَسْعَى بَيْنَ يَدَيْ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِأَيْمَانِهِمْ حَتَّى يُزَلُّوهُمْ مَنَازِلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳. ﴿أَوْ كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَنْشَأُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْدِ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾؛ سوره نور، آیه ۴۰.

وَلَدِ فَاطِمَةَ ﴿فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾ إِمَامِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ یعنی دیگر این ظلمات تا قیامت هست؛ یعنی این ضلالی که انسان را می‌گیرد، ضلالی نیست که در قیامت برداشته شود. بعد حضرت به این آیه سوره مبارکه حدید استشهد می‌کنند: ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾؛^۱ مؤمنین در قیامت که می‌آیند، نورشان پیش رو و سمت راستشان حرکت می‌کند. حضرت [در معنای این ﴿نُورُهُمْ﴾] فرمودند: «اِئِمَّةُ الْمُؤْمِنِينَ»؛ یعنی نور امام در جلو است و مؤمنین به دنبال امام حرکت می‌کنند.

این [نکته] یک مسئله جدی در آیات و روایات است. در سوره حدید، بعد از همین آیه می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ...﴾.^۲ منافقون و منافقات، یعنی کسانی که ولایت را قبول نکردند،^۳ یعنی مدعی اسلام هستند ولی باطن اسلام که ولایت است^۴ را نپذیرفتند، یعنی پوشش را پذیرفتند ولی باطن را قبول نکردند. می‌فرماید که اینها روز قیامت به مؤمنین می‌گویند: ﴿انظُرُونَا نَقْتِسِ مِنْ نُورِكُمْ﴾؛ [درنگی] کنید یا نگاهی به ما کنید تا ما هم از شعاع نور شما استفاده کنیم، خودمان که نور نداریم. ﴿قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا﴾؛ اگر نور می‌خواهید، باید از عالم دنیا این نور را برمی‌داشتید.

وقتی امام سرچشمه نور و سرچشمه حیات است، هرکسی در هر عالمی از عوالم او را درک نکند، در آن عالم، از حقیقت نور و حیات محروم است. بله، عالم دنیا عالمی است که می‌شود در آن، گذشته‌ها را تدارک کرد؛ ولی اگر کسی تا لحظه مرگ هم نتوانست خودش را برساند، طبیعتاً دیگر راه برای او بسته

۱. ﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۲.

۲. ﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنٌ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرٌ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۳.

۳. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ... إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى سَمَّى مَنْ لَمْ يَسَّعْ رَسُولُهُ فِي وَلَايَةِ وَصِيهِ مُنَافِقِينَ وَجَعَلَ مَنْ جَحَدَ وَصِيَّهُ إِمَامَتَهُ كَمَنْ جَحَدَ مُحَمَّدًا وَأُزِّلَ بِذَلِكَ قُرْآنًا فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ بِوَلَايَةِ وَصِيِّكَ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲.

۴. «عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ﴿وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَةً ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً﴾، قَالَ: أَمَّا النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ فَهُوَ النَّبِيُّ ﷺ وَ مَا جَاءَهُ بِهِ مِنْ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَوْحِيدِهِ وَ أَمَّا النِّعْمَةُ الْبَاطِنَةُ فَوَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ عَقْدُ مَوَدَّتِنَا؛ فَاعْتَقِدْ وَ اللَّهُ قَوْمٌ هَذِهِ النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ وَ الْبَاطِنَةُ وَ اعْتَقِدْهَا قَوْمٌ ظَاهِرُهُ وَ لَمْ يَعْهَدُوا بِبَاطِنِهِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾ فَفَرِحَ رَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ نُزُولِهَا إِذْ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى إِيْمَانَهُمْ إِلَّا بِعَقْدِ وَلَايَتِنَا وَ مَحَبَّتِنَا؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۶۵-۱۶۶.

می‌شود.

البته یک نکته را [کوتاه] عرض کنم: عده‌ای اهل ضلال‌اند، عده‌ای اهل نفاق‌اند، عده‌ای اهل کفرند؛ اینها متفاوت است. ممکن است برای آنهایی که ضلالشان عمدی نبوده، باز راهی برای رسیدن به نور امام در عوالم بعدی باشد. بله، آنهایی که ولایت اولیاء طاعت را قبول کرده‌اند، دیگر راهی برایشان نیست؛ آنها همان کسانی هستند که «يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ...». [مؤمنان در قیامت] به اینهایی که قبول نکرده‌اند می‌گویند: باید برگردید از قبل، نور را بردارید. اما ممکن است عده‌ای باشند که زیر بار ولایت باطل نرفته‌اند و آن ولایت را قبول نکرده‌اند، به تعبیر دیگر به عناد با امام نرسیده‌اند، ولی به هدایت امام هم نرسیده‌اند؛ برای اینها ممکن است در عوالم بعدی، راهی برای رسیدن به نور باشد.^۱

– ضلال، کفر و نفاق، مراتب سه‌گانه جاهلیت

در مجموع، اگر کسی بمیرد و نتواند به آن نور برسد، طبیعتاً موت جاهلیت است. این جاهلیت در بعضی روایات به «مِيتَةٌ ضَّلَالٍ» معنا شده است؛^۲ لذا هر کسی [به امام] نرسد، در ضلالت مرده است. در بعضی روایات، بیش از این بیان شده است؛ مثلاً می‌فرماید «مِيتَةٌ كُفْرٍ وَ ضَّلَالٍ وَ نِفَاقٍ»^۳ یا «جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَّلَالٍ»^۴.

می‌دانید کفر و نفاق، چیزی و رای ضلال است. عده‌ای به ولایت الله کفر می‌ورزند. بله، اینها هم در ضلال‌اند، «وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»^۵. اهل نفاق هم همین طور؛ آنها هم در ضلال‌اند. اما ممکن است بگوییم: اهل ضلال و کفر و نفاق، یک تفاوتی با یکدیگر دارند و آن عبارت است از اینکه: اهل ضلال، درگیر با ولایت نبودند ولی اهل کفر و نفاق، درگیر بودند.

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۲، ص ۴۰۱، «بَابُ الضَّلَالِ»؛ ص ۴۰۴، «بَابُ الْمُسْتَضْعَفِ».

۲. الکافی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳. «الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ النَّضْرِيُّ قَالَ سَمِعْتُ عُثْمَانَ بْنَ الْمُغِيرَةِ يَقُولُ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ مَاتَ بِغَيْرِ إِمَامٍ جَمَاعَةٍ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً. قَالَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَةِ فَلَقِيتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ نَعَمْ قُلْنَا فَمَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ مِيتَةٌ كُفْرٍ وَ ضَّلَالٍ وَ نِفَاقٍ»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۵.

۴. «عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءَ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٍ وَ نِفَاقٍ وَ ضَّلَالٍ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۵. «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

در سوره حمد می‌خوانیم: ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾.^۱ هدایت به صراط مستقیم، از طریق نور است دیگر؛ هدایت که جز با نور واقع نمی‌شود. امام رضا علیه السلام در معنای ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۲ فرمودند: «هَدَى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَهَدَى مَنْ فِي الْأَرْضِ».^۳ هدایت با نور الهی است. ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ یعنی با نور خودت ما را هدایت کن. [آن وقت] به لحاظ دریافت هدایت، مردم سه دسته می‌شوند: ﴿أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾؛ ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾؛ ﴿الضَّالِّينَ﴾. منعم علیهم، نه مغضوب‌اند و نه ضال. در روایت فرمودند: «شَيْعَةُ عَلِيٍّ» ﴿الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمْ يَغْضَبْ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَضِلُّوا».^۴ اینها یک دسته‌اند. دو دسته دیگر بیشتر نمی‌ماند: مغضوبین و ضالین. در روایات، مغضوبین به «نُصَاب» تفسیر شده، یعنی دشمنان ائمه. ضالین هم به «شکاک» تفسیر شده، یعنی آنهایی که نسبت به حقیقت ولایت در حیرت‌اند، یعنی راه نیافته‌اند ولی عداوت هم نکرده‌اند.^۵ پس اگر کسی بدون درک امام از دنیا رفت، در ضلال است، منتها گاهی مغضوب هم هست، گاهی مغضوب نیست؛ آنهایی که در نصب و عداوت‌اند، مغضوب هم هستند.

بنابراین جاهلیت، مراتبی دارد. گاهی جاهلیتِ ضلال است، گاهی جاهلیتِ کفر و نفاق است. گاهی انسان به حقیقت ولایت نرسیده، گاهی [امر به او] رسیده ولی انکار کرده و درگیر شده و دشمنی و عداوت کرده. [این درگیری و عداوت، همان چیزی است که در باب ابلیس پیدا شد. ابلیس بر اساس عصبیت، درگیر شد؛ کارش بر اساس عصبیت، به عداوت رسید؛ به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه قاصعه، [شد]

۱. [عبارات پیش رو، مروی بر تفسیر این آیات شریفه است:] ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ؛ سوره فاتحه، آیات ۶-۷.

۲. اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نَوْرِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ؛ سوره نور، آیه ۳۵.

۳. «عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ هِلَالٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرَّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ فَقَالَ: هَادٍ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ هَادٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَ فِي رَوَايَةِ الْبَرْقِيِّ هَدَى مَنْ فِي السَّمَاءِ وَ هَدَى مَنْ فِي الْأَرْضِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۱۵.

۴. «مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ﴾ قَالَ: شَيْعَةُ عَلِيٍّ علیه السلام الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَمْ يَغْضَبْ عَلَيْهِمْ وَ لَمْ يَضِلُّوا»؛ معانی الاخبار، ص ۳۶.

۵. «عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ رَفَعَهُ فِي قَوْلِهِ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ غَيْرِ الضَّالِّينَ هَكَذَا نَزَلَتْ قَالَ ﴿الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ فَلَانَّ وَ فَلَانَّ وَ فَلَانَّ وَ النَّصَابُ وَ الضَّالِّينَ الشُّكَّاكُ الَّذِينَ لَا يَعْرِفُونَ الْإِمَامَ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۴.

«إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ»^۱

بنابر این انسان‌ها نسبت به حقیقت ولایت، متفاوت‌اند؛ بعضی ضال‌اند، بعضی در کفر و نفاق‌اند؛ آنها مغضوب نیستند، اینها مغضوب هم هستند. ولی در هر صورت، اگر کسی به امام نرسید، ضال است و موتش موت جاهلیت است. [این انسان،] هم در ضلال است و به نور نرسیده، هم به حیات طیبه نرسیده.

وقتی انسان به نور امام نرسید، به حیات طیبه هم نمی‌رسد؛ چون حیات طیبه، با همین نور حاصل می‌شود. این آیه‌ای که خواندم، ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا...﴾^۲، گویای همین است که حیات و نور، متلازم‌اند. ریشه‌اش هم این است که [موطن روح و حیات، نور است]؛ این نکته را امیرالمؤمنین (ع) در این روایت نورانی توضیح می‌دهند: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ تَقَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا وَ خَلَقَنِي وَ ذُرِّيَّتِي ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا فَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ النُّورِ وَ أَسْكَنَهُ فِي أَبْدَانِنَا»^۳. موطن روح، نور است. اگر کسی به نور نرسید، به روح هم نرسیده، لذا به حیات هم نرسیده. برای همین فرمودند: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا عَنْ وَلَايَتِنَا فَاحْيَيْنَاهُ بَوَلَايَتِنَا»^۴. برای اینکه به حیات طیبه برسد، باید به نور ولایت برسد؛ تا به نور امام نرسد، به کلمه روح هم نمی‌رسد، به حیات طیبه هم نمی‌رسد. لذا فرمودند: «إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»^۵. یعنی حقیقت ولایت، آن حقیقت نور توحید و نور ولایت الهی است، نور امامت است. در این نور امامت، حیات هم هست. [اصلاً] همه حقایق [در همین نور امامت و ولایت] است؛ روح و راحتی و فلج و عون و نجات و... که در روایات آمده، مال همین حقیقت است.^۶

۱. «فَعَلُوهُ اللَّهُ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصِيَّةِ وَ نَازَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبْرِیَّةِ وَ ادَّعَى لِنَاسِ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ فِتْنَةَ التَّدَلُّلِ أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِرَفْعِهِ فِجَعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْهُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا»؛ نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲، (رأس العصیان).

۲. ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۲۲.

۳. مختصر البصائر، ص ۱۳۰-۱۳۱.

۴. مناقب آل أبي طالب (ع)، ج ۳، ص ۲۷۰.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۶. «عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع)؛ وَإِنَّ الرُّوحَ وَ الرَّاحَةَ وَ الْفُلْجَ وَ الْعُونَ وَ النَّجَاحَ وَ الْبَرَكَةَ وَ الْكَرَامَةَ وَ الْمَغْفِرَةَ وَ الْمَعَاوَةَ وَ الْيُسْرَ وَ الْبُشْرَى وَ الرِّضْوَانَ وَ الْقُرْبَ وَ النَّصْرَ وَ التَّمَكُّنَ وَ الرَّجَاءَ وَ الْمَحَبَّةَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ لِمَنْ تَوَلَّى عَلِيًّا وَ أَشَمَّ بِهِ وَ بَرَى مِنْ عَدُوِّهِ وَ سَلَّمَ لِفَضْلِهِ وَ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أَذْخِلَهُمْ فِي شَفَاعَتِي وَ حَقٌّ عَلَيَّ رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَسْتَجِيبَ لِي

بنابراین آنچه از این روایت نورانی [- «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» -] استفاده می‌شود این است: یک مراتبی از مراتب حیات طیبه و هدایت وجود دارد که خدای متعال آن را از طریق امام عنایت می‌کند؛ اگر کسی به امام رسید، به این حقیقت [حیات و هدایت] رسیده و اگر نرسید، از این حقیقت محروم است، حالا در هر مقامی که می‌خواهد باشد.

پرسش: یعنی با توجه به فرمایشات شما ما می‌توانیم بگوییم که آن دوران جاهلیت قبل از اسلام که در واقع دوران محرومیت مردم از نور هدایت و امامت و ولایت هست که به دلیل این محرومیت، سراسر زندگی‌شان را ضلالت و گمراهی و تیرگی فرا گرفته و به سبب این تیرگی و ضلالت، همه مناسبات فردی و اجتماعی‌شان به یک معنا آغشته به ضلالت و تاریکی شده و حالا آن همه ویژگی‌هایی که در دوران جاهلیت، ما می‌بینیم در محیط فردی‌شان، اقتصادی‌شان، سیاسی، اجتماعی‌شان، حالا محیط ازدواج‌شان، طلاق‌شان، روابط مثلاً زناشویی‌شان، روابط خانوادگی‌شان، ارتباطات‌شان با همدیگر، حالا بعد بت پرستی‌شان و همه کفر و آن ویژگی‌های مثلاً اعمال حرام و معاصی که در آن زمان انجام می‌شود، همه به یک معنا تابعی و در واقع اثری از آن گمراهی و ضلالت و دوری از نور هدایت است. پاسخ استاد: بله. اینها روشن است. اینها شعاع است. اینها آثارش است. ظهوراتش است. حالا این را باید... این نکته دومی است. یعنی دو نکته، ذیل این حدیث باقی می‌ماند که بگوییم. یکی معرفت چیست؟ یکی اینکه خب حالا این ضلال چطوری است؟

- ضلال و حیرت، نتیجه تولی به اولیاء طاغوت

آیا هر کسی خودش ضلال مستقلاً دارد؟ یا همین طور که حیات طیبه و نور، حیاتی ممتد از حیات امام و شعاعی از اوست که در دیگران ظهور پیدا می‌کند، این ضلال هم [نظام و سلسله‌ای دارد؟] به نظر می‌آید ضلال هم این طور است. یعنی ضلال هم [اصالتاً] مال اولیاء ضلال و اولیاء طاغوت است. انسان‌هایی که در ضلال اند - چه آنهایی که ضال و شاک‌اند و چه آنهایی که مغضوب و دشمن حقیقت ولایت حقه هستند - به نحوی تحت تأثیر ولایت اولیاء طاغوت‌اند؛ یعنی ظلمت آنهاست که اینها را در ضلال نگه می‌دارد. منتها بعضی‌ها هستند که در ولایت باطل پیش می‌روند، کارشان به عداوت می‌رسد، ناصر دستگاه باطل هم می‌شوند. بعضی نه، از امام جدا می‌شوند، ولی به اعوان دستگاه اولیاء طاغوت تبدیل نمی‌شوند، لذا کارشان به عداوت نمی‌کشد.

این نکته را هم عرض کنم: عداوت با ائمه علیهم السلام هم، حقیقتش مال اولیاء طاغوت است؛ قرآن می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا﴾.^۱ عداوت دیگران، عداوت تبعی است؛ یعنی [کسانی که] تحت آن دستگاه واقع می‌شوند، به اندازه پذیرش [ی که از] آن [اولیاء طاغوت دارند]، حقیقت عداوت هم در وجودشان پیدا می‌شود و به اندازه‌ای که دستگاه باطل را کمک می‌کنند، عداوت عینی آنها با نبی اکرم صلی الله علیه و آله واقع می‌شود.

لذا به نظر من، آن میدان جهاد اکبری که نبی اکرم صلی الله علیه و آله توضیح دادند، که از جهاد ظاهری مهمتر است،^۲ همین [تقابل باطنی دستگاه حق با دستگاه باطل] است. در باطن عالم، یک درگیری بین نبی اکرم صلی الله علیه و آله و اعدائشان وجود دارد و در باطن وجودی ما هم، شعبه‌ای از این درگیری هست. اگر ما مملکت وجودی خودمان را به ولی حق تسلیم کردیم، آن وقت در این جهاد اکبر، خودمان را برای نبی اکرم صلی الله علیه و آله فتح کرده‌ایم. اما اگر مملکت وجودی و قوای خودمان را فتح نکردیم، یا در ضلال قرار می‌گیریم یا در عداوت. یعنی [اگر کسی] تحت ولایت اولیاء طاغوت قرار گرفت و در این میدان جهاد اکبر نتوانست مملکت وجودی خودش را به سوی نور و هدایت و حیات طیبه فتح کند، آن وقت در ضلالت و حیرت می‌ماند. این ضلالت و حیرت، ضلالت و حیرت اولیاء طاغوت است، همان طوری که صفات کریمه، شعاع وجودی نبی اکرم صلی الله علیه و آله است.

بر اساس حدیث عقل و جهل، تمام صفات عقل فقط در کسانی جمع می‌شود که حقیقت ولایت را درک می‌کنند، [یعنی در] انبیاء و مؤمنینِ ممتحن که حامل ولایت هستند. حتی سایر مؤمنین، تمام صفات نورانی را ندارند، تا [اینکه] به تبری کامل برسند و از جهل تنقیه شوند. اگر به تبری کامل رسیدند، اگر در هیچ صفتی از صفات به اولیاء طاغوت و دشمنان نبی اکرم صلی الله علیه و آله تولی و تمسک نداشتند، آن وقت در مقام انبیاء و عباد ممتحن قرار می‌گیرند و حقیقت ولایت را درک می‌کنند.^۳

۱. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَلَوْ هُمْ وَ مَا يَقْتُرُونَ﴾؛ سوره انعام، آیه ۱۱۲. ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَ كَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۳۱.

۲. برای نمونه: «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بَعَثَ بِسَرِيَّةٍ فَلَمَّا رَجَعُوا قَالَ مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَ بَقِيَ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ»؛ الکافی، ج ۵، ص ۱۲.

۳. «فَلَا تَجْتَمِعُ هَذِهِ الْخِصَالُ كُلُّهَا مِنْ أَجْنَادِ الْعَقْلِ إِلَّا فِي نَبِيٍّ أَوْ وَصِيِّ نَبِيٍّ أَوْ مُؤْمِنٍ قَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ أَمَّا سَائِرُ ذَلِكَ مِنْ مَوَالِينَا فَإِنَّ أَحَدَهُمْ لَا يَحُلُو مِنْ أَنْ يَكُونَ فِيهِ بَعْضُ هَذِهِ الْجُنُودِ حَتَّى يَسْتَكْمِلَ وَ يَنْقَى مِنْ جُنُودِ الْجَهْلِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ فِي

به نظر می‌آید آن ضلال و کفر و نفاق که هست هم، ادامه ضلال و کفر و نفاق اولیاء طاغوت است. انسان به اندازه‌ای که به آن ولایت تمسک پیدا می‌کند، در ضلال و کفر و نفاق قرار می‌گیرد. این انسان به اصطلاح جزو جنود اولیاء طاغوت می‌شود. منتها بعضی فقط در مقام ضلال می‌ماند، بعضی در مقام کفر، بعضی در مقام نفاق. لذا روایات توضیح می‌دهد که مقصود از این جاهلیت، یک جاهلیت ظاهری [مربوط به] یک [برهه] زمانی و یک بستر اجتماعی نیست - شاید مقصود از آن «جَاهِلِيَّةٌ جَهْلَاءُ»^۱ که در روایت آمده، همین [جاهلیت ظاهری] باشد - بلکه مقصود، یک جاهلیت فراگیرتر و بسیار سنگین‌تر است؛ آن جاهلیت، ولایت اولیاء طاغوت است...

اگر ما حیات طیبه و نور و هدایت را به محیط ولایت الله و ولایت معصوم تعریف کردیم، نقطه مقابلش که ضلال و کفر و نفاق باشد هم آثار ولایت اولیاء طاغوت است. بنابراین جریان ولایت اولیاء طاغوت، مبدأ این امر است. این یک نکته.

- استکبار و خودپرستی، ریشه و مبدأ جاهلیت

نکته دیگر اینکه شاخصه‌های [این جاهلیت] چیست؟ طبیعتاً هر کجا ولایت اولیاء طاغوت جاری بود، جاهلیت می‌شود. البته این جاهلیت، شرح صدر در کفر پیدا می‌کند،^۲ تمدن سازی می‌کند، مدنیت خودش را توسعه می‌دهد.

آثار جاهلیت چیست؟ جاهلیت چه کار می‌کند؟ اولین کاری که جاهلیت می‌کند این است که انسان را به نفس خود در مقابل خدای متعال دعوت می‌کند. حقیقت ولایت حقه و حیات طیبه و نور، چیزی جز دعوت به سرچشمه حقیقت و حضرت حق نیست؛ [این ولایت و حیات و نور]، انسان را از خود عبور می‌دهد و به خدای متعال می‌رساند. اما جاهلیت اولیاء طاغوت، کارش این است که انسان را به استکبار علی الله دعوت می‌کند.

حدیث عقل و جهل را ملاحظه کرده‌اید؛ [درباره عقل می‌فرماید:] «فَقَالَ لَهُ أُذْبِرْ فَأُدْبِرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ

الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ وَإِنَّمَا يَذُرُكَ ذَلِكَ بِمَعْرِفَةِ الْعَقْلِ وَجُنُودِهِ وَبِمُجَابَةِ الْجَهْلِ وَجُنُودِهِ وَفَقَّأَ اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ لِبَطَائِهِ وَمَرْضَاتِهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳.

۱. «عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً قَالَ نَعَمْ قُلْتُ جَاهِلِيَّةً جَهْلَاءُ أَوْ جَاهِلِيَّةً لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ قَالَ جَاهِلِيَّةٌ كُفْرٌ وَنِفَاقٌ وَضَلَالٌ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۷.

۲. اشاره به این آیه شریفه: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيْمَانِهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالإِيْمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ سوره نحل، آیه ۱۰۶.

فَأَقْبَلَ؛ [به او گفتند «پشت کن» پشت کرد، گفتند «روی بیاور» روی آورد. جهل چطور؟] «قَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبَلْ». او اطاعت نمی‌کند، کارش استکبار علی الله است. خدای متعال به او فرمود «استَكْبَرْتَ» و لعنش کرد.^۱

[این جهل،] کارش هم دعوت به استکبار است. پس انسان را به استکبار علی الله - یعنی توجه به خود - دعوت می‌کند. برای خودش کبرپایی قائل می‌شود، برای خودش عزتی قائل می‌شود. همه اینها ذیل خطبه قاصعه حضرت [امیر علیه السلام] توضیح داده شده؛ حضرت در این خطبه، نسبت توحید و ولایت را توضیح می‌دهد، نقطه مقابلش هم ولایت ابلیس است که بحث ضلال است.^۲

پس آنچه در [جاهلیت] اتفاق می‌افتد این است که اولیاء طاغوت، ما را به خود دعوت می‌کنند. وقتی به خود دعوت کردند، وقتی استکبار علی الله اتفاق افتاد، خدای متعال ما را از محیط رحمت و ولایت خودش بیرون می‌برد. محیط رحمت، کجاست؟ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾.^۳ [محیط رحمت، محیط] ولایت معصوم است دیگر؛^۴ [آن بزرگواران] «مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ» [هستند].^۵ وقتی در مقابل خدا استکبار کنیم، ما را از محیط رحمتش بیرون می‌کند. وقتی از محیط ولایت الله بیرون رفتیم، وارد محیط ولایت اولیاء طاغوت می‌شویم. پس شاخصه اصلی جاهلیت، دعوت به خود است، استکبار علی الله است.

۱. «عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَجَرَى ذِكْرَ الْعَقْلِ وَ الْجَهْلِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اَعْرِفُوا الْعَقْلَ وَ جُنْدَهُ وَ الْجَهْلَ وَ جُنْدَهُ قَالَ سَمَاعَةُ فَقُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ لَا نَعْرِفُ إِلَّا مَا عَرَفْنَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَ هُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ تَوْرِهِ فَقَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ كَرَّمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي قَالَ ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاكِ ظُلُمَاتِيًّا فَقَالَ لَهُ أَذْبِرْ فَأَذْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبَلْ فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُمْ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعَدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطَنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدَكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ وَ سَبْعِينَ جُنْدًا»؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱-۲۲.

۲. رجوع شود به: نهج البلاغة، خطبه ۱۹۲.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۴. «عُمَرُ بْنُ جُبَيْرٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلَكِنْ يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ﴾ قَالَ الرَّحْمَةُ وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام»؛ تأویل الآیات، ص ۵۲۹.

۵. «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهَيْطِ الْوَحْيِ وَ مَعْدِنِ الرَّحْمَةِ»؛ زیارت جامعه کبیره.

– ظهور جاهلیت مدرن در قالب اومانیسم و تمدن غرب

این استکبار، اشکال مختلفی پیدا می‌کند؛ می‌تواند در قالب اومانیسم پیچیده قرن ۲۱ بشود، می‌تواند در قالب انانیت نفس دوره جاهلیت عرب بشود؛ هیچ فرقی نمی‌کند. یعنی در این جهت، جاهلیت مدرن اروپایی، هیچ فرقی با جاهلیت کهنه جزیره العرب ندارد؛ هر دو اساسش بر تفرعن است، هر دو تحت ولایت اولیاء طاغوت شکل می‌گیرد، هر دو بستر گسترش صفات رذیله است، هر دو بستر گسترش التذاذ و ابتهاج به نفس و خودپرستی است. البته [این] دعوت توسعه پیدا می‌کند، شرح صدر در کفر پیدا می‌شود، یک مدنیت پیچیده درست می‌شود، جامعه مدنی و الزاماتش درست می‌شود؛ ولی الزامات شهروندی مدرن، به معنای خروج از جاهلیت نیست، لذا تماش دعوت به خود است، دعوت به دنیاست، دعوت به این حیات فانی است، چیز دیگری در آن نیست. ریشه همه اینها هم، دعوت به استکبار علی الله است؛ یعنی شاخصه اصلی جاهلیت و خروج از جاهلیت، عبارت است از استکبار بر خدا و سجده در برابر خدا.

رسیدن به مقام توحید - که هم ولایت است، هم حیات طیبه است، هم نور و هدایت است [و خلاصه،] همه چیز در آن هست - جز به ولایت امام و ولایت رسول الله واقع نمی‌شود. خروج از توحید هم، به ولایت اولیاء طاغوت است که انسان را دعوت به استکبار می‌کند. این همان میدان جهاد اکبر است. معصوم، ما را دعوت می‌کند به عبودیت، که حیات طیبه است، نور است، روح و راحتی و قَلَج و نجاج و رضوان و همه چیز در آن هست. ابلیس هم، اولیاء طاغوت هم، ما را دعوت می‌کنند به استکبار علی الله. وقتی استکبار علی الله واقع شد، مستکبرین را دور هم جمع می‌کنند و امام المستکبرین، آنها را سرپرستی می‌کند؛ تمدن می‌سازند، مدنیت پیچیده می‌سازند. این به معنای خروج از جاهلیت نیست؛ یعنی خودپرستی، چه در قالب‌های ساده اعمال شود و چه در ساختارهای پیچیده مدرن، خودپرستی است.

پرسش: یعنی همان در واقع عصبیت جاهلی، یک مصداقی، در واقع یک شکلی از آن، در اروپا ظهور پیدا کرده؟

پاسخ استاد: مگر عصبیت چیست؟ مگر ابلیس جز با عصبیت، به مقام استکبار رسید؟ عصبیت

۱. «فَعَدُّوا لِلَّهِ إِمَامَ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفَ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصَبِيَّةِ وَ نَارَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبْرِیَّةِ وَ ادَّعَى لِنَاسِ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ فِتْنَةَ التَّدَلُّلِ أَلَا تَرَوْنَ كَيْفَ صَغَّرَهُ اللَّهُ بِتَكْبَرِهِ وَ وَضَعَهُ بِتَرْفَعِهِ فِجْعَلَهُ فِي الدُّنْيَا مَذْخُورًا وَ أَعَدَّ لَهُ فِي الْآخِرَةِ سَعِيرًا»؛ نهج البلاغة.

یعنی به یک امر تکیه کنی و آن را پایگاه درگیری با خدای متعال قرار دهی، همان کاری که اومانیسیم می‌کند. اومانیسیت‌ها چه کار می‌کنند؟ به دارایی‌های انسان تکیه می‌کنند. مگر ابلیس چه می‌کرد؟ مگر ابلیس می‌گفت من اینها را از خودم دارم؟! [نه،] می‌گفت ﴿خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ﴾.^۱ می‌گفت: تو داده‌ای، ولی بالاخره من آتش هستم و شأنی دارم، ولو تو داده‌ای. عصیت یعنی روی یک پایگاه تکیه کنی - ولو آن پایگاه را از خدا بدانی - و بعد همان پایگاه را مقابل حضرت حق قرار بدهی و بخواهی با آن خدا را محاکمه کنی و به جای اینکه تسلیم شوی عناد کنی. مگر در دوره مدرن، اومانیسیت‌ها چه کار می‌کنند؟! اومانیسیت‌ها مثل ابلیس اند. ابلیس که نمی‌گفت «خدا من را خلق نکرده». اومانیسیت‌های موحد، مثل ابلیس اند، ملحدینشان که هیچ! یعنی می‌گویند: «خدا ما را خلق کرده، ولی بعد از اینکه خلق کرد، ما خودمان شأنی در مقابل خدای متعال داریم؛ این شأن، محترم است و باید حدودش رعایت شود، لذا پایگاه حقوق اجتماعی می‌شود». دور انبیاء و آموزه‌های قدسی هم خط می‌کشند و حوزه حیات اجتماعی انسان را اصلاً حوزه دخالت وحی و انبیاء و ولایت الله نمی‌دانند.

پرسش: یعنی در واقع به بیان دیگر همه مناسبات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی‌ای که منهای خدا و نسبتش با خداوند و ولایت خداوند شکل می‌گیرد، مناسبات جاهلی است ولو در ظاهر مدرن و... پاسخ استاد: پس جاهلیت، [صرفاً] جاهلیت جزیره العرب نیست. آنچه جاهلیت جزیره العرب را جاهلیت کرده، اعراض از خدای متعال است؛ وگرنه مردمی که موحدند ولی زندگی ساده‌ای دارند، اهل جاهلیت نیستند.

پس مقدمه اول این است: خروج از جاهلیت، به درک حقیقت توحید و مراتب توحید واقع می‌شود و جاهلیت، سیر در درجات استکبار است. مقدمه دوم هم این است: سیر در درجات استکبار، به ولایت اولیاء طاغوت و ائمه استکبار واقع می‌شود و سیر در درجات قرب هم به ائمه نور واقع می‌شود. لذا درک حقیقت ولایت ائمه حق علیهم‌السلام، خروج از جاهلیت است. این خروج، استمرار هم دارد؛ یعنی [کسانی که متولی به اولیای الهی هستند،] دائماً دارند از جاهلیت به سمت معرفت می‌روند، از جهل به سمت عقل سیر می‌کنند، از استکبار به سمت عبودیت سیر می‌کنند، ﴿يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛^۲ این

خطبه ۱۹۲، «رأس العصیان».

۱. ﴿قَالَ مَا مَنَّكَ إِلَّا تَسْجُدُ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾؛ سوره اعراف، آیه ۱۲.

۲. ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۷۷.

ولایت، ولایتی است که مستمراً سیر در نور می‌دهد. آن طرف هم، یک سیر تدریجی است، ﴿يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾؛ این سیر تدریجی، یک ظلمات پیچیده‌تر درست می‌کند، یک تفرعن شرح صدر یافته‌تر درست می‌کند، [ولی] باز هم تفرعن است، فرعونیت نفس است.

۳. ضرورت بسط ولایت حقه در حیات اجتماعی

پرسش: حالا پرسشی که اینجا مطرح می‌شود این است که خروج از این جاهلیت، یک وقت در واقع ما در حوزه روابط فردی مطرح می‌کنیم، می‌گوییم فرد خودش در واقع می‌خواهد از جاهلیت خارج بشود و از ظلمت خارج بشود و به نور در واقع منتهی بشود. یک وقت بحث از این است که ما می‌خواهیم جامعه‌ای را از ظلمت خارج بکنیم و به نور داخل کنیم و از جاهلیت نجاتش بدهیم. این در واقع به چه شکلی می‌شود متصور بشود؟

پاسخ استاد: انسان‌ها غیر از حیات فردی، یک حیات اجتماعی هم دارند. این یک بحث جدی و پردامنه و از مباحث بنیادین جامعه‌شناسی است. اگر بپذیریم که انسان یک حیات اجتماعی هم دارد، [آن وقت] غیر از اینکه حیات فردی‌اش باید نورانی به نور ولایت شود، حیات اجتماعی‌اش هم باید نورانی به نور ولایت شود. یعنی باید یک جامعه‌پردازی حول امام شکل بگیرد، به طوری که همه شئون حیات اجتماعی، در بستر تولی به ولایت الله و ولایت امام معصوم قوام پیدا کند؛ این معنای تحقق توحید در حیات اجتماعی انسان است.

این امر می‌طلبد که مناسبات اجتماعی (همدلی‌ها، همفکری‌ها، همکاری‌ها) و بعد از آن، ایجاد ساختارهای اجتماعی و عقلانیت اجتماعی و... همگی تعاون بر برّ و تعاون در امر ولایت باشد.^۱ اگر همه شئون حیات اجتماعی انسان‌ها همکاری در موضوع ولایت الله باشد، حیات اجتماعی این جامعه هم نورانی به نور ولایت می‌شود. اما اگر انسان‌ها در حوزه حیات باطنی متولی [به ولایت الله] باشند ولی در حوزه حیات اجتماعی خود این کار را نکنند، در حوزه حیات اجتماعی‌شان به ولایت نرسیده‌اند.

منتها انسانهایی که در حیات اجتماعی به ولایت نمی‌رسند، دو دسته‌اند: یک دسته هستند که إعراض و تبری از ولایت باطل دارند، ولی فضای حیات اجتماعی، فضایی آلوده به ظلمت است، ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۱. اشاره به آیه شریفه: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾؛ سوره مائده، آیه ۲. «عَنْ مُقْصِلِ بْنِ عَمْرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ... نَحْنُ الْبِرُّ وَالتَّقْوَىٰ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۸۴.

بَحْرٍ لَجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ^۱. اما یک موقع می بینید که انسان ها در حوزه حیات اجتماعی خود، متولی به ولایت طاغوت هستند، یعنی [آن را] می پسندند.

من به نظرم می آید که نکته اساسی اینجاست: اگر انسان دستگاه خدای متعال و نبی اکرم ﷺ را خیر محض ببیند و اعتماد مطلق به آن داشته باشد و دستگاه اولیاء طاغوت را شر محض ببیند [و هیچ اعتمادی به آن نداشته باشد] - شاید معنای ایمان همین باشد - سالم می ماند؛ این انسان، اگر در فضای باطل هم قرار گرفت، آن نور امام را دارد. به هر حال، هنوز جامعه حول امام به شکل کامل شکل نگرفته؛ [بله،] یک جامعه [حد] اقلی هست، امیرالمؤمنین ﷺ بعد از سقیفه دوباره شروع کردند و این جامعه را به بار آوردند و یک جامعه ای درست کردند، ولی این جامعه آرام آرام دارد شکل می گیرد تا به عصر ظهور برسیم. اما کفر، جامعه خودش را به مرحله شرح صدر رسانده و همه عرصه های حیات را پر کرده، «بَعْدَ مَا مِلَّتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا»^۲. انسانی که در این شرایط زندگی می کند، اگر إِعْرَاض از این ولایت داشته باشد، این ظلمات، او را نمی گیرد. اینکه این قدر به ما می گویند «لَعَنَ كُنَيْد»، نکته اش همین است. خدای متعال آنها را لعن می کند و از رحمت خارج می کند؛^۳ ما باید همین لعن را داشته باشیم تا ظلمات آنها ما را نگیرد. اگر این تبری و لعن بود، اگر این صف بندی و به دنبالش قتال و درگیری بود، این انسانی که تسلیم ولایت باطل نشده [دیگر] در حیات اجتماعی ولایت باطل منحل نمی شود. اما اگر حیات اجتماعی آنها را قبول کرد، [ظلمانی می شود]. عرض کردم، نقطه آغازش هم اینجاست که انسان خیری در آن طرف ببیند، [مثلاً] بگوید: تمدنشان خوب است، رفاهشان خوب است. [همین] «خوب است»، موجب می شود که انسان تولی پیدا کند؛ چون وقتی انسان چیزی را زیبا دید، [آن را] می خواهد [و به آن] تولی پیدا می کند. لعن و برائت، برای همین است که انسان در آن طرف اصلاً زیبایی نبیند؛ اگر این طور شد،

۱. ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لَجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾؛ سوره نور، آیه ۴۰.

۲. تعبیری در وصف دوران پیش از ظهور که در روایات متعدد و در ادعیه و زیارات مربوط به حضرت ولی عصر ﷺ آمده است؛ از جمله کلینی نقل می کند: «عَنْ شُعَيْبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ هُوَ قَالَ لَا فَقُلْتُ فَوَلَدُكَ وَلَدُكَ فَقَالَ لَا فَقُلْتُ مَنْ هُوَ قَالَ الَّذِي يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَأْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الْأَيْمَةِ كَمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بَعَثَ ﴿عَلَى فِتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ﴾»؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله وإخبار النبي ﷺ بالقائم ﷺ من طرق الخاصة والعامة».

۳. [خداوند در آیات متعدد قرآن، ابلیس و کافران و ظالمان و کاذبان و... را لعن می کند؛ برای نمونه: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ مَاثُوا وَ هُمْ كُفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۶۱.

آن وقت قابلیت پیدا می‌کند که در آن دوره نورانی شدن حیات اجتماعی به ولایت امام،^۱ دوباره رجعت کند.^۲ این نکته اول.

– ص‌ف‌بندی و درگیری همه‌جانبه برای تحقق ولایت اجتماعی

نکته دیگر این است که طبیعتاً سیر به طرف آن حیات اجتماعی هم تدریجی واقع می‌شود؛ در این سیر، یک تدریج و یک صف و قتال هست. اول باید ص‌ف‌بندی شکل بگیرد، بعد هم درگیری همه‌جانبه است، درگیری «سیاسی، فرهنگی، اقتصادی» است. مؤمنین باید در همه میدان‌ها جنگ کنند؛ یعنی هم جنگ فرهنگی داریم، هم جنگ اقتصادی داریم، هم جنگ سیاسی. یک جنگ و درگیری همه‌جانبه بین جبهه حق و جبهه باطل است که آرام‌آرام بستر تحقق نظام اجتماعی حول محور امام علیه السلام را ایجاد می‌کند.

پس بر خلاف آنچه بعضی از طوایف عرفا گفته‌اند، [صرف] اینکه در حیات باطنی خودمان نورانی به نور ولایت الله بشویم و این ولایت را قبول کنیم، کافی نیست. من امتیاز امام (ره) را از عرفای دیگر در همین می‌بینم؛ آن غیرتی که مرحوم امام نسبت به ولایت الله دارند، ایشان را به مرزی از بلوغ در درک ولایت رسانده که می‌خواهند این ولایت را وارد حیات اجتماعی بشر کنند؛ لذا می‌گویند: «تا شرک و کفر هست، مبارزه هست و تا مبارزه هست، ما هستیم»؛^۳ [یعنی] تا پرچم توحید بر همه قتل رفیع عالم به اهتزاز نیاید، مبارزه هست و تا مبارزه هست، ما هستیم. به نظر من، تفاوت امام با بقیه (در عرفانشان) این

۱. اشاره به این آیه شریفه و تفسیرش: «وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا»؛ سوره زمر، آیه ۶۹. «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يُعْنِي إِمَامُ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَنُورِ الْقَمَرِ وَيَجْتَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ»؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲. [بازگشت بعضی مؤمنین به عالم دنیا در دوران ظهور و همچنین در دوران رجعت، از مسلمات روایات و ادعیه است؛ برای نمونه در باب ظهور آمده:] «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكَعْبَةِ سَبْعَةَ وَ عَشْرِينَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِينَ يَقْضُونَ ﴿بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ﴾ وَ سَبْعَةً مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَ يُوسَعُ وَصِيَّ مُوسَى وَ مُؤَمِّنِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَ أَبَا دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَالِكَ الْأَشْجَرِيِّ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲. همچنین در باب رجعت نقل شده: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ وَ أَبَا الْخَطَّابِ يُحَدِّثَانِ جَمِيعًا قَبْلَ أَنْ يُحَدِّثَ أَبُو الْخَطَّابِ مَا أُحَدِّثُ أَنَّهُمَا سَمِعَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ: أَوَّلُ مَنْ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُ وَ يَرْجِعُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام، وَ إِنَّ الرِّجْعَةَ لَيْسَتْ بِعَامَّةٍ بَلْ هِيَ خَاصَّةٌ، لَا يَرْجِعُ إِلَّا مَنْ مَحَصَّ الْإِيمَانَ مَحَصًّا أَوْ مَحَصَّ الشَّرْكَ مَحَصًّا»؛ مختصر البصائر، ج ۱، ص ۱۰۶. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۳۹، «باب الرجعة».

۳. تعبیر مرحوم امام در پیام مربوط به قبول قطعنامه ۵۹۸، در ۲۹ تیر ۱۳۶۷؛ صحیفه امام خمینی، ج ۲۱، ص ۸۸.

است که می‌خواهند حقیقت ولایت حقه را در مقیاس حیات اجتماعی جاری کنند.

همان گونه که یک عارف برای خودش مأموریت قائل است که نفوس را سرپرستی کند و آنها را به نور ولایت الله و ولایت امام رهبری کند، یک عارف جامع کامل باید برای خودش مأموریت قائل باشد که حیات اجتماعی را [هم] نورانی به نور ولایت کند. [بله،] ما هم قبول داریم که دین فقط در شریعت خلاصه نمی‌شود؛ باطن دین، ولایت و توحید و آن اذکار و آداب است. ولی نکته این است که [آیا] آن باطن فقط باید در عرصه حیات فردی جاری شود یا عرصه حیات اجتماعی و تاریخی هم باید متحقق به آن حقیقت شود؟

دستگاه ابلیس تلاش می‌کند که همه عرصه‌های حیات را از حوزه ولایت الله بیرون ببرد و مناسبات ولایت خودش را در آن جاری کند؛ این می‌شود ظلم و جور. من مکرر عرض کرده‌ام که ظلم و جور، چیزی نیست جز مناسبات ولایت ائمه نار و اولیاء طاغوت و اولیاء ظلمات، و عدل هم چیزی نیست جز مناسبات ولایت الله و ولایت حقه که همان تناسبات ولایت نور است.^۱

دستگاه ابلیس تلاش می‌کند که عرصه حیات اجتماعی انسان‌ها را به آن سمت ببرد و بعد که او را پذیرفتند، آرام‌آرام حیات فردی آنها را هم منحل می‌کند. لذا من به نظرم می‌آید که سکولاریست‌های مسلمان، در حوزه حیات فردی هم ظلمانی می‌شوند؛ خیال می‌کنند که می‌توانند حیات فردی خود را از عرصه حیات اجتماعی جدا کنند؛ وقتی آنجا ولایت ابلیس و اولیاء طاغوت را انکار می‌کنند، کم‌کم اینجا هم انکار می‌کنند. نتیجه این می‌شود: همان آدمی که ادعای عرفان می‌کند، کم‌کم می‌گوید «نبی اکرم ﷺ ولی نیست، اسوه است»؛ بر خلاف نص قرآن که می‌فرماید «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ»^۲، او می‌گوید حضرت اسوه است! چرا؟ چون وقتی آن ظلمات را قبول کرد، دیگر نمی‌تواند ولایت نبی اکرم ﷺ را بپذیرد؛ [چون] ولایت اولیاء طاغوت با ولایت حضرت جمع نمی‌شود.

این روشنفکرها خیال می‌کنند که با ادعای - به اصطلاح - منورالفکری می‌توانند از آن ظلمات نجات پیدا کنند! [قرآن می‌فرماید:] «أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُّجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ

۱. برای نمونه، رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب أنهم ﷺ و ولایتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و المیزان و ترك ولایتهم و أعداءهم الکفر و الفسوق و العصیان و الفحشاء و المنکر و البغی»؛ ص ۲۲۱، «باب أنهم علیهم السلام المظلومون و ما نزل فی ظلمهم».

۲. «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَقُولُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»؛ سوره احزاب، آیه ۶.

ظَلُمَاتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْهَا»؛^۱ [در این تاریکی، حتی] مؤمن [هم] دست خود و مقدرات خود را نمی‌بیند.^۲ ﴿وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾؛ فقط نور امام است که می‌تواند کار کند.

کسی که در حیات اجتماعی‌اش متولی [به طاغوت] شد و آن جاهلیت را قبول کرد، آن جاهلیت آرام آرام عرصه حیات باطنی‌اش را هم فتح می‌کند، در حیات باطنی‌اش هم به جاهلیت می‌رسد، نور هدایت و ولایت و حیات طیبه از او گرفته می‌شود. لذا همین طوری که در عرصه حیات باطنی خود باید نسبت به جریان ولایت الله حساس باشیم، [در عرصه حیات اجتماعی هم باید به این امر اهتمام داشته باشیم].

می‌دانید که این ولایت، باطن دین است.^۳ بله، بدون شریعت نمی‌شود به کمال رسید، ولی بدون ولایت، به طریق اولی نمی‌شود به کمال رسید.^۴ نمی‌شود دین را در ولایت خلاصه کرد؛ بی‌شک شریعت، مناسک ولایت است.^۵ ولی به طریق اولی، نمی‌توان دین را در شریعت خلاصه کرد؛^۱ باید حقیقت ولایت

۱. ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْذِبْهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾؛ سوره نور، آیه ۴۰.

۲. در روایت صالح بن سهل از امام صادق (ع) در تفسیر این آیه آمده: «قُلْتُ ﴿أَوْ كَظُلُمَاتٍ﴾ قَالَ الْأَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ يَغْشَاهُ مَوْجٌ ﴿الثَّالِثُ﴾ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ ﴿بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ مُعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قِتْنُ بَنِي أُمَيَّةٍ ﴿إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ﴾ الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةِ قَسَمَتِهِمْ ﴿لَمْ يَكْذِبْهَا﴾...؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳. برای نمونه: «عَنْ جَابِرٍ قَالَ: قَرَأَ رَجُلٌ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) ﴿وَأَسْعِ عَلَيْنَكُمْ نِعْمَةَ ظَاهِرَةٍ وَ بَاطِنَةٍ﴾. قَالَ: أَمَّا النِّعْمَةُ الظَّاهِرَةُ فَهِيَ النَّبِيُّ (ص) وَ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَوْحِيدِهِ وَ أَمَّا النِّعْمَةُ الْبَاطِنَةُ فَوَلَايَتُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ عَقْدُ مَوَدَّتِنَا؛ فَاعْتَقَدَ اللَّهُ قَوْمَ هَذِهِ النِّعْمَةِ الظَّاهِرَةِ وَ الْبَاطِنَةِ وَ اعْتَقَدَهَا قَوْمَ ظَاهِرَةٍ وَ لَمْ يَعْتَقِدُوا بَاطِنَةَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَقْوَابِهِمْ وَ لَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ﴾ فَفَرَحَ رَسُولُ اللَّهِ عِنْدَ تَزْوُلِهَا إِذْ لَمْ يَقْبَلِ اللَّهُ تَعَالَى إِيْمَانَهُمْ إِلَّا بِعَقْدِ وَلَايَتِنَا وَ مَحَبَّتِنَا؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۴. «عَنِ الْهَيْثَمِ التَّمِيمِيِّ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): يَا هَيْثَمُ التَّمِيمِيُّ إِنَّ قَوْمًا آمَنُوا بِالظَّاهِرِ وَ كَفَرُوا بِالْبَاطِنِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ شَيْءٌ وَ جَاءَ قَوْمٌ مِنْ بَعْدِهِمْ قَامَتُوا بِالْبَاطِنِ وَ كَفَرُوا بِالظَّاهِرِ فَلَمْ يَنْفَعَهُمْ ذَلِكَ شَيْئًا وَ لَا إِيْمَانٌ بِظَاهِرٍ [إِلَّا بِبَاطِنٍ] وَ لَا يَبَاطِنُ إِلَّا بِظَاهِرٍ؛ بصائر الدرجات، ص ۵۳۶.

۵. برای نمونه: «عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: نَحْنُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ وَ مِنْ فُرُوعِنَا كُلِّ بِرٍّ... وَ عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ وَ مِنْ فُرُوعِهِمْ كُلِّ فِتْحٍ وَ فَاحِشَةٍ... فَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ مَعَنَا وَ هُوَ مَمْلُوقٌ بِفُرُوعٍ غَيْرِنَا»؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۴۲. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَارِدٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) حَدِيثٌ رَوَى لَنَا أَنَّكَ قُلْتَ إِذَا عَرَفْتَ فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ. فَقَالَ قَدْ قُلْتَ ذَلِكَ. قَالَ قُلْتُ: وَ إِنْ زَنَوْتُ أَوْ سَرَقْتُ أَوْ شَرَبْتُ الْخَمْرَ؟ فَقَالَ لِي ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾، وَ اللَّهُ مَا أَنْصَفُونَا أَنْ نَكُونَ أُخِذْنَا بِالْعَمَلِ وَ وُضِعَ عَنْهُمْ إِنَّمَا قُلْتُ: إِذَا عَرَفْتَ

در حوزه باطنی درک شود. در حوزه حیات اجتماعی هم همین طور است؛ یعنی ما نمی‌گوییم «حیات اجتماعی [باید] فقهی اداره شود»، [بلکه] می‌گوییم [باید] دینی اداره شود، جریان ولایت الله در آن واقع شود، البته شرایع و مناسکی هم می‌خواهد.

- دستگاه تمدنی غرب، بزرگترین مانع تحقق دین و ولایت اجتماعی

پرسش: خب بالطبع این حاکمیت ولایت الله بر مناسبات اجتماعی، شکل اتم و کاملش در زمان ظهور ولی الله الاعظم در واقع محقق می‌شود. اما خب تا قبل از آن زمان، ما می‌توانیم مراتبی را برایش قائل بشویم.

پاسخ استاد: نمی‌شود ما برای تحقق ولایت اجتماعی امام تلاش نکنیم. اصلاً حقیقت معروف، چیزی جز ولایت امام و ولایت الله نیست و حقیقت منکر هم چیزی جز ولایت اولیاء طاغوت نیست. این همان حدیثی است که امام صادق علیه السلام به ابوحنیفه فرمودند؛ سؤال کرد: معروف چیست؟ حضرت فرمودند: «الْمَعْرُوفُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ». پرسید: پس منکر چیست؟ فرمودند: «الَّذَانِ ظَلَمَاهُ حَقَّهُ وَ ابْتَزَاهُ أَمْرَهُ وَ حَمَلَا النَّاسَ عَلَى كَيْفِهِ»؛ کسانی که مردم را اهرم بر علیه امام کردند و با این اهرم، امام را مهجور کردند.^۲ پس اصلاً حقیقت امر به معروف یعنی تلاش برای تحقق ولایت و نهی از منکر هم یعنی جلوگیری از گسترش ولایت اولیاء طاغوت. در عرصه حیات اجتماعی هم همین طور است؛ باید تلاش کنیم که منکر تعطیل شود و معروف اقامه شود. اصلاً معنا ندارد که انسان نسبت به این منکر عظیم بی تفاوت باشد، [بعد هم] بگوید

فَاعْمَلْ مَا شِئْتَ مِنْ قَلِيلٍ الْخَيْرِ وَ كَثِيرِهِ فَإِنَّهُ يُقْبَلُ مِنْكَ: الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴.

۱. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۴، «بَابُ فِيمَنْ دَانَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِغَيْرِ إِمَامٍ مِنَ اللَّهِ جَلَّ جَلَّالُهُ»؛ الغيبة (للعلمانی)، ص ۱۲۷، «ما روي فيمن شك في واحد من الأئمة أو بات ليلة لا يعرف فيها إمامه أو دان الله عز و جل بغير إمام منه». همچنین در کتاب بحار الانوار رجوع شود به: ج ۲۷، ص ۱۶۶، «بَابُ أَنَّهُ لَا يَقْبَلُ الْأَعْمَالُ إِلَّا بِالْوَلَايَةِ»؛ ج ۶۹، ص ۱۳۱، «كفر المخالفين و النصاب و ما يناسب ذلك».

۲. «رَوَى الشَّيْخُ الْمُفِيدُ رَحِمَهُ اللَّهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ السَّائِبِ الْكَلْبِيِّ قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الصَّادِقُ علیه السلام الْإِرَاقَ نَزَلَ الْحِيرَةَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيفَةَ وَ سَأَلَهُ مَسْأَلَةً وَ كَانَ مِمَّا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ فَقَالَ علیه السلام الْمَعْرُوفُ يَا أَبَا حَنِيفَةَ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ وَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا الْمُنْكَرُ قَالَ الَّذَانِ ظَلَمَاهُ حَقَّهُ وَ ابْتَزَاهُ أَمْرَهُ وَ حَمَلَا النَّاسَ عَلَى كَيْفِهِ. قَالَ أَلَا مَا هُوَ أَنْ تَرَى الرَّجُلَ عَلَى مَعَاصِي اللَّهِ فَتَشْهَاهُ عَنْهَا فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لَيْسَ ذَلِكَ بِأَمْرٍ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا نَهْيٍ عَنْ مُنْكَرٍ إِنَّمَا ذَلِكَ خَيْرٌ قَدَّمَهُ»؛ تأویل الآيات، ص ۸۱۶.

«من نهی از منکر می‌کنم»؛ [ولایت آنها] اصل همه منکرات است، «عَدُوْنَا أَصْلُ كُلِّ شَرٍّ»^۱ و ما باید جلوی تحقق آن در عرصه حیات اجتماعی را بگیریم.

متأسفانه، متأسفانه عده‌ای از کسانی که حقیقتاً ولایت معصوم را قبول دارند و خودشان را ولایتی می‌نامند، به عرصه حیات اجتماعی که می‌رسد، دنبال اقامه ولایت نیستند و با ولایت اولیاء طاغوت درگیر نمی‌شوند! همان که عرض کردم: دستگاه تمدنی اولیاء طاغوت را خیر می‌دانند! من نمی‌دانم اینها چطور می‌گویند که ما ولایت معصوم را [قبول داریم]؟! بعد [هم] با اقدام بر [اقامه] حکومت [دینی] درگیر می‌شوند! در حالی که اقدام بر حکومت، از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است.

امر به معروف و نهی از منکر که تعطیل‌بردار نیست؛ این فرع در هیچ دوره‌ای قابل تعطیلی نیست. بنابراین تلاش برای جلوگیری از بسط ولایت باطل، همین طوری که در حوزه فردی و باطنی [لازم] است، در حوزه حیات اجتماعی هم [لازم] است. نباید بگذاریم که حیات اجتماعی، عرصه دنیاپرستی شود؛ حیات اجتماعی هم باید عرصه توحید و پرستش خدای متعال باشد. پس این هم از مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. شیطان می‌خواهد ولایت خودش را در حیات اجتماعی جاری کند، اعداء ائمه می‌خواهند ولایت خودشان را در حیات اجتماعی جاری کنند؛ ما نباید بگذاریم.

من تعجب می‌کنم، بعضی‌ها جلو این منکر را نمی‌گیرند، [بعد] می‌خواهند با منکرهای کوچک بجنگند! یعنی با ولایت اولیاء طاغوت که محور اقامه کفر و فساد است درگیر نمی‌شوند، [ولی] با مصادیقش که معاصی در فروع است، درگیر می‌شوند؛ این را نهی از منکر می‌دانند، آن را نمی‌دانند! با هالیوود و اقامه‌کنندگان فحشا درگیر نمی‌شوند، [ولی] با کسی که تحت تأثیر آن فضا پوشش مناسب ندارد - که [البته] پوشش نباید نامناسب باشد - درگیر می‌شوند. نمی‌گوییم که با این منکر درگیر نشویم! اما چرا آن منکر را نمی‌بینند؟! چرا منکرهای بزرگ فرهنگی و سیاسی و اقتصادی را نمی‌بینند؟!

دستگاه تمدنی غرب، مدعی بسط لیبرال-دموکراسی به کل جهان است و جنگ با اسلام را جنگ گسترش دموکراسی می‌داند. [این دستگاه،] مقابل ولایت حق است. آنها خوب می‌فهمند که مدل اداره اسلام، مدل دموکراسی نیست. جایگاه مردم در حکومت دینی، غیر از دموکراسی است؛ در حکومت دینی، مردم یک نقش حقیقی دیگری را ایفا می‌کنند؛ این خیمه‌شب‌بازی که اینها درست کرده‌اند، [غیر از آن چیزی است که در حکومت دینی اتفاق می‌افتد.] آنها این را می‌فهمند؛ لذا لشکرکشی می‌کنند تا

۱. الکافی، ج ۲، ص ۴۶۴.

لیبرال-دموکراسی را جهانی کنند، ایدئولوژی خودشان را جهانی کنند، فرهنگ خودشان را جهانی کنند، فرهنگ اهل بیت علیهم السلام و فرهنگ اسلام را یک فرهنگ تبعی و [به تعبیری] خرده فرهنگ کنند. ما باید با این تمدن درگیر شویم؛ مگر می شود در مقابلش سکوت کرد؟! مأموریت ما همین [درگیری] است. آیا می توانیم [درگیر شویم؟] قطعاً ما نمی توانیم ظهور را محقق کنیم، ولی به وظیفه خودمان که می توانیم عمل کنیم. البته این را هم قبول دارم که اقدامات بزرگ، شخصیت های خودش را می خواهد؛ لذا من به خیلی از فقهایی که در طول تاریخ، اقدام حضرت امام (ره) را نکردند، حتماً حق می دهم، چون نمی توانستند.

یک نکته را عرض کنم: در بعضی از روایات نقل شده که می آمدند به حضرت می گفتند: آقا! برویم اقدام کنیم! حضرت می فرمود: نروید، شما شکست می خورید، چون در صحیفه فاطمیه نیست.^۱ این خیلی مهم است. می دانید صحیفه فاطمیه، کتابی است که جبرئیل برای حضرت زهرا علیها السلام می آورد و املاء می کرد و حضرت امیر علیه السلام می نوشتند. در این کتاب، احکام نیست، بیان حوادث مهمی است که به سمت عصر ظهور واقع می شود.^۲ آن وقت در صحیفه نور مرحوم امام می دیدم - با دو واسطه موثق هم، مستند از ایشان شنیده ام - که فرمودند: شاید قضیه انقلاب ما در صحیفه فاطمیه باشد.^۳ همین طوری که

۱. برای نمونه: «عَنْ فَضَّلِ بْنِ سُكْرَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ يَا فَضَّلُ أَتَدْرِي فِي أَيِّ شَيْءٍ كُنْتُ أَنْظُرُ فُيْلُ قَالَ لَا قَالَ كُنْتُ أَنْظُرُ فِي كِتَابِ فَاطِمَةَ علیها السلام لَيْسَ مِنْ مَلِكٍ يَمْلِكُ الْأَرْضَ إِلَّا وَهُوَ مَكْتُوبٌ فِيهِ بِاسْمِهِ وَاسْمُ أَبِيهِ وَمَا وَجَدْتُ لَوْلِدِ الْحَسَنِ فِيهِ شَيْئاً»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۴۲. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۱۶۸، «باب في الأئمة عندهم الكتب التي فيها أسماء الملوك الذين يملكون».

۲. «عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ تَطْلُعُ الزَّادِقَةُ فِي سَنَةِ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَمِائَةٍ وَذَلِكَ أَنِّي نَظَرْتُ فِي مُصْحَفِ فَاطِمَةَ علیها السلام قَالَ قُلْتُ وَمَا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهَ صلی الله علیه و آله دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام مِنْ وَقَاتِهِ مِنَ الْحُزَنِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَأَرْسَلَ اللَّهُ إِلَيْهَا مَلَكًا يُسَلِّي عَمَّهَا وَيُحَدِّثُهَا فَشَكَتْ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ إِذَا أَحْسَسْتَ بِذَلِكَ وَ سَمِعْتَ الصَّوْتَ قُولِي لِي فَأَعْلَمْتَهُ بِذَلِكَ فَجَعَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَكْتُبُ كُلَّ مَا سَمِعَ حَتَّى أَتُبْتَ مِنْ ذَلِكَ مُصْحَفًا قَالَ ثُمَّ قَالَ أَمَّا إِنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَلَكِنْ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَكُونُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۴۰.

۳. «شاید آنچه بر ذریه مبارکه او در طول تاریخ الی یوم القیمة از جانب ستمگران و جباران و غاصبان حقوق بشر وارد شده و خواهد شد در آن صحیفه شریفه که دست به دست ائمه اطهار علیهم السلام دور زده و اکنون نزد حضرت بقیة الله اعظم ارواحنا فداه می باشد و مورد استفاده از اسرار آن قرار گرفته اند باشد و گوئی در آن علم بانچه تحقق دارد هست چنانچه در روایات است و البته آنچه بر ذریه او می گذرد شعبه ایست از آن در مصحف فاطمه اگر مراد از ذریه اولاد او الی یوم القیمة باشد و اگر مقصود همه شیعیان علی بن ابی طالب و ائمه معصومین باشد که در روایات می توان استفاده کرد آنچه بر شیعیان از ستمگران عالم گذشته و خواهد گذشت در آن هست و قضایای امروز ما در آن صحیفه شریفه است که نزد حضرت بقیة الله روحی فداه

نمی‌شود کسی وارد این میدان شود؛ من احساسم این است که کار امام از آنجا نشأت می‌گیرد و لذا در مقابل این همه دشمنی، ماندگار شده است.

احسان نراقی در زمان پهلوی، مسئول جشن هنر شیراز بود. چند سال قبل گفته بود: میزان سرمایه‌گذاری‌ای که غرب در ربع قرن بعد انقلاب اسلامی بر علیه جمهوری اسلامی کرده، در مجموع بیش از کل سرمایه‌گذاری‌ای است که در چهل سال جنگ سرد، بر علیه کل بلوک شرق کرده!

اینکه [انقلاب در برابر این همه دشمنی] مانده، برای همین است؛ همین قصه صحیفه فاطمیه است. [بله،] این را می‌پذیریم که هر کسی نباید پا به رکاب کند؛ ولی وقتی یک مرجع جامع الشرائط چنین و چنان آمد و کار را هم جلو برد، باید پای او بایستیم دیگر. لذا یکی مثل مرحوم آیت الله گلپایگانی هم می‌فرمودند: اگر ما اصل تأسیس حکومت را لازم ندانیم، حفظش را واجب می‌دانیم. نمی‌شود که نسبت به این معروف، کوتاه آمد و بی‌تفاوت بود.

مهمترین شاخصه جاهلیتی که در حدیث آمده، خودمحوری است، رجوع به خود است، نفس‌محوری است، استکبار علی الله است، که طبیعتاً با إعراض از ولایت اتفاق می‌افتد. ماجرایش در خطبه قاصعه آمده است؛ [حضرت در آنجا توضیح می‌دهند که] سجده در مقابل خدای متعال از طریق خلیفه واقع می‌شود، إعراض از خلافت إعراض از توحید است، استکبار بر خلافت استکبار بر توحید است.^۱

۴. مراتب سه گانه وصول به معرفت امام (در حیات فردی و اجتماعی)

اما معرفت چیست؟ این معرفتی که انسان را به حقیقت روح و حیات طیبه می‌رساند، درواقع دریافت انوار حقیقی ولایت است. این دریافت هم مراتبی از سیر را می‌خواهد که در روایات توضیح داده شده است.

در روایتی حضرت فرمودند: «إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَ لَا تَعْرِفُونَ حَتَّى تُصَدِّقُوا وَ لَا تُصَدِّقُونَ حَتَّى تُسَلِّمُوا»؛^۲ [اول] وادی تسلیم [است]، بعدش وادی تصدیق، بعدش وادی معرفت، آن وقت انسان [به صلاح می‌رسد] و صالح می‌شود. صالحین، کسانی هستند که به معرفت حقیقت ولایت

است»؛ صحیفه امام خمینی، ج ۲۰، ص ۵۴.

۱. رجوع شود به: نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

۲. «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّكُمْ لَا تَكُونُونَ صَالِحِينَ حَتَّى تَعْرِفُوا وَ لَا تَعْرِفُونَ حَتَّى تُصَدِّقُوا وَ لَا تُصَدِّقُونَ حَتَّى تُسَلِّمُوا أَوْ بَاباً أُزْبَعَةً لَا يَصْلُحُ أَوَّلُهَا إِلَّا بِآخِرِهَا صَلَّى أَصْحَابُ الثَّلَاثَةِ وَ تَأْهَوُا بَيْنَهُمَا بَعِيداً»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۱.

حقه می‌رسند،^۱ مثل ابراهیم خلیل علیه السلام و امثال آن بزرگوار.^۲ اما قبل از این صلاح، تسلیم و تصدیق است. این هم که انسان بتواند اولیاء خدا را تصدیق کند، کار آسانی نیست، به خصوص در آنجایی که امتحان به مجهولات واقع می‌شود. [حتی] موسای کلیم هم یک جایی نمی‌تواند تحمل کند؛^۳ البته نمی‌خواهم بگویم ایشان جزو تصدیق‌کننده‌ها نیستند، می‌خواهم سختی کار را عرض کنم.

روایت دیگر، روایت ابو خالد کابلی [از امام باقر علیه السلام] است^۴ که سه تا وادی را تعریف می‌کند: تسلیم، تطهیر، تنویر. حضرت در معنای آیه ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾^۵ می‌فرماید: «النُّورُ وَاللَّهُ الْأُئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ... وَهُمْ وَاللَّهُ يَنْوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ». بعد حضرت به ابو خالد می‌فرماید: این طور نیست که هر کسی به این نور برسد؛ «وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلَامًا لَنَا».

مداومت در تسلیم تا مقام سلم، آغاز تطهیر است. خدای متعال با بلاء، با ریاضات، با خوف و رجایی که در قلب ایجاد می‌کند، تطهیر می‌کند. این می‌شود همان عبد ممتحن. امتحان الهی است که انسان را به مقام طهارت می‌رساند. وقتی تطهیر شد، آن وقت نوبت تنویر می‌رسد؛ ولاء و حب و نورانیت ولایت، اینجا به انسان داده می‌شود. این مقام است که راهگشا است؛ انسان به اندازه‌ای که به مرحله نورانیت می‌رسد،

۱. [در روایت مفصل ابوبصیر از امام صادق علیه السلام در بیان مقام شیعه آمده است:] «لَقَدْ ذَكَرَكُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ فَقَالَ ﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ فَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي الْآيَةِ النَّبِيُّونَ وَنَحْنُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ وَ أَنتُمْ الصَّالِحُونَ فَتَسَمُّوْا بِالصَّلَاحِ كَمَا سَمَّاكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ...»؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۶۳۵.

۲. ﴿وَ مَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مِنْ سَفَهٍ نَفْسَهُ وَ لَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لِمِنَ الصَّالِحِينَ﴾؛ سوره بقره، آیه ۱۳۰. ﴿وَ إِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾؛ سوره صافات، آیه ۸۳. این تشیع، به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تفسیر شده؛ رجوع شود به: الفضائل (لابن شاذان القمی)، ص ۱۵۸.

۳. رجوع شود به: سوره کهف، آیات ۶۵-۸۲.

۴. بندهای پیش رو، مروی بر این روایت شریف است: «عَنْ أَبِي خَالِدٍ الْكَابَلِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَقَالَ: يَا أَبَا خَالِدٍ! النُّورُ وَاللَّهُ الْأُئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ. وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللَّهُ يَنْوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْبُبُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتَظَلُمُ قُلُوبُهُمْ. وَ اللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَ لَا يُطَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَ يَكُونَ سَلَامًا لَنَا إِذَا كَانَ سَلَامًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَ أَمَنَهُ مِنْ فِرَاقِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۵. ﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾؛ سوره تغابن، آیه ۸.

به اندازه‌ای که وارد وادی تنویر می‌شود، به اندازه‌ای که او را نورانی می‌کنند - «وَهُمْ وَاللَّهُ يَنْوَرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ تنویر، از آن طرف است - [به حیات طیبیه می‌رسد].

این [منور شدن، که همان] معرفت بالنورانیه^۱ است، بعد از تسلیم و تطهیر محقق می‌شود. تا انسان به مقام تحمل ولایت نرسد، به مرحله تنویر نمی‌رسد، حقیقت ولایت امام در افق جاننش ظهور پیدا نمی‌کند، به حقیقت نور و حیات طیبیه نمی‌رسد. ﴿۱ وَ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۲، برای این آدم‌هاست. البته [این] مرتبه کاملش است. مراتب نازل‌هاش هم به اندازه تسلیم است؛ به هر اندازه‌ای که تسلیم باشیم، تطهیر و تنویر اتفاق می‌افتد. پس این معرفت است که راهگشاست.

این [مراتب]، هم در عرصه حیات فردی متصور است، هم در عرصه حیات اجتماعی. یعنی به میزانی که در اراده‌های اجتماعی مان تسلیم می‌شویم، خدای متعال جامعه [ما] را با بلاء اجتماعی تطهیر می‌کند. [این تطهیر]، غیر از تطهیر فردی است. [با بلاهایی] مثل جنگ‌های بزرگ مؤمنین و قحطی‌هایی که برای مؤمنین پیش می‌آید و امثال آن، جامعه مؤمنین تطهیر می‌شود، روابط اجتماعی‌شان تطهیر می‌شود، تا به مرحله تنویر می‌رسند.

الآن واقعاً همین طور است؛ ما با مقاومت سی‌ساله‌ای که کردیم، به همان اندازه فکرمان نورانی شده و از اسارت فکر کفار بیرون آمده‌ایم، به همان اندازه به تبری از آنها رسیده‌ایم و فهمیده‌ایم که مناسبات جهانی، مناسبات جائزانه و ظالمانه و ظلمانی و تاریکی است. قبلیش که همه خوب‌ها هم سازمان ملل و مناسبات جهانی را خوب می‌دانستند! به اندازه بلایی که در مسیر ولایت تحمل می‌کنیم، حیات اجتماعی مان تطهیر می‌شود و به تبری می‌رسیم و بعد به نور می‌رسیم. مرحله تنویر، آن مرحله کارگشاست که انسان را به حیات و نور می‌رساند و از جاهلیت - اعم از ضلال و نفاق و کفر - نجات می‌دهد.

۱. تعبیری در حدیث معروف به حدیث نورانیت: «رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ يَا جُنْدَبُ فَأَمَضِي بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ فَأَتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَأَتَيْنَاهُ تَاهَةً حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ قَالَ لَا جُنَّتَاكَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَرَجَبًا بِكُمْ مِنْ وَلِيِّينَ مُتَعَاهِدِينَ لِدِينِهِ لَسْتُمْ بِمَقْصُورِينَ لَعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبَ [وَاجِبٌ] عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانُ وَ يَا جُنْدَبُ قَالَ لَيْتَكَ يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ عليه السلام إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدُ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهُ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهِدِي الْمَعْرِفَةَ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْصِرًا وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌّ وَ مُرْتَابٌ...»: المناقب (للعلوی)، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۲.

عرض کردم تطبیق [این بحث] بر تمدن امروز، یک بحث بسیار جدی است. این جاهلیت اصلاً از سنخ جاهلیت‌هایی نیست که مثلاً [صرف] ندانستن باشد. جهل، از جنود جهل است و علم، از جنود عقل است.^۱ خیلی از این عقلانیت‌های مدرن، درواقع جهل است و توغل^۲ در آن، توغل در جاهلیت است. ما ادعایمان را عرض کردیم؛ ما جهت‌گیری کلی علوم بعد از رنسانس را [باطل می‌دانیم]؛ در نگاه ما، علوم پیچیده‌ای که مدیریت تحقیقات بر آن حاکم شده و مبتنی بر فرهنگ و ایدئولوژی مدرنیته شکل گرفته، جهت‌ش باطل است، لذا جهل است، ضلال است، سیر در آن هم توغل در جهالت است.

عقلانیت پیچیده بعد رنسانس، جاهلیت مدرن است، یعنی عقلانیت بدون امام است. خودشان هم [این را] می‌گویند؛ سکولاریزاسیون، در عقلانیت هم جاری شده دیگر؛ «راسیونالیزم» یعنی عقلانیت خودبنیاد. عرض کردم، هر کجا بر محور «خود» حرکت کردیم، آغاز جاهلیت است؛ راسیونالیسم جاهلیت است، اومانیزم جاهلیت است، لیبرالیسم جاهلیت است، سکولاریسم که جامع همه اینهاست جاهلیت است. اینها با صدای بلند این حرف‌ها [ی ضدّ خدایی و ضدّ دینی] را می‌زنند؛ ما چطور بگوییم که از جاهلیت نجات پیدا کرده‌اند؟! توغل در علمشان هم توغل در جاهلیت است؛ فضای شیطنت را پیچیده می‌کند، نجات از آن شیطنت را سخت می‌کند، رنگ حق و عدل به شیطنت می‌زند. این می‌شود همان جور، «بَعْدَ مَا مَلَكْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا». درواقع، مناسبات ولایت ابلیس را مناسبات ولایت حقه جلوه می‌دهد؛ می‌گوید: این مدیریت، مدیریت حق است! در حالی که [مدیریت شیطنانی آنها]، مدیریت حق نیست، مدیریت عداوت با انسان است، «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ»،^۳ مدیریت دشمنی است، ولی [آن را] مدیریت خیرخواهانه و بشردوستانه جلوه می‌دهد.

قدرت‌های پنج‌گانه، شصت میلیون آدم را کشتند، شاید بیش از آن را مجروح و بی‌خانمان و آواره کردند، بعد می‌نشینند سازمان ملل درست می‌کنند، حق و تو برای خودشان می‌گذارند، بعد هم منشور سازمان ملل می‌نویسند. پیداست این جنگ را برای غلبه بر عالم به راه انداختند و مدیریت کردند. ظلم فاحش فاحش خودشان را طرفداری از بشریت جلوه می‌دهند، منشور سازمان ملل می‌نویسند. اسم منشور ولایت خودشان را می‌گذارند منشور حقوق بشر! این، جور است دیگر.

۱. «...فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ... الْعِلْمَ وَضِدَّةَ الْجَهْلِ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

۲. به معنای سیر کردن و فرو رفتن؛ لسان العرب، ج ۱۱، ص ۳۳۲.

۳. «لَمْ أَغْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ سوره یس، آیه ۶۰.

ما به اندازه‌ای که به تولی به ولایت الله و إعراض از آنها برسیم، از این جور نجات پیدا می‌کنیم و می‌توانیم ظلمات پنهان و پوشیده آنها را هم درک کنیم. و الا آدمی که خیر در آنجا ببیند، جذب می‌شود دیگر. وقتی در ظلمت رفت، دیگر نمی‌تواند بفهمد ظلمت چیست؛ از محیط نور است که آدم می‌تواند ظلمت را تشخیص دهد؛ کسی که همه وجودش در ظلمات است، [دیگر چیزی نمی‌بیند]. حضرت [امیر علیه السلام] از دوره دومی به «طَخِيَّةٍ عَمِيَاءٍ»^۱ تعبیر می‌کنند، یعنی تاریکی کور. این قدر تاریکی شدید است که چشم هم گرفته می‌شود؛ دیگر چطور می‌شود فرق نور و ظلمت را بفهمی؟! در «طَخِيَّةٍ عَمِيَاءٍ»، امکان ندارد که آدم فرق نور و ظلمت را دیگر بفهمد.

این فضایی که الآن بر دنیا حاکم است، همان فضا است، ادامه جریان سقیفه است، چیزی جز آن نیست. بنیانش هم همان است، مدلس هم همان مدل دموکراسی است؛ مدلس همان «حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتافِ آلِ مُحَمَّدٍ»^۲ است. یعنی اومانیسمی که اینها در مقابل مسیر انبیاء در رنسانس احیا کردند، همان «حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتافِ آلِ مُحَمَّدٍ» است. به جای اینکه مردم را به تسلیم در مقابل ولایت حقه دعوت کنند، به انانیت نفس دعوت می‌کنند. دموکراسی، همان «حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتافِ آلِ مُحَمَّدٍ» است. دموکراسی، غیر از مردم‌سالاری دینی است؛ نباید مغالطه کنیم. دموکراسی، مبتنی بر اومانیسیم است، مبتنی بر راسیونالیسم است، مبتنی بر لیبرالیسم است، مبتنی بر سکولاریسم است. این چیزی نیست، الا همان «حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتافِ آلِ مُحَمَّدٍ»؛ مردم را بار می‌کنند، به جای اینکه یار کنند. البته این برای امام هیچ ضرری ندارد؛ برای نور چه ضرری دارد که ما از او فرار کنیم؟! این جاهلیت مدرن، که بسیار هم پیچیده‌تر از جاهلیت اولی است، مردم را از حقیقت حیات طیبه و نور و ولایت امام محروم می‌کند؛ فاجعه‌ای که اتفاق افتاده، این است.

۱. «أَمَّا وَ اللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَحْدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَزْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفِئْتُ أَرْثِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ يَدٍ جَدَاءٍ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءٍ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَنْشِبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدُحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَلْدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا أَرَى تَرَائِي نَهْبًا»؛ نهج البلاغة، خطبه ۳.

۲. «اللَّهُمَّ الْعَنِ الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَتَكَ وَ اتَّهَمُوا نَبِيَّكَ وَ جَحَدُوا آيَاتِكَ وَ سَخَرُوا بِإِمَامِكَ وَ حَمَلُوا النَّاسَ عَلَى أَكْتافِ آلِ مُحَمَّدٍ...»؛ زیارت مخصوصه امام رضا علیه السلام.

گفتار ۳

امام عصر علیه السلام
صاحب مقام ولایت الهیه

برنامه تلویزیونی «از شما می‌پرسم» - ۱۳۸۷/۵/۲۵

ما به میزان درکی که از عظمت الهی داریم، می‌توانیم به سمت خدای متعال حرکت کنیم؛^۱ همچنین در مسیر تقرب به خدای متعال - چه تقرب فردی و چه تقرب اجتماعی - به اندازه درکی که از شخصیت امام علیه السلام داریم، می‌توانیم ایشان را همراهی کنیم و با ولایت ایشان همراه شویم و از برکات ولایت‌شان برخوردار شویم. به اندازه معرفتی که نسبت به ساحت مقدس امام علیه السلام پیدا می‌کنیم، امکان تمسک به ولایت آنها و حرکت در مسیر ولایت آنها برای ما فراهم می‌شود.

اگر ما باید تا قله‌های توحید با امام علیه السلام حرکت کنیم، بسیاری از مراحل این راه آن قدر سخت می‌شود که حتی یک ترک اولی هم در آنجا موجب هبوط و سقوط انسان‌های بزرگ شده، ناچار ما باید یک درکی از امام علیه السلام داشته باشیم که برای ما آن میزان از تولی و تمسک به امام و حرکت در سایه ولایت امام را فراهم کند. به عنوان مثال عرض می‌کنم: شما اگر فیلسوف و اسلام‌شناسی بزرگ مثل مرحوم علامه طباطبایی (زاد الله فی درجاته) را در حد پایی از علمیت بشناسید، طبیعی است میزان بهره‌مندی و همراهی شما با ایشان کاهش پیدا می‌کند. راه ما (سیبل و صراط ما) تا قله‌های رفیع توحید، وجود مقدس امام علیه السلام و ولایت ایشان است؛ یعنی صراط مستقیم به سوی خدای متعال، شخص امام علیه السلام است.^۲ به میزانی که ما با شخصیت ایشان و درجات ایشان آشنا می‌شویم و میثاق‌ها و قرارها را نسبت به معرفت ایشان می‌بندیم و

۱. برای نمونه: «عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ قَالَ تَصْدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصْدِيقُ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله وَ مَوَالَاةُ عَلِيٍّ علیه السلام وَ الْإِثْمَامُ بِهِ وَ بِأَيْمَةِ الْهُدَى علیه السلام وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ هَكَذَا يُعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۸۰.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹، «باب أنهم عليه السلام السبيل و الصراط و هم و شيعتهم المستقيمون عليها».

اقرار می‌کنیم و در وجود ما قرار می‌یابد، درک از آن مقامات، همراهی با امام علیه السلام و رسیدن به آن مقاصد بلند، فراهم می‌شود.

شناخت که بیشتر می‌شود، اصلاً افق و نوع سوال‌های ما و جنس تبعیت ما هم تغییر می‌کند. درباره امام علیه السلام سوال‌ها متعدد است و همه این سوال‌ها هم محترم است، یعنی سؤالی نیست که پرداختن به آن لغو باشد؛ ولی طبیعتاً باید تلاش کنیم در فرصت‌های کوتاهی که برای تحقیق داریم بلکه در فرصت کوتاه عمرمان بهترین سوال‌ها را انتخاب کنیم و پاسخ آنها را بدست آوریم؛ آن سوال‌هایی که واقعاً گره‌های اصلی همراهی امام را برای ما باز می‌کند. یکی از رسالت‌های اصلی رسانه عمومی هم همین است که سطح فرهنگ عمومی را ارتقا ببخشد، به‌طوری که کلاس سوالات، تحقیقات و مطالباتی که از رسانه دارند، تغییر کند.

من این‌طور استنباط کردم که سوال‌های مخاطبین ما سه دسته است: یک، سوالاتی با رویکرد امام-شناسی؛ رویکرد دسته دوم درباره جامعه موعودی است که ما در انتظارش هستیم و این امام علیه السلام می-خواهد آن را ایجاد کند؛ به‌تعبیردیگر، آن قله‌هایی که ما منتظریم به‌وسیله این امام علیه السلام آنها را فتح کنیم، کجاست؟ سوالات دسته سوم درباره این است که برای اینکه ما به‌سمت آن جامعه حرکت کنیم، چه مأموریتی داریم؟ یعنی انتظار ما برای تحقق آن جامعه آرمانی معنایش چیست و چه الزامات عملی خاصی برای ما ایجاد می‌کند؟

اولین قدم در سیر این بحث، مسئله شناخت امام علیه السلام است. به‌میزان درکی که ما از امام علیه السلام و ظرفیت‌های وجودی ایشان و مأموریت‌های بلندشان پیدا می‌کنیم، می‌توانیم پی ببریم که ما با این امام علیه السلام تا کدام قله‌ها می‌توانیم حرکت کنیم و جامعه بشری با این امام علیه السلام به کدام قله‌ها می‌تواند برسد. اگر از این زاویه بخواهیم امام علیه السلام را بشناسیم که مقصد ما رسیدن به مقام توحید است و در این مسیر می‌بایست همه انسان‌ها از مراحل مختلف حیات عبور کنند و نهایتاً به مرحله حیات طیبیه و درک حقیقت توحید نائل شوند و این، بدون امام علیه السلام ممکن نیست، حالا چنین شخصیتی که می‌تواند همه جامعه بشری را به این نقطه برساند و مدار زندگی‌شان را بر محور توحید قرار دهد، این شخصیت چه خصوصیتی دارد یا چه خصوصیتی باید داشته باشد؟

می‌دانید مطالبی در وصف مقامات امام علیه السلام و ضرورت معرفت ایشان از زاویه‌ای و با ادبیات و بیانی در آیات قرآن آمده است و از زاویه‌ای دیگر و با ادبیات و بیانی دیگر، در کلمات نورانی معصومین علیهم السلام آمده

است. شاید کمتر موضوعی داریم که به این اندازه معارف سنگین و قابل دقت در باب آن، بیان شده باشد. این شخصیتی که ما می‌خواهیم بشناسیم، مقامات فراوانی برایشان بیان شده است که ما حتی در حد مثلاً زیارت جامعه کبیره هم عاجز از شناخت ایشان هستیم. شما می‌دانید زیارت جامعه کبیره از زیاراتی است که از امام هادی علیه السلام نقل شده و سند خوبی هم دارد؛ قدما مثل مرحوم صدوق^۱ و دیگران،^۲ این زیارت را نقل کرده‌اند. دوره‌ای که امام هادی علیه السلام این زیارت را به شیعه تعلیم کرده‌اند، دوره بلوغ تفکرات شیعی است. شیعه، دوره عاشورا و بعد امام باقر و امام صادق علیهما السلام و بعد دوره امام رضا و امام جواد علیهما السلام را که دوره بسط معرفت شیعه نسبت به مقامات ائمه علیهم السلام است، گذرانده و در دوره امام هادی علیه السلام که آمادگی اجتماعی بوده، تدریجاً این نوع معارف در اختیار عموم جامعه شیعه قرار گرفته است.

این زیارت با همه مقاماتی که برای معصوم علیه السلام بیان می‌کند - که بعضی از نکاتش را اشاره می‌کنم - واقعاً بیان همه مقامات معصوم علیه السلام نیست. در مراحل پایانی این زیارت که خیلی از گفتگوها شده، اقرارها تجدید شده و معرفت‌ها نو شده است، در یکی دو فراز جدی، اعتراف به عجز از معرفت امام علیه السلام می‌کنیم؛ بعد از آن همه بیان‌های لطیف و نورانی. مثلاً عرضه می‌داریم: «مَوَالِي لَا أَحْصِي ثَنَاءَكُمْ وَ لَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَ مِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ»؛ من نمی‌توانم توصیف و ثناء شما را به پایان ببرم و کنه مقامات شما را درک کنم.

۱. ولایت و سرپرستی امام، مجرای ولایت خداوند بر عالم

این شخصیت‌های بزرگ که واسطه بین همه عوالم و خدای متعال هستند و سیر همه عوالم به سمت کمال، به واسطه آنها واقع می‌شود، دارای مقاماتی هستند.

یکی از مقاماتی که برای معصومین علیهم السلام به خصوص برای وجود مقدس امام زمان علیه السلام ثابت است، مقام ولایت الهی، یعنی مقام ولی‌اللهی است.^۳ امام علیه السلام حقیقتاً ولی خدا است و مقام ولی‌اللهی دارد. این ولایتی که به نحو تام در وجود مقدس امام علیه السلام محقق است، چیست و بستر چه خیراتی است؟ من این مقام را به

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹.

۲. برای نمونه: شیخ طوسی در تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۵.

۳. برای نمونه: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: وَلَايَتُنَا وَلَايَةُ اللَّهِ الَّتِي لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا قَطُّ إِلَّا بِهَا»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۳۷؛ بصائر الدرجات، ص ۷۵. «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ نَحْنُ وَلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِ اللَّهِ وَ عِيَّةُ وَحْيِ اللَّهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۲؛ بصائر الدرجات، ص ۱۰۵. همچنین برای نمونه رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۱۹۲، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام وَلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ وَ خَزَنَةُ عِلْمِهِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۶۱، «بَابُ فِي الْأَئِمَّةِ أَنَّهُمْ حُجَّةُ اللَّهِ وَ بَابُ اللَّهِ وَ وَلَاةُ أَمْرِ اللَّهِ».

اندازه فهم خودم ترجمه می‌کنم؛ البته این مقام، خیلی لطیف‌تر از این حرف‌هاست. اینکه امام علیه السلام ولی- خداست یعنی چه و چه مقامی است؟ من گمان می‌کنم یکی از مهم‌ترین شئونی که امام علیه السلام دارد و شناخت آن در درک مقام امام علیه السلام موثر است، همین مقام ولایت است.

امام علیه السلام صاحب امانت الهی است و امانت، همان مقام ولایت است. همه ائمه علیهم السلام چنین مقامی دارند؛ یعنی حامل امانتی هستند که آن امانت، ولایت خدای متعال است.^۱ معنای اجمالی مقام ولایت این است؛ گرچه این مقام را بزرگان با سطوح مختلفی معنا کرده‌اند. اگر انسان نسبت به خدای متعال و سرپرستی و ولایت او باتمام وجود تسلیم شد - یعنی هر کجا که به او حول و قوه و امکان و اختیاری دادند، نسبت به سرپرستی خدای متعال و ولایت او تسلیم شد و در مقیاس رضایت نسبت به ولایت و سرپرستی او عمل کرد - آنگاه وجود او مجرای جریان سرپرستی خدای متعال و انوار هدایت او می‌شود و می‌تواند حامل انوار هدایت الهی و جریان سرپرستی خدای متعال شود و در منزلت حدیث «قرب نوافل» قرار بگیرد.

همه، این حدیث قدسی را که فریقین (سنی و شیعه) نقل کرده‌اند، شنیده‌اید. وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله از خدای متعال نقل می‌کنند که عبد، با اطاعت الهی به جایی می‌رسد که حضرت حق می‌فرماید: «كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ»؛^۲ من گوش او می‌شوم، من دست او می‌شوم، من زبان او می‌شوم، من چشم او می‌شوم. این مقام، همان مقام ولایت است. وقتی انسان در قرب خدای متعال قرار گرفت و تسلیم محض شد و این تسلیم تا مقام رضا پیش رفت، آن وقت دیگر آنچه در وجود و اراده او کار می‌کند، مشیت خدای متعال است. انوار هدایت الهی و سرپرستی خدای متعال است که این وجود را پیش می‌برد؛ لذا همه قوای او، مجرای نور، مجرای هدایت الهی و مجرای سرپرستی خدای متعال هستند.

۱. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ الرَّضَا علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله كَانَ أَمِينَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ فَلَمَّا قُبِضَ صلی الله علیه و آله كُنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ وَرَثَتَهُ فَتَحَنَّنَ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳. «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا﴾ فَقَالَ الْأَمَانَةُ الْوَلَايَةُ مِنْ أَدْعَاهَا بِغَيْرِ حَقٍّ فَقَدْ كَفَرُوا»؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۶. همچنین برای نمونه رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۷۳، «باب أن الأمانة في القرآن الإمامة».

۲. «عَنْ حَمَّادِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مَنْ أَهَانَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَرْصَدَ لِمُحَارَبَتِي وَ مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدٌ بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَ إِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّافِلَةِ حَتَّى أُجِبَهُ فَإِذَا أُجِبْتُ كُنْتُ سَمِعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَ بَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ بِهِ وَ لِسَانَهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ وَ يَدَهُ الَّتِي يَطِطُّ بِهَا إِنْ دَعَانِي أُجِبْتُ وَ إِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيَتْهُ وَ مَا تَرَدَّدْتُ عَنْ شَيْءٍ أَنَا فَاعِلُهُ كَتَرَدُّدِي عَنْ مَوْتِ الْمُؤْمِنِ يَكْرَهُ الْمَوْتَ وَ أَكْرَهُ مَسَاءَتَهُ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۵۲.

این مقام، درجاتی دارد؛ یعنی انسان‌هایی که حامل ولایت و جزو اولیاء خدا هستند - که ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^۱ - درجاتی دارند. کسانی که بدون حجاب، ظرفیت دریافت مشیت و ولایت خدای متعال را دارند، فقط این چهارده معصوم علیهم‌السلام هستند. انوار هدایت الهی و به تعبیر دیگر دین خدای متعال، فقط در وجود آنها بدون حجاب جاری شده است. در واقع همه تصرفات‌شان تصرفات الهی است. این به معنای فقدان اراده و اختیار در آنها نیست، بلکه آنها در منزلتی قرار گرفته‌اند که تمام ظرفیت اراده خود را محل جریان مشیت خدای متعال و محل جریان هدایت خدای متعال قرار داده‌اند؛ انسان‌هایی که ظرفیت تمام دارند و با تمام ظرفیت هم در مسیر ولایت خدای متعال قرار گرفته‌اند و حامل انوار هدایت و ولایت خدای متعال شده‌اند؛ لذا نقطه مشیت و محل مشیت خدای متعال و طریق جریان مشیت خدای متعال هستند.^۲

به تعبیری صاحب مقام خلافت هستند، یعنی هر تصرفی که می‌کنند، تصرف مستقل نیست؛ در همه تصرفات‌شان، خلافت از خدای متعال می‌کنند. وقتی انسان به مقام ولایت رسید، همه تصرفاتش تصرفات خلافتی است، تا به این مقام نرسیده، ممکن است تصرفاتش از ناحیه خواست و تمنیات نفسانی باشد.^۳

بنابراین معصوم علیه‌السلام کسی است که مقام ولایت کلیه دارد و صاحب مقام خلافت است؛ اما این ولایتی که در اولیاء خدا علیهم‌السلام جاری می‌شود و امانت محفوظ الهی که در وجود آنها به ودیعت گذاشته می‌شود، درجاتی دارد. آن ولایت بدون حجاب و به نحو کلی، به کسانی اعطا می‌شود که هم از نظر ظرفیت، هم از نظر سبقت وجودی و هم از نظر تسلیم بودن به خدای متعال، در مرحله تام و تمام هستند. اینها انوار معصومین علیهم‌السلام اند. دیگران به میزانی که ولایت معصوم علیه‌السلام را تحمل کنند، حامل آن ولایت می‌شوند و این امانت در وجودشان جاری می‌شود. به تعبیر دیگر انسانی که در مقام ولایت کلیه قرار می‌گیرد، ولایت او طریق جریان ولایت خدای متعال برای دیگران می‌شود. اگر بنا باشد دیگران هم ولی الله شوند و به مقام

۱. سوره یونس، آیه ۶۲.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالثِ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مُؤَرِّدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءَهُ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

۳. برای نمونه: «عَنِ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه‌السلام يَقُولُ الْأَئِمَّةُ خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۳. رجوع شود به: همان، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ علیهم‌السلام خُلَفَاءُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي أَرْضِهِ وَأَبْوَابُهُ الَّتِي مِنْهَا يُؤْتَى»؛ بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۳، «بَابُ أَنَّهُمْ خُلَفَاءُ اللَّهِ وَالَّذِينَ إِذَا مَكُنُوا فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا شَرَائِعَ اللَّهِ...».

ولایت برسند، با پذیرش ولایت این انسان‌ها می‌توانند به آن مقام برسند.

امامت به یک معنا میراث است.^۱ معنایش این است که کسی در نسلش امامت قرار می‌گیرد که خودش امام باشد.

وراثت، دو معنا دارد: یک معنایش این است که امام علیه السلام، واجد کمالات، علوم، معارف و حقایقی است که به انبیاء گذشته علیهم السلام یا ائمه سابق بر خودش علیهم السلام داده شده است.^۲ اینها به امام علیه السلام می‌رسد و ایشان حامل آنها می‌شوند که کامل‌ترینش همان حقیقت کتاب الهی و قرآن است که خدای متعال آن را به وجود مقدس رسول الله صلی الله علیه و آله عنایت کرده است. این کتاب به تعبیر خودش، جامع و شامل و مهیمن بر کتب همه انبیاء علیهم السلام است.^۳ در روایات فراوانی آمده است که حقیقت این کتاب و همه مراتب وجودی‌اش در اختیار امام علیه السلام است.^۴

خدای متعال در قرآن می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا

۱. برای نمونه: «إِنَّ الْإِمَامَةَ هِيَ مَثَرَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِزْثُ الْأَوْصِيَاءِ إِنَّ الْإِمَامَةَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله وَ مَقَامُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ مِيرَاثُ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰. همچنین در حدیث طارق آمده است: «الْإِمَامَةُ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَثَرَةُ الْأَصْفِيَاءِ وَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِ اللَّهِ»؛ مشارق انوار الیقین، ص ۱۷۷.

۲. برای نمونه: «عَنْ ضُرَيْسٍ الْكُتَابِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ عِنْدَهُ أَبُو بَصِيرٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ دَاوُدَ وَرِثَ عِلْمَ الْأَنْبِيَاءِ وَ إِنَّ سُلَيْمَانَ وَرِثَ دَاوُدَ وَ إِنَّ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله وَرِثَ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّا وَرِثْنَا مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله وَ إِنَّا عِنْدَنَا صُحُفَ إِبْرَاهِيمَ وَ الْأَوَاحِ مُوسَى فَقَالَ أَبُو بَصِيرٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعِلْمُ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ لَيْسَ هَذَا هُوَ الْعِلْمُ إِنَّمَا الْعِلْمُ مَا يَخْدُثُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ يَوْمًا يَوْمٌ وَ سَاعَةً بِسَاعَةٍ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۲۵. همچنین برای نمونه رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»؛ بصائر الدرجات، ص ۱۱۴، «بَابُ فِي الْأَئِمَّةِ علیهم السلام أَنَّهُمْ وَرِثُوا عِلْمَ آدَمَ وَ جَمِيعِ الْعُلَمَاءِ»؛ ص ۱۱۸، «بَابُ فِي الْأَئِمَّةِ أَنَّهُمْ وَرِثُوا عِلْمَ أُولَى الْعِزَمِ مِنَ الرِّسَالِ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَنَّهُمْ صَ أَمْنَاءُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ عِنْدَهُمْ عِلْمُ الْبَلَايَا وَ الْمَنَایَا وَ أَنْسَابِ الْعَرَبِ»؛ ص ۳۲۶، «بَابُ فِي الْأَئِمَّةِ علیهم السلام وَرِثُوا الْعِلْمَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ أَنَّ الْحَكَمَ يَقْذِفُ فِي صَدْرِهِمْ وَ يَنْكُتُ فِي آذَانِهِمْ».

۳. «عَنْ سَعْدِ الْإِسْكَافِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أُعْطِيتُ السُّورَ الطُّوَالَ مَكَانَ التَّوْرَةِ وَ أُعْطِيتُ الْمِثْنَ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ وَ أُعْطِيتُ الْمَثَانِي مَكَانَ الزَّبُورِ وَ قُضِلْتُ بِالْمُقْصَلِ ثَمَانٌ وَ سِتُّونَ سُورَةً وَ هُوَ مَهْجَمٌ عَلَى سَائِرِ الْكُتُبِ وَ التَّوْرَةُ لِمُوسَى وَ الْإِنْجِيلُ لِعِيسَى وَ الزَّبُورُ لِدَاوُدَ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۶۰۲.

۴. برای نمونه: «عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾ قَالَ فَفَرَّجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَوَضَعَهَا فِي صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ وَ عِنْدَنَا وَ اللَّهُ عِلْمُ الْكِتَابِ كُلُّهُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۲۸ «بَابُ أَنَّهُ لَمْ يَجْمَعْ الْقُرْآنَ كُلُّهُ إِلَّا الْأَئِمَّةُ علیهم السلام وَ أَنَّهُمْ يَعْلَمُونَ عِلْمَهُ كُلُّهُ»؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۸، «بَابُ أَنَّهُمْ علیهم السلام أَهْلُ عِلْمِ الْقُرْآنِ وَ الَّذِينَ أَوْتُوهُ».

الإيمانَ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا؛^۱ پیامبر ما! اگر آن روح الهی به تو عنایت نمی‌شد و به تو وحی نمی‌شد، تو از حقیقت ایمان و کتاب برخوردار نبودی. بنابر این آیه، حقیقت کتاب و قرآن، از این طریق به حضرت عنایت شده است. در روایات متعددی که در مجامع معتبر ما مثل کافی و بصائر الدرجات آمده است، این را توضیح داده‌اند؛^۲ مثلاً از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کنند: این معارفی که امام علیه السلام بدست می‌آورند، این اسرار غیبی عالم که در اختیار امام علیه السلام است، چه طور به امام علیه السلام می‌رسد؟ آیا از چیزی مثل کتاب می‌آموزند یا از استادی یاد می‌گیرند؟ حضرت فرمودند: «الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجَبُ»؛ خیلی از اینها بالاتر است. حضرت این آیه قرآن را خواندند و فرمودند: «خدای متعال به رسولش می‌فرماید: اگر این روح به تو عنایت نمی‌شد، حقیقت ایمان و مراتب کامل آن و حقیقت کتاب در اختیار تو نبود».^۳ این روح، از جنود و قوای نبی اکرم صلی الله علیه و آله است و حضرت، موید به این روح هستند. آن حقایق، در این روح به حضرت عنایت شده است. بعد حضرت فرمودند: «این وجود مقدس صلی الله علیه و آله - که به برکت‌شان این روح در عالم دنیا تنزل پیدا کرده است - وقتی از این دنیا رفتند، این روح ماند و به ما ائمه علیهم السلام منتقل شد».^۴ لذا همه اسرار امامت، همه اسرار نبوت و ولایت و همه مراتب کتاب، در اختیار امام علیه السلام است.

خدای متعال در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيْنَاتٌ﴾.^۵ وقتی قرآن را تعریف می‌کند،

۱. ﴿وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَنَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ سوره شوری، آیه ۵۲.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳، «بَابُ الرُّوحِ الَّذِي يُسَدِّدُ اللَّهُ بِهِ الْأَئِمَّةَ علیهم السلام»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۵۵، «بَابُ الرُّوحِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كِتَابِهِ وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا أَنَهَا فِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ فِي الْأَئِمَّةِ يَخْبِرُهُمْ وَ يَسُدُّهُمْ وَ يُوَفِّقُهُمْ»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «بَابُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِيهِمْ وَ أَنَّهُمْ مُؤَيَّدُونَ بِرُوحِ الْقُدُسِ».

۳. «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنِ الْعِلْمِ أَ هُوَ عِلْمٌ يَعْلَمُهُ الْعَالَمُ مِنْ أَفْوَاهِ الرِّجَالِ أَمْ فِي الْكِتَابِ عِنْدَكُمْ تَقَرُّوْنَهُ فَتَعْلَمُونَ مِنْهُ قَالَ الْأَمْرُ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ وَ أَوْجَبُ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ﴾ ثُمَّ قَالَ أَيُّ شَيْءٍ يَقُولُ أَصْحَابُكُمْ فِي هَذِهِ الْآيَةِ يَقْرُونَ أَنَّهُ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ فَقُلْتُ لَا أَذْرِي جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا يَقُولُونَ فَقَالَ لِي بَلَى قَدْ كَانَ فِي حَالٍ لَا يَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَ لَا الْإِيمَانُ حَتَّى بَعَثَ اللَّهُ تَعَالَى الرُّوحَ الَّذِي ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ فَلَمَّا أَوْحَاهَا إِلَيْهِ عِلْمٌ بِهَا الْعِلْمُ وَ الْفَهْمُ وَ هِيَ الرُّوحُ الَّتِي يُعْطِيهَا اللَّهُ تَعَالَى مَنْ شَاءَ فَإِذَا أَعْطَاهَا عَبْدًا عِلْمَهُ الْفَهْمُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳ - ۲۷۴.

۴. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ قَالَ خَلَقَ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ لَمْ يَكُنْ مَعَ أَحَدٍ مِمَّنْ مَضَى غَيْرِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ يُسَدِّدُهُمْ وَ لَيْسَ كُلُّ مَا طَلِبَ وَجِدَ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳.

۵. ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيْنَاتٌ فِي صُورِ الدِّينِ أَوْثَرُ الْعِلْمِ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾؛ سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

می‌فرماید: «قرآن، آیات بینات خدا و نشانه‌های کاملاً واضح و آشکار اوست». اگر ما در قرآن، آیات الهی را نمی‌بینیم، به خاطر محجوب بودن ماست. قرآن، آیات بینات خداست. بعد می‌فرماید: ﴿فِي صُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾؛ این آیات بینات، در سینه کسانی است که به آنها علم عنایت شده است. ذیل این آیه روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند: «خدا نمی‌فرماید حقیقت قرآن، بین دو جلد کتاب است؛ می‌فرماید قرآن، آیات بیناتی است که قرارگاهش سینه‌های کسانی است که علم الهی به آنها داده شده است». به حضرت عرض کرد: «آقا! اینها - ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ - چه کسانی هستند؟ فرمودند: «چه کسی جز ما می‌تواند باشد؟!»^۱

پس معنای «امام علیه السلام، وارث است» این است: همه مراتب قرآن، همه حقایق و انوار هدایتی که به قلب نبی اکرم صلی الله علیه و آله عنایت شده است، به وجود امام علیه السلام و به باطن امام علیه السلام منتقل می‌شود؛ بلکه حقیقت آن روح، به امام علیه السلام منتقل می‌شود. یک معنای وراثت، این است؛ یعنی همه حقایقی که در اختیار نبی اکرم صلی الله علیه و آله بوده و بر انبیاء گذشته علیهم السلام نازل شده است، بالا رفته و به ائمه علیهم السلام منتقل شده است؛ لذا امام، وارث همه انبیاء گذشته علیهم السلام است.

یک معنای وراثت این است که وقتی حضرت ظهور می‌کنند، به کعبه تکیه می‌کنند و می‌فرمایند: «اگر کسی می‌خواهد جناب آدم علیه السلام و اوصیاء ایشان را ببیند، نوح و اوصیاء ایشان را ببیند - یکی یکی انبیاء اولوالعزم علیهم السلام تا انوار نبی اکرم صلی الله علیه و آله و معصومین علیهم السلام را می‌شمارند - اگر کسی می‌خواهد اینها را ببیند، بیاید من را ببیند».^۲ اینکه در روایات داریم: «امام زمان علیه السلام جامع همه کمالات ائمه علیهم السلام و انبیاء گذشته علیهم السلام

۱. «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فِي هَذِهِ الْآيَةِ ﴿يَلْهُوْا آيَاتِ بَيِّنَاتٍ فِي صُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾ ثُمَّ قَالَ أَمَا وَاللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا قَالَ بَيْنَ دَفْئِي الْمُصْحَفِ قُلْتُ مَنْ هُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا غَيْرَنَا؛ الكافي، ج ۱، ص ۲۱۴. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۲۱۳، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ قَدْ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ أُثْبِتَ فِي صُورِهِمْ»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۰۴، «بَابُ فِي الْأَئِمَّةِ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ أُثْبِتَ ذَلِكَ فِي صُورِهِمْ»؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۸، «بَابُ أَنَّهُمْ علیهم السلام أَهْلُ عِلْمِ الْقُرْآنِ وَ الَّذِينَ أُوتُوهُ».

۲. «[عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام] وَ سَيَدُنَا الْقَائِمُ علیه السلام مُسَيِّدُ ظَهْرِهِ إِلَى الْكَعْبَةِ وَ يَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْحَلَائِقِ أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَ شَيْثَ، فَهَذَا أَنَا آدَمُ وَ شَيْثَ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحَ وَ وَلَدِهِ سَامَ، فَهَذَا أَنَا نُوحُ وَ سَامَ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ، فَهَذَا أَنَا إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَ يُوشَعَ، فَهَذَا أَنَا مُوسَى وَ يُوشَعَ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى وَ شَمْعُونَ، فَهَذَا أَنَا عِيسَى وَ شَمْعُونَ. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیهم السلام، فَهَذَا أَنَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیهم السلام. أَلَا وَ مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ علیهم السلام، فَهَذَا أَنَا الْأَئِمَّةُ علیهم السلام. أَجِيبُوا إِلَى مَسْأَلَتِي فَإِنِّي أُبَيِّنُكُمْ بِمَا بُيِّنْتُ بِهِ وَ مَا لَمْ تُبَيِّنُوا بِهِ»؛ مختصر البصائر، ص ۴۳۳ - ۴۴۴.

است»^۱ یعنی همه آن حقایقی که در عالم دنیا نازل شده و به اولیاء معصوم گذشته علیهم السلام رسیده است، یکجا در این وجود مقدس علیه السلام منتقل شده و در ایشان ظهور و تجلی دارد. این، معنای وراثت است. اما معنای دیگر وراثت این است که امامت حتماً باید در یک نسل قرار بگیرد. این معنا هم از نظر اعتقادات شیعه، درست است؛ ولی مثل سلطنت نیست که چون فرزند سلطان است، سلطنت را به او بدهند؛ آن وقت سؤال می‌کنند که مگر فرزند بودن، حق می‌آورد؟! سؤال بجایی هم هست. کسی که حامل نور امام بعدی می‌شود، باید ظرفیت حمل این نور را داشته باشد. لذا فرموده‌اند امامت، در اختیار ما هم نیست. امامت، چیزی نیست که ما بتوانیم در آن دخالت کنیم. فقط از طرف خدای متعال است. لذا ذیل این آیه نورانی که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾^۲، خدای متعال به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش برگردانید، حضرت فرمود: مأمور اصلی و مخاطب اصلی این خطاب، ما هستیم. خدا می‌گوید حق ندارید امانت ولایت را به کسی بدهید، این کار به شما واگذار نشده است، باید به آن شخصی که خدا معین کرده، بدهید. لذا فرمود: «ما هم در امامت، دخالتی نداریم».^۳ شأن امامت، آن قدر شأن رفیعی است که حتی نبی اکرم صلی الله علیه و آله هم در تعیین امام بعدی، دخیل نیستند، فقط خدای متعال است که معین می‌کند همه حقایق و ودیعه‌های امامت - که اسرار هدایت همه تاریخ است - به چه شخصیتی باید منتقل شود.^۴

پس «امامت وراثت است» یعنی کمالاتی که آمده، به امام بعدی منتقل می‌شود. به معنای دیگر، یعنی ائمه علیهم السلام از نسل امام قبلی هستند؛ این هم درست است. ولی معنایش این نیست چون فرزند است، امامت را به ایشان می‌دهند. ائمه علیهم السلام فرزندان بسیاری داشتند ولی از میان آنها کسی امام می‌شود و حامل نور

۱. «عَنْ كَعْبِ الْأَحْبَارِ أَنَّهُ قَالَ: ... الْقَائِمُ الْمُهْدِيُّ الَّذِي يُبْدِلُ الْأَرْضَ ﴿غَيْرِ الْأَرْضِ﴾ وَ بِهِ يَحْتَجُّ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عليه السلام عَلَى نَصَارَى الرُّومِ وَالصِّينِ إِنَّ الْقَائِمَ الْمُهْدِيَّ مِنْ نَسْلِ عَلِيِّ أَشْبَهَ النَّاسِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ خَلْقًا وَ خُلُقًا وَ سَمَاءً وَ هِيَّةً يُعْطِيهِ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءَ وَ يَرْبُدُهُ وَ يُفْضِلُهُ...»؛ الغيبة للنعمانی، ص ۱۴۶.

۲. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَ إِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾؛ سوره نساء، آیه ۵۸.

۳. «عَنْ يَحْيَىٰ بْنِ مَالِكٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ قَالَ الْإِمَامُ يُؤَدِّي إِلَى الْإِمَامِ قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا يَحْيَى إِنَّهُ وَ اللَّهُ لَيْسَ مِنْهُ إِنَّمَا هُوَ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۷۶.

۴. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۷۶، «بَابُ أَنَّ الْإِمَامَ علیه السلام يَعْرِفُ الْإِمَامَ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنَّ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ فِيهِمْ علیهم السلام نَزَلَتْ؛ بصائر الدرجات، ص ۴۷۵، «بَابُ فِي الْإِمَامِ الَّذِي يُؤَدِّي إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ»؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۷۳، «بَابُ أَنَّ الْأَمَانَةَ فِي الْقُرْآنِ الْإِمَامَةُ».

امام بعدی می‌شود که خودش امام باشد. امام در صلب امام معصوم دیگر، به عالم دنیا منتقل می‌شود.^۱ به این معنا وراثت نسلی هم هست.

پس آنچه تا اینجا گفتیم، چیزی از شئون امام علیه السلام نبود. همان‌طور که عرض کردم وقتی همه زیارت-جامعه برای توصیف امام علیه السلام وافی نیست، آنچه ما عرض کردیم، چیزی به حساب نمی‌آید. گفتیم که امام علیه السلام صاحب مقام ولایت کلیه است؛ یعنی حقیقت ولایت حضرت حق در سرپرستی همه عوالم، به ایشان عنایت شده است.^۲ به تعبیر دیگر، اصل سرپرستی خدای متعال، سرپرستی امام علیه السلام است. خدای متعال از طریق سرپرستی او، همه عوالم را سرپرستی می‌کند؛ حتی عالم ملکوت و عالم ملائکه.^۳ یکی از آن سرپرستی‌ها این است که ملائکه، شب‌قدر نازل می‌شوند: ﴿تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا﴾.^۴ در روایات ما توصیه شده است که برای اثبات امامت ما به این سوره استدلال کنید.^۵ هر سال، ملائکه همراه با روح - که اعظم از همه ملائکه است^۶ - در شب‌قدر نازل می‌شوند و برنامه ملکوت عالم را به امضای امام علیه السلام

۱. برای نمونه: «عَنْ عَمْرِ بْنِ زَيْدٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ ﴿مَا تَسْخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسْهًا نَأَتْ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾... يَقُولُ مَا نَمِيتَ [نَمِيتَ] مِنْ إِمَامٍ أَوْ نَسْهٍ ذِكْرُهُ نَأَتْ بِخَيْرٍ مِنْهُ مِنْ صَلَافِهِ مِثْلَهُ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۶. در روایت دیگر آمده است: «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ [تَعَالَى] ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا﴾ قَالَ خَلَقَ اللَّهُ تَطْفُةً يَبْضَاءَ مَكُونَةً فَجَعَلَهَا فِي صَلْبِ آدَمَ ثُمَّ تَقَلَّهَا مِنْ صَلْبِ آدَمَ إِلَى صَلْبِ شِيثَ وَمِنْ صَلْبِ شِيثَ إِلَى صَلْبِ نُوشَ وَمِنْ صَلْبِ نُوشَ إِلَى صَلْبِ قَيْنَانَ حَتَّى تَوَارَثَهَا كِرَامُ الْأَصْلَابِ فِي مَطَهَرَاتِ الْأَرْحَامِ حَتَّى جَعَلَهَا اللَّهُ فِي صَلْبِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ثُمَّ قَسَمَهَا نِصْفَيْنِ فَأَلْفَى نِصْفَهَا [فَأَلْفَاَهَا] إِلَى صَلْبِ عَبْدِ اللَّهِ وَ نِصْفَهَا إِلَى صَلْبِ أَبِي طَالِبٍ وَ هِيَ شَلَالَةٌ قَوْلَدٍ مِنْ عَبْدِ [لَعْبَدِ] اللَّهِ علیه السلام مُحَمَّدٌ علیه السلام وَمِنْ أَبِي [لَأَبِي] طَالِبٍ علیه السلام عَلِيٌّ علیه السلام فَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ [قَوْلُهُ تَعَالَى] ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا﴾ رُوحُ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ علیه السلام فَعَلِيَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدٍ مِنْ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ فَاطِمَةَ علیه السلام نَسَبَ وَ عَلِيٍّ الصَّهْرَ [صِهْرًا]؛ تفسیر فرات الکوفی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۴۱، «باب انهم الحجة على جميع العوالم و جميع المخلوقات»؛ ج ۲۷، ص ۲۸۰.

۳. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۶۷، «باب ما خص الله به الأئمة من آل محمد علیه السلام و ولاية الملائكة»؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۳۳۵، «باب فضل النبي و أهل بيته صلوات الله عليهم على الملائكة و شهادتهم بولايتهم».

۴. ﴿تَنْزِلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا يَأْذَنُ بِهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾؛ سوره قدر، آیه ۴.

۵. برای نمونه: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ خَاصِمُوا بِسُورَةِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ تَقْلُجُوا قَوْلَ اللَّهِ إِنَّهَا لِحُجَّةُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ إِنَّهَا لَسَيِّدَةُ دِينِكُمْ وَ إِنَّهَا لَغَايَةُ عِلْمِنَا...»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

۶. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿يَسْتَأْذِنُكَ الرُّوحُ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ قَالَ خَلْقُ أَعْظَمَ مِنْ جَبْرِئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ علیه السلام وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّةِ وَ هُوَ مِنَ الْمَلَكُوتِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳. «عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَذَكَرَ شَيْئًا مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ إِذَا وَلِدَ قَالَ وَ اسْتَوْجِبَ زِيَادَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ

می‌رسانند.^۱ عالم ملک هم که در عالم ملکوت اداره می‌شود، پس برنامه همه عوالم به امضای حضرت می‌رسد؛ یعنی سرپرستی همه عوالم به وسیله امام علیه السلام واقع می‌شود.^۲

معنای مقام خلافت کلی و ولایت کلی، این است. یعنی خود او در مقامی است که باتمام وجود نسبت به مشیت مطلقه الهی، تسلیم محض است؛ در بالاترین درجات رضا. لذا حقیقت مشیت، از طریق او در عوالم جاری می‌شود.^۳ براساس بعضی از معارفی که از اهل بیت علیهم السلام نقل شده، امام علیه السلام مجرای ولایت، مجرای ربوبیت و حتی مجرای الوهیت خدای متعال، در عالم است.^۴ چنین انسانی سرپرستی همه ملکوت به وسیله او واقع می‌شود و در تمام سرپرستی اش شأنی جز خلافت ندارد؛ یعنی تصرفی که جنبه خلافتی نداشته باشد و از ناحیه خود حضرت باشد، اصلاً وجود ندارند. امام علیه السلام حامل امانت و امین خدای

فَإِنَّكَ أَلَيْسَ الرُّوحُ جَبْرِئِيلُ قَالَ جَبْرِئِيلُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ﴾؛ بصائر الدرجات، ص ۴۶۴.

۱. برای نمونه: «قَوْلُهُ ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحُ فِيهَا﴾ قَالَ تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَ رُوحُ الْقُدُسِ عَلَى إِمَامِ الزَّمَانِ وَ يَدْفَعُونَ إِلَيْهِ مَا قَدْ كَتَبُوا مِنْ هَذِهِ الْأُمُورِ؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۳۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ يَقُولُ يَنْزِلُ فِيهَا كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ وَ الْمُحْكَمُ لَيْسَ بِشَيْئَيْنِ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ وَاحِدٌ فَمَنْ حَكَمَ بِمَا لَيْسَ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَحُكْمُهُ مِنْ حُكْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ حَكَمَ بِأَمْرٍ فِيهِ اخْتِلَافٌ فَرَأَى أَنَّهُ مُصِيبٌ فَقَدْ حَكَمَ بِحُكْمِ الطَّاغُوتِ إِنَّهُ لَيَنْزِلُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ تَفْسِيرُ الْأُمُورِ سَنَةً سَنَةً يُؤْمَرُ فِيهَا فِي أَمْرِ نَفْسِهِ بِكَذَا وَ كَذَا وَ فِي أَمْرِ النَّاسِ بِكَذَا وَ كَذَا وَ إِنَّهُ لَيَحْدُثُ لَوْلِي الْأَمْرِ سَوَى ذَلِكَ كُلِّ يَوْمٍ عِلْمُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الْخَاصُّ وَ الْمَكْنُونُ الْعَجِيبُ الْمُخْزُونُ مِثْلُ مَا يَنْزِلُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنَ الْأَمْرِ ثُمَّ قَرَأَ ﴿وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۴۸.

۲. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۴۲، «بَابُ فِي شَأْنِ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ وَ تَفْسِيرُهَا»؛ بصائر الدرجات، ص ۲۲۰، «بَابُ مَا يَلْقَى إِلَى الْأُتْمَةِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ مِمَّا يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ وَ نَزُولِ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِمْ»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «بَابُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِيهِمْ وَ أَنَّهُمْ مُؤَيَّدُونَ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَ نَوْرِ ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾ وَ بَيَانِ نَزُولِ السُّورَةِ فِيهِمْ علیهم السلام».

۳. «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالثِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرِدًا لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئًا شَاءُوهُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ ﴿وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ﴾؛ بصائر الدرجات، ص ۵۱۷.

۴. برای نمونه، در دعای ماه رجب آمده است: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعٍ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وَلَا أَمْرُكَ الْمُأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُغْلِبُونَ لِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِمَا نَقَى فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ فَجَعَلَتْهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَحْطِلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقَبَّلْهَا وَ رَفِّعْهَا بِيَدِكَ بِدُؤَاهَا مِنْكَ وَ عَوِّذْهَا إِلَيْكَ أَغْضَادَ وَ أَشْهَادَ وَ مَنَاءَ وَ أَرْوَادَ وَ حَفَظَةَ وَ رُودًا فِيهِمْ مَلَائِكَةُ سَمَاءِكَ وَ أَرْضِكَ حَتَّى ظَهَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَبِذَلِكَ أَسْأَلُكَ وَ بِمَوَاقِعِ الْعِزِّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ بِمَقَامَاتِكَ وَ عَلَامَاتِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...»؛

مصباح المتعبد، ج ۲، ص ۸۰۳؛ مفاتیح الجنان، باب دوم، فصل دوم، ادعیه مشترک ماه رجب.

متعال است.^۱

چنین وجودی، در مرتبه اول، کمال عبودیت و کمال معرفت را دارند.^۲ بعد این انسانی که در مقام عبودیت مطلقه است و حامل همه انوار هدایت و ولایت و سرپرستی برای همه عوالم هست، می شود طریق جریان هدایت الهی و سرپرستی برای همه عوالم.

۲. ولایت امام بر حیات انسانی، منجی جامعه از رنج های ولایت طاغوت

موضوع سرپرستی امام چیست؟ این هم اشاره کنیم. یعنی امام وقتی جهان را سرپرستی می کند، چه کار می کند؟ آیا مثلاً نظم ایجاد می کند؟ آیا مقصود امام علیه السلام ایجاد نظم است؟ آیا اگر جامعه بشری را سرپرستی می کند، سرپرستی لذت و رفاه است؟ یا نه، سرپرستی چیزی فراتر از اینهاست؟ امام علیه السلام، هم عبد مطلق خداست و هم طریق جریان سرپرستی خدای متعال. موضوع سرپرستی امام علیه السلام، همان هدایت به سمت عالم نور است؛ یعنی سیر در درجات قرب، سیر در درجات توحید و سرپرستی قرب و بندگی است؛ یعنی امام چیزی را که سرپرستی می کند، در همه شئون حیات کمال بندگی است.

نکته دیگری را هم اشاره کنم. دامنه امامت و خلافت امام تا کجاست؟ اگر امام، طریق جریان توحید در عالم و طریق جریان خلافت خدای متعال است، دامنه تصرف امام علیه السلام هم همه شئون وجودی انسان است؛ یعنی این طور نیست که امامت فقط به باطن انسان برمی گردد بلکه همه مراتب وجودی حیات انسان اعم از حیات فردی، جمعی و تاریخی انسان، موضوع سرپرستی امام علیه السلام است. امام علیه السلام، تاریخ بشریت را متناسب با هدایت کل تکوین، به سمت کمال قرب پیش می برند و به فلاح و نجات می رسانند.

نکته قابل توجه این است که اصل اعتقاد به منجی، هم اصلی است که در فطرت انسان وجود دارد و هم جزو اموری بوده است که انبیا علیهم السلام به آن دعوت می کردند؛ یعنی اولاً جزو ودیعه هایی است که خدا در

۱. برای نمونه: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي علیه السلام فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشَّيْعَةِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَّفِعًا بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّدًا وَ عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ فَمَكَتُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَضَّ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُجَلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُخَرَّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مِنْ تَقَدُّمِهَا مَرَقٌ وَ مِنْ تَخَلُّفِ عَنْهَا مُحِقٌ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۴۱.

۲. برای نمونه: «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام لَعَنَ اللَّهُ مَنْ كَذَّبَ عَلَيْنَا، إِنِّي ذَكَرْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ سَيَّانٍ فَقَامَتْ كُلُّ شَعْرَةٍ فِي جَسَدِي، لَقَدْ ادَّعَى أَمْرًا عَظِيمًا مَا لَهُ لَعْنَةُ اللَّهِ، كَانَ عَلِيُّ علیه السلام وَ اللَّهُ عَبْدًا لِلَّهِ صَالِحًا، أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا نَالَ الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ، وَ مَا نَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْكِرَامَةَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ»؛ رجال الکشی، ص ۱۰۸. همچنین در زیارت امیر مؤمنان علیه السلام آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَنْ أَحْسَنَ عِبَادَةَ رَبِّهِ فَحَبَاةً بِأَنْوَاعِ الْكِرَامَاتِ»؛ المزار الکبیر، ص ۳۰۶.

فطرت گذاشته است - یعنی تعلق به ولایت امام عصر علیه السلام، این خلیفه کلی الهی، تعلق فطری است و جزو امور فطری ماست که در روایات نسبت به آن را تأکید شده است - و ثانیاً جزو اموری است که در دعوت همه انبیا علیهم السلام بوده است و همه ادیان الهی وعده به موعود داده‌اند و انسان‌ها را در مسیر آن وعده قرار داده‌اند.^۱

نکته‌اش هم روشن است؛ چون انتظار آن جامعه موعود، عبادت تاریخی جامعه بشر و جزو بزرگترین عبادت‌هاست؛^۲ لذا همه انبیا علیهم السلام بشریت را به آن دعوت می‌کردند و ممکن است اصل این موعودگرایی، از دعوت انبیا علیهم السلام باشد؛ گرچه ممکن است تدریجاً موعودگرایی، در شکل تمدن مادی هم ظهور پیدا کرده باشد و تحریف هم شده باشد ولی اصل موعودگرایی و بسیاری از خصوصیات که برای شخص موعود گفته می‌شود، خصوصیات مشترک است. البته ویژگی خاص موعودگرایی در مکتب تشیع این است که آن انسان به‌نحو کامل، توصیف می‌شود که دارای چه خصوصیات است و آن هدف اصلی و آن نجاتی که او برای بشریت می‌آورد چیست.^۳

تفاوت اصلی ممکن است در نگرش نسبت به مفهوم نجات باشد؛ تا ما گرفتاری‌های انسان را چه بدانیم که آن‌وقت بگوئیم منجی می‌خواهد انسان‌ها را از چه گرفتاری‌هایی نجات دهد. در تحلیل ما ریشه گرفتاری‌ها کجاست؟ اگر ما بتوانیم خوب تحلیل کنیم، می‌فهمیم که ریشه همه رنج‌های بشر، در مراتب شرکش است، به تعبیر دیگر در مراتب خروج از ولایت خدای متعال است.

خدای متعال در قرآن دو ولایت را توصیف می‌کند. یکی ولایت خودش و ولایت نور و دیگری هم ولایت جبهه مقابل که ولایت اولیاء طاغوت است. ربوبیت خدای متعال، ربوبیتی شامل است که خوب و بد‌ها را در بر می‌گیرد ولی ولایت خدای متعال، ولایتی مخصوص برای مؤمنین است؛ آن رحمت خاص خداست: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم

۱. در خطبه غدیر، در تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام آمده است: «...أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَلَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَلَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَلَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ...»؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۶۴. در نقل ابن طاووس این گونه آمده است: «أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ كُلُّ نَبِيٍّ سَلَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ»؛ التحصين، ص ۵۸۹.

۲. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أَمْسَى أَنْتَظَرُ فَرَجَ اللَّهِ»؛ عيون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۶. «عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ قَالَ: أَفْضَلُ عِبَادَةِ الْمُؤْمِنِ أَنْتَظَرُ فَرَجَ اللَّهِ»؛ المحاسن، ج ۱، ص ۲۹۱. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۲، «باب فضل انتظار الفرج و مدح الشيعة في زمان الغيبة و ما ينبغي فعله في ذلك الزمان».

۳. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱ - ۵۳.

مِنْ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ^۱

پس خوب عنایت کنید؛ تمام گرفتاری بشر از ولایت اولیاء طاغوت است که سیر در جریان ظلمات است و با آن، همه معاش و معیشت و حیات انسان، مستغرق در دنیا، فانی در دنیا و غرق در ظلمات می‌شود. خوردنش، پوشیدنش، راه رفتنش و زندگی‌کردنش در ظلمات است. این، جریان ولایت اولیاء طاغوت است که هیچ خدمتی هم از آن برای بشریت ساخته نیست. استادی ما داشتیم - خدا رحمتش کند - می‌گفت: «اگر شما انسان آسمانی را زمینی کنی، دیگر حتی فرش زربافت هم زیرپایش بیاندازی، هیچ خدمتی به او نکرده‌ای. اگر از او چشم و بصیرتش را بگیری، آن وقت حتی اگر پروژکتور هم که برایش روشن کنی، هیچ خدمتی به او نکرده‌ای». جریان ولایت اولیاء طاغوت، جریان ظلمات است؛ **﴿يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾**. اصل رنج بشر، اینجا است. منجی باید انسان را از این ظلمات نجات بدهد و به سمت عالم انوار و عالم توحید ببرد؛ یعنی همه رهایی و نجات انسان، در سیر به سمت خدای متعال و خروج از خود و از ولایت اولیاء طاغوت است. هم از ولایت نفس و هم از ولایت اولیاء طاغوت، انسان خارج شود و تحت ولایت خدا قرار بگیرد و با آن ولایت، در عالم انوار سیر داشته باشد. **﴿يُخْرِجُهُمْ﴾** یعنی ولایت خدای متعال مستمراً انسان‌ها را از ظلمات به سمت مبدأ نور بالا می‌برد و همین، گشایش و فتوحات برای انسان است. دعا برای ظهور امام زمان علیه السلام هم دعا برای چنین فرج و گشایشی است.

۳. تعطیل‌ناپذیری ولایت در عصر غیبت (بر اساس معانی سه‌گانه غیبت)

البته ما باید ابتدا غیبت و ظهور را معنا کنیم تا بعد ببینیم آیا واقعاً غیبت امام علیه السلام مانع رسیدن برکات امام علیه السلام می‌شود یا نه. غیبت، چند معنا دارد. یک معنای آن، غیبت جسمانی امام علیه السلام است که جسم امام علیه السلام برای ما آشکار نیست. این غیبت، برکات زیادی را از ما دور می‌کند.

غیبت، معنای دیگری دارد که در زمان ظهور ائمه علیهم السلام هم بوده است. وقتی حقیقت ولایت آنها - که همان جریان ولایت خدای متعال است - در عالم تجلی نکند، این هم غیبت امام علیه السلام است. یکی از حوادث مهم عصر ظهور این است که آن ولایت جاری می‌شود و همه عالم، به نور ولایت معصوم نورانی

۱. اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ وَ قَدْ كَفَرُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّهِمْ وَ لَئِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُوا أَمْرَهُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَمْرَهُمْ وَ لَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ شَرِّهِمْ وَ اللَّهُ يَهْدِي الْغَلَّامِينَ وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ خَفَايَا السُّرُورِ
 ۲۵۷. آیه بقره، سوره بقره، آیه ۲۵۷.

می‌شود؛ ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾.^۱ این تحققِ ظهورِ ولایت، مخصوص عصر ظهور است که انسان می‌تواند مراتبِ باطنیِ ولایتِ امام علیه السلام را در حیات اجتماعی، آشکار ببیند، یعنی می‌تواند در همه‌جا مجرای نور امام علیه السلام را ببیند و جریان نورانیت امام علیه السلام و ولایت حقه را مشاهده کند.

در دوره حضرت امیر علیه السلام هم، امام، غایب بود. سلمانی بود که ملکوت امام علیه السلام را می‌دید. بقیه، چیز مهمی که از حضرت می‌دیدند، تنها جنبه مُلکی ایشان بود. امام علیه السلام آیه مخزونه خداست؛^۲ یعنی آیه‌ای است که در پرده و پوشش است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ»؛^۳ هیچ‌کس به مرتبه کمال ایمان نمی‌رسد إلا اینکه من را در کنه نورانیتم بشناسد. چه کسی توانسته امام علیه السلام را در کنه نورانیتش بشناسد؟ سلمانی است و ابوذر. مگر ابراهیم خلیلی، موسای کلیمی، انبیاء اولوالعزمی پیدا شوند که حقیقت خلافت الهیه را در امام علیه السلام درک کنند؛ آن هم به- اندازه ظرف وجودی خودشان. پس این از نوع غیبت، این طور است!

تنها چیزی که این غیبت را از ما برمی‌دارد این است که ما را در درجات معرفت و ولایت خودشان سیر دهند تا ما ظرفیت پیدا کنیم که آن حقیقت برایمان تجلی کند؛ و إلا کنار امام علیه السلام هم باشی، امام علیه السلام از تو غایب است؛ آنچه می‌بینی، حقیقت امام علیه السلام و آن آیه الهی نیست. ممکن است انسان کنار اعظم آیات خدا

۱. آیه ۶۹ سوره مبارکه زمر که در روایات به ظهور تفسیر شده است؛ برای نمونه: «عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنَّ قَائِمًا إِذَا قَامَ ﴿أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ وَ اسْتَعَى النَّاسُ وَ يَعْمُرُ الرَّجُلُ فِي مَلِكِهِ حَتَّى يُؤَلِّدَ لَهُ أَلْفَ ذَكَرٍ لَا يُؤَلِّدُ فِيهِمْ أَثْنَى وَ يَبْنِي فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ مَسْجِدَ لَهُ أَلْفُ بَابٍ وَ تَصِلُ ثِيُوبُ الْكُوفَةِ بِنَهْرٍ كَزَبَلَاءَ وَ بِالْحِجْرَةِ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَغْلَةٍ سَقَوَاءَ يُرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يَدْرِكُهَا»؛ الغيبة (للطوسي)، ۴۶۸.

۲. «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَةُ الْمُؤَصِّلَةُ وَ الْآيَةُ الْمُخَزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمُحْفُوظَةُ وَ الْبَابُ الْمُتَبَتَّلُ بِهِ النَّاسُ مَنْ أَتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ»؛ عبارتی از زیارت جامعه کبیره.

۳. تعبیری در حدیث معروف به حدیث نورانیت؛ «رَوَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ أَنَّهُ قَالَ: سَأَلَ أَبُو ذَرٍّ الْعِفَارِيُّ سَلْمَانَ الْفَارِسِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ يَا جُنْدَبُ فَاْمُضْ بِنَا حَتَّى نَسْأَلَهُ عَنْ ذَلِكَ قَالَ فَأَتَيْنَاهُ فَلَمْ نَجِدْهُ قَالَ فَاتَّخَذَ نَاهُ حَتَّى جَاءَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَا جَاءَ بِكُمْ مَا جَاءَ بِكُمْ قَالَ جِئْنَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَسْأَلُكَ عَنْ مَعْرِفَتِكَ بِالنُّورَانِيَّةِ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَرَجَبًا بِكُمْ مِنْ وَثْنَيْنِ مَتَّاهِدَيْنِ لِدِينِهِ لَسْتُمَا بِمَقْصَرَيْنِ لَعَمْرِي إِنَّ ذَلِكَ الْوَاجِبَ [وَاجِبٌ] عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ ثُمَّ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا سَلْمَانُ يَا جُنْدَبُ قَالَا لَيْتَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ علیه السلام إِنَّهُ لَا يَسْتَكْمِلُ أَحَدَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَعْرِفَنِي كُنْهَ مَعْرِفَتِي بِالنُّورَانِيَّةِ فَإِذَا عَرَفَنِي بِهِدِي الْمَعْرِفَةَ فَقَدْ امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ وَ شَرَحَ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَ صَارَ عَارِفًا مُسْتَبْرَأً وَ مَنْ قَصَرَ عَنْ مَعْرِفَةِ ذَلِكَ فَهُوَ شَاكٌّ وَ مُرْتَابٌ...»؛ المناقب (للعلوی)، ص ۶۷؛ بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱.

باشد - حضرت فرمود: «مَا لِلَّهِ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي»^۱، خدا نشانه‌ای از من بزرگتر ندارد - و از خدا هم غافل باشد. این همان آیه مخزونه است.

تحقق چنین ظرفیتی، در مقیاس اجتماعی‌اش، مخصوص عصر ظهور است؛ یعنی در عصر ظهور به حدی جامعه را رشد می‌دهند که ظرفیت پیدا می‌کند ملکوت امام علیه السلام برای عموم مؤمنین تجلی کند و همه می‌توانند حقیقت ولایت و نور ولایت امام علیه السلام را ببینند و در شعاع این نور، ملکوت عالم را مشاهده کنند و به مراتب یقین برسند.

پس غیبت، معانی مختلفی دارد. این معنای از غیبت، با آمادگی عالم برای ظهور خلافت الهیه و ولایت امام علیه السلام همراه است. معنای حقیقی عصر ظهور هم همین است. این غیبت در زمان ظهور ائمه علیهم السلام هم بوده است.

غیبت جسمی، مانع جریان ولایت امام علیه السلام در هیچ سطحی نمی‌شود؛ یعنی هم جریان ولایت تکوینی امام علیه السلام و هم تقرب ما از طریق امام علیه السلام متوقف بر این نیست که ما جسم ایشان را ببینیم. امام علیه السلام، هم از طرف خدای متعال طریق فیض هستند و هم برای ما طریق تقرب؛ یعنی هم وجه خدا هستند^۲ و هم سبیل و صراط خدا.^۳ امام علیه السلام واسطه بین ما و خدای متعال، در هر دو طرف هستند؛ هم نزول برکات، هم صعود ما. هیچ وقت این ولایت امام علیه السلام تعطیل‌شدنی نیست؛ چون تعطیل آن، مساوی است با تعطیل عالم. با سجده او، همه عالم به کمال می‌رسند.

ولایت، معنای دیگری هم دارد که این هم در عصر غیبت تعطیل‌شدنی نیست. آن، هدایت خاصی

۱. «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الشَّيْعَةَ يَسْأَلُونَكَ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ ﴿عَمَّ يَسَاءَلُونَ﴾ * عَنْ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ صلی الله علیه و آله قَالَ ذَلِكَ إِلَيَّ إِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتَهُمْ وَإِنْ شِئْتَ لَمْ أَخْبَرْهُمْ ثُمَّ قَالَ لِكَيْي أَخْبَرُكَ بِتَفْسِيرِهَا قُلْتُ ﴿عَمَّ يَسَاءَلُونَ﴾ قَالَ فَقَالَ هِيَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ مَا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ هِيَ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبَأٍ أَعْظَمُ مِنِّي»: الكافي، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. «عَنْ أَسْوَدَ بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فَأَتَسَاءَلُ يَقُولُ ابْتِدَاءً مِنْهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ نَحْنُ حُجَّةُ اللَّهِ وَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَنَحْنُ لِسَانُ اللَّهِ وَنَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ وَنَحْنُ عَيْنُ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ وَنَحْنُ وَلاةُ أَمْرِ اللَّهِ فِي عِبَادِهِ»: الكافي، ج ۱، ص ۱۴۳. رجوع شود به: بصائر الدرجات، ص ۶۱، «باب في الأئمة أنهم حجة الله و باب الله و ولاة أمر الله و وجه الله الذي يؤتى منه و جنب الله و عين الله و خزانة علمه جل جلاله و عم نواله»: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۹۱، «باب أنهم علیهم السلام جنب الله و وجه الله و يد الله و أمثالها».

۳. «عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: ... نَحْنُ سَبِيلُ اللَّهِ الَّذِي مَنْ دَخَلَ عَلَيْهِ يُطَافُ بِالْحِصْنِ...»: بصائر الدرجات، ص ۳۱۱. «أَنْتُمْ السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ وَ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ»: عبارتی از زیارت جامعه کبیره. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۹، «باب أنهم علیهم السلام السبیل و الصراط و هم و شیعته المستقیمون علیها».

است که نسبت به عالم انسانی دارند و عالم انسانی را به دوره عصر ظهور و رجعت - که دوره تجلی خلافت آنها در حیات انسانی و دوره ظهور حیات طیبه است - سیر می دهند. این کار را هم امام می کنند، چه غایب باشند، چه ظاهر. بلکه اصلاً غیبت شان، یکی از مراتب خلافت شان است؛ یعنی یکی از بسترهای تصرف شان غیبت شان است که به اختیار خودشان به اذن الله، برای هدایت عالم واقع می شود.

پس غیبت به معنای فقدان ولایت امام علیه السلام نیست نه نسبت به تکوین عالم و نه نسبت به هدایت تاریخ. بله، منزلتی از هدایت که تابع ظهور جسمانی امام علیه السلام است، ممکن است در این دوره نباشد، ولی هم هدایت ایشان نسبت به تاریخ هست - واقعاً امام علیه السلام با غیبت خودش، تاریخ را به سمت عصر ظهور هدایت می کند - و هم ولایت تکوینی شان.^۱

البته به نظر من همه اینهایی که ما می گوئیم، دون شأن امام علیه السلام است؛ نه غلو. غلو باید معنا شود. معنای غلو، این است که ما شأن خدایی برای امام علیه السلام قائل شویم.^۲ هیچیک از حرف های ما شأن خدایی نیست. من حتی معتقدم و مکرر هم گفته ام: زیارت جامعه برخلاف تصور بعضی ها - که در معرفت امام علیه السلام شیعه مستضعف اند و می گویند: زیارت جامعه، مرام نامه شیعه غالی است - مرام نامه شیعیان مستضعف است؛ شیعیانی که هنوز امام شناس نیستند؛ چون آخر زیارت جامعه می گوئیم: «مَوَالِي لَا أَحْصِي ثَنَاءَكُمْ» یا «كَيْفَ أَصِفُ حَسَنَ ثَنَائِكُمْ وَ أَحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ». پیداست اگر ما در حدی بودیم که بیشتر از این می فهمیدیم، بیشتر از این مقامات معصومین برای ما گفته می شد. لذا این مقاماتی که گفته می شود، مقام دون شأن حقیقی ائمه علیهم السلام است. بله، اگر ما توهم باطلی از این مقامات پیدا کنیم که خیال کنیم

۱. برای نمونه: «عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ مَهْرَانَ الْأَعْمَشِ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام قَالَ: نَحْنُ أئِمَّةُ الْمُسْلِمِينَ وَ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَ سَادَةُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَادَةُ الْعُرَى الْمُحَجَّلِينَ وَ مَوَالِي الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ كَمَا أَنَّ النَّجُومَ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ وَ نَحْنُ الَّذِينَ بِنَا يَمْسُكُ اللَّهُ ﴿السَّمَاءُ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ وَ بِنَا يَمْسُكُ الْأَرْضُ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا وَ بِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ وَ تَنْشُرُ الرَّحْمَةُ وَ تَخْرُجُ بَرَكَاتُ الْأَرْضِ وَ لَوْ لَا مَا فِي الْأَرْضِ مِنَّا لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا ثُمَّ قَالَ وَ لَمْ تَحُلْ الْأَرْضُ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا ظَاهِرٍ مَشْهُورٍ أَوْ غَائِبٍ مُسْتَوْرٍ وَ لَا تَحُلُوا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ فِيهَا وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يُعْبَدِ اللَّهُ قَالَ سُلَيْمَانُ فَقُلْتُ لِلصَّادِقِ عَ فَكَيْفَ يَنْتَفِعُ النَّاسُ بِالْحُجَّةِ الْغَائِبِ الْمُسْتَوْرِ قَالَ كَمَا يَنْتَفِعُونَ بِالشَّمْسِ إِذَا سَرَّهَا السَّحَابُ»؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۷.

۲. برای نمونه: «عَنْ كَامِلِ التَّمَارِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذَاتَ يَوْمٍ فَقَالَ لِي يَا كَامِلُ اجْعَلْ لَنَا أَرْبَابًا تَنْوُبُ إِلَيْهِمْ وَ نَقُولُ فِيكُمْ مَا شِئْنَا قَالَ فَاسْتَوَى جَالِسًا ثُمَّ قَالَ وَ عَسَى أَنْ نَقُولَ مَا خَرَجَ إِلَيْكُمْ مِنْ عِلْمِنَا إِلَّا أَلْفَاغٌ غَيْرَ مَعْظُوفَةٍ»؛ بصائر الدرجات، ص ۵۰۷. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۱، «باب نفي الغلو في النبي و الأئمة صلوات الله عليه و عليهم و بيان معاني التفويض و ما لا ينبغي أن ينسب إليهم منها و ما ينبغي».

اینها مقام الوهیت است، این غلو است.

ولی در هیچیک از این مقاماتی که در زیارت‌جامعه و در لطیف‌تر از آن گاهی آمده، هیچ نقطه غلوآمیزی نیست که برای آنها مقام الوهیت قائل محسوب شود. شما در آغاز این زیارت، شهادتین می‌گویید و درک‌تان از توحید و نبوت را بیان می‌کنید.^۱ قبل از آن صد مرتبه تکبیر می‌گویید^۲ تا درکی از کبریایی خدای متعال برایتان پیدا شود. در سایه آن کبریایی، زیارت‌جامعه معنا می‌دهد؛ چون اصلاً شئونی که برای معصوم در زیارت‌جامعه می‌گویید، همه، ظل الوهیت خدای متعال است. هیچ نقطه‌ای نیست که شما آنها را شریک خدا قرار دهید، ﴿بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾.^۳ برایشان مقام عبودیت مطلقه قائل هستید؛^۴ این که غلو نیست. کسی که درباره‌اش معتقدید عبد مطلق خداست، طریق جریان ولایت الهی و خلافت الهی در عالم است، این چه غلوی است؟! امام علیه السلام طریق جریان اسماء حسناى الهی است،^۵ بلکه بالاتر، طریق جریان الوهیت است، «فَبِهِمْ مَلَأَتْ سَمَاءَكَ وَارْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ». این عبارت، در دعای ماه رجب است که از وجود مقدس امام زمان علیه السلام نقل شده است.^۶ تو آسمان و زمین و عوالم را از وجود آنها پر کرده‌ای، آن وقت کلمه «لا اله الا

۱. «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَ شَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَأَوَّلُو الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ ﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُتَّجِبُ وَ رَسُولُهُ الْمُتَّصِي أَرْسَلَهُ ﴿بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيُّمَةُ الرَّاشِدُونَ الْمُهْدِيُّونَ...».

۲. «فَإِذَا دَخَلْتَ وَ رَأَيْتَ الْقَبْرَ قِفْ وَ قُلِ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ ثَلَاثِينَ مَرَّةً ثُمَّ امْشِ قَلِيلًا وَ عَلَيْكَ السَّكِينَةُ وَ الْوَقَارُ وَ قَارِبِ بَيْنَ خُطَاكَ ثُمَّ قِفْ وَ كَبِّرِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ثَلَاثِينَ مَرَّةً ثُمَّ اذْنُ مِنَ الْقَبْرِ وَ كَبِّرِ اللَّهَ أَرْبَعِينَ مَرَّةً تَمَامَ مِائَةِ تَكْبِيرَةٍ ثُمَّ قُلِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ...» من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۰۹.

۳. ﴿وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ * لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾؛ سوره انبیاء، آیات ۲۶ - ۲۷.

۴. «السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدِلَاءِ عَلَى مَرْصَاةِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَقَرِّينَ فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِّينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِبَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ».

۵. «عَنْ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا﴾ قَالَ: نَحْنُ وَ اللَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى الَّتِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَتِنَا؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۴۳.

۶. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَانِي جَمِيعِ مَا يَدْعُوكَ بِهِ وَ لَدَا أَمْرِكَ الْمُأْمُونُونَ عَلَى سِرِّكَ الْمُسْتَبْشِرُونَ بِأَمْرِكَ الْوَاصِفُونَ لِقُدْرَتِكَ الْمُعْلَنُونَ لِعَظَمَتِكَ أَسْأَلُكَ بِمَا نَطَقَ فِيهِمْ مِنْ مَشِيَّتِكَ فَجَعَلْتَهُمْ مَعَادِنَ لِكَلِمَاتِكَ وَ أَرْكَانًا لِتَوْحِيدِكَ وَ آيَاتِكَ وَ مَقَامَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ يَعْرِفُكَ بِهَا مَنْ عَرَفَكَ لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ فَتَقْهَرُ وَ رَتْهَهَا بِدُكِّهَا مِنْكَ وَ عَوْدَهَا إِلَيْكَ أَعْضَادُ وَ أَشْهَادُ وَ مَنَاءُ وَ أَرْوَادُ وَ حَفْظَةُ وَ رُؤَادُ فَبِهِمْ مَلَأْتَ سَمَاءَكَ وَ أَرْضَكَ حَتَّى ظَهَرَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ فَبِذَلِكَ أَسْأَلُكَ وَ بِمَوَاقِعِ الْغَزْرِ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ بِمَقَامَاتِكَ وَ غَلَامَاتِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ...»؛ مصباح المتعجل، ج ۲، ص ۸۰۳؛ مفاتيح الجنان، باب

الله» در عالم ظهور کرد. اینکه بعضی بزرگان مثل حضرت امام (ره) فرموده‌اند: «ائمه علیهم‌السلام مظاهر الوهیت هستند» یعنی همین؛ یعنی حقیقت ظهور الوهیت در عالم، از طریق این اسماء حسناى الهی در عالم واقع می‌شود. اینها اصلاً غلو نیست.

نکته دیگر این است که عکس‌العمل‌های ما متناسب با معرفت‌مان نسبت به امام علیه‌السلام شکل می‌گیرد؛ ازجمله شادی‌ها و مناسک شادی‌های‌مان. به‌طورکلی، هم عید آدم‌ها متفاوت است و هم مناسک عیدشان. همه عید دارند، یعنی در بعضی موقعیت‌ها خوشحال می‌شوند و اموری هست که نقطه‌های عطف زندگی اجتماعی، تاریخی و گاهی فردی آنهاست. خانواده‌ها نقطه عطف دارند، جامعه‌ها نقطه عطف دارند؛ این نقطه عطف‌ها، متناسب با شخصیت انسان‌ها و درک آنهاست. انسانی که به این درک از امام علیه‌السلام می‌رسد، عیدش عید تجلی خلیفه‌الله، بر زمین است. مولود امام علیه‌السلام همان نقطه‌ای است که در زیارت جامعه کبیره آمده است: «خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ»؛^۱ شما انواری بودید که به عرش خدا مُحَدِّق بودید. «مُحَدِّق» یعنی مثل حدقه چشم که چشم را احاطه کرده، شما به مقام عرش محیط بودید. اگر کسی مقام عرش الهی را تصور کند، می‌فهمد چه مقامی است؛ به تعبیر امام رضا علیه‌السلام مقامی است که هیچ چشم و دستی نمی‌تواند آن مقام را شکار بکند.^۲ اگر امام علیه‌السلام در آن مقام می‌ماند، دیگر نه تنها ما که حتی ابراهیم خلیل علیه‌السلام هم دستش به جایی بند نبود. عنایت می‌کنید؟! «حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ» خدا بر ما منت گذاشت، «فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتٍ» شما را در بیوتی تنزل داد. حضرت در مسیر تنزل‌شان، در هر عالمی بیت‌النوری دارند که ازجمله آنها بیت‌النورشان در عالم دنیا است.

پس عید ما این است که خدای متعال آن انوار را از ساحت قدسی خودشان به عالم دنیا تنزل داده، تا دست ما به این انوار برسد و ما بتوانیم با این انوار، به هدایت خدای متعال و بشارت‌های او و به آن نشاط‌های خاص دست یابیم. کسی که به این نقطه رسیده، خوشحال است که نه یک روزنه بلکه همه ابواب عالم غیب، به‌سوی عالم دنیا باز شده است. با تولد امام زمان علیه‌السلام، همه دریچه‌های غیب به‌سوی

دوم، فصل دوم، ادعیه مشترک ماه رجب.

۱. «أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ أَنَّ أَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طَيْبَتُكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ» بعضها من بعض علیهم‌السلام خَلَقَكُمْ اللَّهُ أَنْوَاراً فَجَعَلَكُمْ بِعَرْشِهِ مُحَدِّقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ «فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ» وَ جَعَلَ صَلَوَاتِنَا عَلَيْكُمْ وَ مَا حَصَّنَا بِهِ مِنْ وَلَائِكُمْ طَبِياً لِحَلْفِنَا وَ طَهَارَةً لَأَنْفُسِنَا وَ تَزَكِيَةً لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا».

۲. [تعبیری در روایت معروف و مفصل امام رضا علیه‌السلام در توصیف مقام امامت: «الْإِمَامُ كَالشَّمْسِ الطَّالِعَةِ الْمُجَلَّةِ بِنُورِهَا لِلْعَالَمِ وَ هِيَ فِي الْأَفْقِ بِحَيْثُ لَا تَتَأَلَّهَا الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۰۰.

عالم دنیا باز شده است. پیامبری که برای امم گذشته می آمده، (پیامبر غیر اولوالعزم)، گاهی فقط یک روزنه به عالم غیب باز می شده است؛ کما اینکه هر مؤمنی، روزنه ای است به عالم غیب؛^۱ مشکاتی است از عالم انوار.^۲ ولی با آمدن امام زمان (عج) که وارث همه انبیاء و اولیاء هستند،^۳ همه درهای غیب یکجا به سوی بشریت باز شد. همه درهای ملکوت و فوق ملکوت، برای اهلش باز شد. پیداست انسان هایی که پشت این درها نشسته بودند، در می زدند تا پنجره ای برایشان باز شود، یکباره همه ابواب غیب برایشان باز شد. پیداست چقدر نشاط پیدا می کنند.

این نشاط چطور ابراز می شود؟ مناسک این نشاط، دیگر این نیست که کیک بزرگی درست کنیم و به تعداد عمر امام زمان (عج) روی آن، شمع روشن کنیم و بعد هم فوت کنیم. این مناسک تولد خودمان است. اگر کسی می خواست برای خودش جشن بگیرد، این طور بگیرد. مناسک انبساط انسان، متناسب با انبساطی است که به او دست می دهد. عید قربان ما، عید فطر ما و جمعه ما که بزرگترین عیدهای ما هستند، همه، عید ارتباط با ولی مان هستند. مناسکش این است که در نماز عید یا نماز جمعه شرکت می کنیم. این، ارتباط ما با ولی خدا و از طریق او با خداست؛ یعنی با نماز عید یا نماز جمعه و یا دعای ندبه با

۱. «عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبِاعٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ (ع) يَقُولُ إِذَا مَاتَ الْمُؤْمِنُ بَكَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَ بَقَاعُ الْأَرْضِ الَّتِي كَانَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَيْهَا وَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ الَّتِي كَانَ يُصْعِدُ أَعْمَالَهُ فِيهَا وَ تَلَمَّ ثَلَاثَةٌ فِي الْإِسْلَامِ لَا يَسُدُّهَا شَيْءٌ لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ حُصُونُ الْإِسْلَامِ كَحُصُونِ سُورِ الْمَدِينَةِ لَهَا»؛ الکافی، ج ۳، ص ۲۵۴.

۲. «عَنْ طَلْحَةَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ (ع) فِي هَذِهِ الْآيَةِ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ قَالَ بَدَأَ بِنُورِ نَفْسِهِ تَعَالَى «مِثْلُ نُورِهِ» مِثْلُ هَذَا فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ ﴿كَمِشْكَاهٍ فِيهَا مُضْبَاحٌ الْمُضْبَاحُ﴾ وَ الْمَشْكَاهُ جَوْفُ الْمُؤْمِنِ وَ الْقُنْدِيلُ قَلْبُهُ وَ الْمِضْبَاحُ النَّوْرُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ﴾ قَالَ الشَّجَرَةُ الْمُؤْمِنُ ﴿زَيْتُونَةٌ لَا شَرْقِيَّةَ وَ لَا غَرْبِيَّةَ﴾ قَالَ عَلَى سَوَاءِ الْجَبَلِ لَا غَرْبِيَّةَ أَيْ لَا شَرْقِيَّةَ أَيْ لَا غَرْبَ لَهَا إِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ طَلَعَتْ عَلَيْهَا وَ إِذَا غَرَبَتِ الشَّمْسُ غَرَبَتْ عَلَيْهَا ﴿يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ﴾ يَكَادُ النَّوْرُ الَّذِي جَعَلَهُ اللَّهُ فِي قَلْبِهِ يُضِيءُ وَ إِنْ لَمْ يَتَكَلَّمْ ﴿نُورٌ عَلَى نُورٍ﴾ فَرِيضَةٌ عَلَى فَرِيضَةٍ وَ سُنَّةٌ عَلَى سُنَّةٍ ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾ يَهْدِي اللَّهُ لِفَرَاغِهِ وَ سُنَّتِهِ مَنْ يَشَاءُ ﴿وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ﴾ فَهَذَا مِثْلُ ضَرْبِهِ اللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ، قَالَ فَالْمُؤْمِنُ يَتَقَلَّبُ فِي خَمْسَةٍ مِنَ النُّورِ، مَدْحَلُهُ نُورٌ وَ مَخْرَجُهُ نُورٌ وَ عِلْمُهُ نُورٌ وَ كَلَامُهُ نُورٌ وَ مَصِيرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَى الْجَنَّةِ نُورٌ، قُلْتُ لِيَجْعَلَ بَنِي مُحَمَّدٍ (ع) جُعِلَتْ فِدَاكَ يَا سَيِّدِي إِنَّهُمْ يَقُولُونَ مِثْلُ نُورِ الرَّبِّ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَيْسَ لِلَّهِ مِثْلٌ؛ قَالَ اللَّهُ ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾؛ تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۰۳.

۳. برای نمونه در یکی از زیارات حضرت آمده است: «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ الْمُسْتَوْدَعَ حُكْمِ الْوَصِيِّينَ»؛ المزار الکبیر، ص ۶۷۱. روایت امام صادق (ع) (مختصر البصائر، ص ۴۳۳ - ۴۴۴) و روایت کعب الاحبار (الغیة للنعمانی، ص ۱۴۶) که پیشتر گذشت نیز همین امر را حکایت می کند. همچنین رجوع شود به روایات عامی که در الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳، «بَابُ أَنَّ الْأَئِمَّةَ وَرِثُوا عِلْمَ النَّبِيِّ وَ جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» آمده است.

خدای خودمان مرتبط می‌شویم و با ولی‌مان و خدا تجدید عهد و پیمان می‌کنیم.^۱ جمعه، عید مؤمنین است.^۲ فطر، عید مومنینی است که یک ماه صیام داشتند و شب قدر را پشت سر گذاشتند و فتوحاتی برایشان شده است. در این عید به آنها می‌گویند: «پاچه‌هایتان را بالا بزنید و با مناسک خشوع و تواضع، با تکبیر دنبال امام راه بیفتید و نماز عید را در بیابان بخوانید!»^۳ اگر کسی به آن مقام رسید، انبساط خاطر و هیجانی که از این مناسک اجتماعی برایش پیدا می‌شود، تا ماه رمضان سال دیگر، یک سال او را پر می‌کند! عید قربان که می‌شود، می‌گویند: «بروید، در راه خدا قربانی کنید». انبساطی که از این قربانی برای مؤمن پیدا می‌شود، فوق‌العاده است. البته باید در آن مرتبه باشد تا معنای آن عید و گشایش و فتحی را که در قربان برای انسان می‌شود، در جمعه می‌شود، در رمضان می‌شود، در نیمه شعبان می‌شود، بفهمد.

می‌دانید نیمه شعبان، برای ائمه علیهم‌السلام به منزله شب قدر است. فرمود: «خدا شب قدر را به نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داد و نیمه شعبان را به ما».^۴ می‌دانید این یعنی چه؟ یعنی خدای متعال با شب قدری که به نبی اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داد، دری به سوی بشریت باز کرد که این در، راه سلوک را نزدیک کرد. «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» یعنی اگر ما هزار ماه باید تلاش می‌کردیم تا یک قدم جلو برویم، در شب قدری که خدا به حضرت داد، باب به گونه‌ای باز شد که می‌توانیم به اندازه هزار ماه جلو برویم. البته می‌دانید باطن شب قدر هم امام علیه‌السلام است. نیمه شعبان هم چنین چیزی است. باطن آن و فتوحات باطنی آن، به منزله شب قدر است.

حالا عنایت کنید، این عید، مناسکش هم متناسب با خودش است. مؤمنی که این فتوحات برایش می‌شود و این درهای معنوی به رویش باز می‌شود و احساس می‌کند خدای متعال نه فقط در را باز کرده

۱. برای نمونه در روایتی از امام رضا علیه‌السلام آمده است: «مَنْ لَمْ يُدْرِكْ مَعَ الْإِمَامِ رَكْعَةً فَلَا جُمُعَةَ لَهُ وَلَا عِيدَ لَهُ»؛ الفقه المنسوب الی الامام الرضا علیه‌السلام، ص ۱۳۲.

۲. در روایت مفصلی از امام کاظم علیه‌السلام آمده است: «أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلَتْ فِيهِ مَرْيَمُ فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ لِلزَّوَالِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَ لَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ كَانَ أَوْلَى مِنْهُ عَظَمَةُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَظَمَةُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فَأَمَرَ أَنْ يُجْعَلَ عِيداً فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۴۸۰.

۳. رجوع شود به: وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۵۳، «بَابُ كَيْفِيَةِ الْخُرُوجِ إِلَى صَلَاةِ الْعِيدِ وَ آدَابِهِ».

۴. «عَنْ أَبِي يَحْيَى، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه‌السلام، قَالَ: سَأَلَ الْبَاقِرَ علیه‌السلام عَنْ فَضْلِ لَيْلَةِ النَّصَبِ مِنْ شَعْبَانَ، فَقَالَ: هِيَ أَفْضَلُ لَيْلَةٍ بَعْدَ لَيْلَةِ الْقَدْرِ، فِيهَا يَمْنَحُ اللَّهُ (تَعَالَى) الْعِبَادَ فَضْلَهُ، وَ يَغْفِرُ لَهُمْ بِمَنْنِهِ، فَاجْتَهِدُوا فِي الْقُرْبَةِ إِلَى اللَّهِ (تَعَالَى) فِيهَا، فَإِنَّهَا لَيْلَةٌ آتَى اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ أَلَّا يَرُدَّ سَائِلًا لَهُ فِيهَا مَا لَمْ يَسْأَلْ مَعْصِيَةً، وَ إِنَّهَا اللَّيْلَةُ الَّتِي جَعَلَهَا اللَّهُ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَزَاءً مَا جَعَلَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ لِنَبِيِّنَا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم...»؛ الامالی (للطوسي)، ص ۲۹۷.

بلکه یکجا فاصله عالم ملکوت و ملک را برداشته و به تعبیر من - که شاید دقیق نباشد - عالم ملکوت را در عالم ملک واژگون کرده است و همه ملکوت را در عالم ملک خلاصه کرده، وقتی چنین فتحی برای مؤمن می‌شود، پیداست انبساطش چه انبساطی است، مناسکش هم چه مناسکی است. الحمدلله من احساس می‌کنم جامعه ما در این وادی، به سرعت، رو به بلوغ است. مثلاً مناسک نیمه شعبان‌شان حضور در مسجد جمکران است. شما مسجد جمکران را ببینید، باینکه واقعاً همه می‌دانند در شب نیمه شعبان، عزیزی که می‌آیند، کاملاً در فشار هستند و کمترین امکانات در اختیارشان نیست ولی هجوم را می‌بینید.

گفتار ۴

جلوه‌های ولایت امام زمان
در عصر ظهور

برنامه تلویزیونی «از شما می‌پرسم» - ۱۳۸۷/۵/۲۷

بنا بود ما بحث را در سه موضوع تقدیم کنیم: یکی بازشناسی امام علیه السلام؛ دوم اینکه این شخصیت بزرگوار، عهده‌دار چه مأموریتی هستند و آن جامعه موعودی که بدست ایشان محقق می‌شود، چیست؛ و سوم اینکه رسالتی که ما در دوره غیبت به‌عنوان انتظار، مأمور به آن هستیم - چه در قالب مأموریت فردی و چه در قالب مأموریت اجتماعی - چیست. البته این سه بحث هم کاملاً مرتبط با هم هستند؛ یعنی این - که ما دنبال چه جامعه موعودی هستیم، برمی‌گردد به این که موعودی که می‌خواهد این جامعه را بپا کند، چه انسانی است و دارای چه کمالاتی است و ظرفیت ایجاد چه جامعه‌ای را دارد؛ طبیعتاً همین امر است که معین می‌کند ما به‌عنوان منتظر باید در مسیر تحقق اهداف او چه گام‌هایی را برداریم. لذا این سه بحث، از نظر مفهومی و معنایی کاملاً با هم مرتبط هستند.

آنچه در بازشناسی و بازخوانی معرفت امام علیه السلام تقدیم کردیم این بود که به‌میزانِ درک و معرفتی که از امام علیه السلام پیدا می‌کنیم، انتظاراتمان را از ولایت و هدایت او و همچنین انتظاراتمان را نسبت به آن جامعه آرمانی که بناست آن وجود مقدس بپا کند، شکل می‌دهیم. اگر ما او را در حد یک انسان متعارف بشناسیم، طبیعتاً همراهی ما با او همراهی محدودی است و هدایت و عنایت او به ما هم، محدود است. براین اساس، این انسانی که ما این روزها در باب شخصیت ایشان بحث می‌کنیم، انسان موعودی است که خدای متعال به همه انبیا علیهم السلام و خاصان و نخبگان خودش وعده داده که به‌وسیله او حقیقت توحید و حقیقت دین الهی در همه عوالم، به‌خصوص در عالم انسانی، ظهور پیدا می‌کند. شخصیتی است که صاحب مقام خلافت کلیه الهیه و صاحب مقام ولایت کلیه الهیه است؛ یعنی همه مجاری اراده او، مجرای نور، هدایت، مشیت، رحمت و دین خدای متعال است. او ولایت خدای متعال را بدون حجاب و واسطه تلقی کرده و حامل آن حقیقت و سرّ الهی و حامل امانت محفوظه خدای متعال برای همه اولیا و خاصان و عامه مؤمنین و صالحان عالم است. انسانی است که وارث همه انوار هدایت و وارث کتب

آسمانی و وارث خیرات و کمالات و عنایاتی است که خدای متعال به همه انبیا و اولیا و معصومین علیهم السلام، به‌ویژه چهارده معصوم علیهم السلام عنایت کرده است. حقیقت اسرار قرآن و اسرار وجودی معصومین علیهم السلام، در آن وجود مقدس به ودیعت گذاشته شده است. او ظرف نزول همه آیات قرآنی و ظرف تحقق حقیقت شب‌قدر و لیلۀ قدر الهی برای همه اولیاست. با تجلی ایشان در مثل امروز (نیمه شعبان) به عالم دنیا همه درهای غیب یکجا به‌روی همه اولیاء خدا گشوده شده است.^۱

نسبت به دورۀ ظهور حضرت، وعده‌های فراوانی داده شده است، مثل اینکه در دورۀ ظهور حضرت، حتماً رفاه در عالی‌ترین سطحش تحقق پیدا خواهد کرد؛ یا مثلاً امنیت روانی و اجتماعی در بالاترین سطح، برای بشر محقق خواهد شد و انسان‌ها و جوامع از ناحیه همدیگر تهدید نخواهند شد و همه روابط، به انس و محبت و ایثار و فداکاری تبدیل خواهد شد؛ یا مثلاً «مسابقۀ بر سر دنیا» به «رقابت در مسیر قرب» و «فداکاری در دنیا برای همدیگر» تبدیل می‌شود؛ و بر محور همه اینها و در سایه این رفاه و امنیت، عدل محقق خواهد شد.^۲

همه اینها درست است ولی درکی که ما از این مفاهیم داریم، درک نسبی است؛ یعنی حتی تمدن‌های مادی هم نسبت به جامعه موعود خودشان، وعده به رفاه و امنیت و عدالت می‌دهند. ما باید توجه کنیم که این رفاه و امنیت و عدالت با آن رفاه و امنیت و عدالت متفاوت است. آنچه در عصر ظهور اتفاق می‌افتد، معنای خاصی از عدالت است که گم‌شده همه انبیا و اولیا الهی علیهم السلام بوده است. این عدالت، آن عدالت اقتصادی نیست که مثلاً در مکتب‌های مادی و امثال آن، وعده داده می‌شود؛ چیزی فراتر از آنهاست.

۱. ظهور کامل دین اسلام و تحقق حیات طیبه

برای اینکه بتوانم مقداری توضیح بدهم که چه اتفاقی می‌افتد، با توجه به آیات، مطلبی را تقدیم می‌کنم که از اصلی‌ترین اتفاقات عصر ظهور است؛ بعد همان معنا را - ان شاء الله - بسط می‌دهم.

۱. [استنادات مربوط به این بند در جلسه قبل آمده است.]

۲. برای نمونه: «ذَكَرَ السَّيِّدُ ابْنُ طَاوُسٍ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ فِي كِتَابِ سَعْدِ السُّعُودِ... وَ أَلْفِي فِي تِلْكَ الرَّمَانِ الْأَمَانَةِ عَلَى الْأَرْضِ فَلَا يَصْرُ شَيْءٌ شَيْئاً وَلَا يَخَافُ شَيْءٌ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ تَكُونُ الْهَوَامُّ وَالْمَوَاشِي بَيْنَ النَّاسِ فَلَا يُؤْذِي بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ أَنْزِعُ حِمَةً كُلِّ ذِي حِمَةٍ مِنَ الْهَوَامِّ وَ غَيْرِهَا وَ أَذْهَبُ سَمَّ كُلِّ مَا يَلْدَغُ وَ أَنْزِلُ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ تَزْهَرُ الْأَرْضُ بِحُسْنِ بَنَاتِهَا وَ تُخْرِجُ كُلَّ ثِمَارِهَا وَ أَنْوَاعَ طَيْبِهَا وَ أَلْفِي الرَّأْفَةَ وَ الرَّحْمَةَ بَيْنَهُمْ فَيَتَوَاسَوْنَ وَ يَقْسِمُونَ بِالسُّوِيَةِ فَيَسْتَعْنِي الْفَقِيرُ وَ لَا يَغْلُو بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ يَرْحَمُ الْكَبِيرُ الصَّغِيرَ وَ يُوقِّرُ الصَّغِيرُ الْكَبِيرَ وَ يَدِينُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَغْلِبُونَ وَ يَحْكُمُونَ»؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۴ - ۳۸۵. رجوع شود به: همان، ص ۳۰۹، «باب سیره و أخلاقه و عدد أصحابه و خصائص زمانه و أحوال أصحابه صلوات الله عليه و على آباءه».

خدای متعال در قرآن، می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ﴾^۱ او (خداوند) رسول خودش را یعنی آن کسی که صاحب مقام رسالت نسبت به همه عوالم بود، فرستاد، همراه با دو چیز. ﴿بِالْهُدَى﴾، یکی هدایت خاصی است که خدای متعال به این نبی اکرم ﷺ عنایت کرده است؛ یعنی حقیقت انوار قرآن را که همه مراتب هدایت در آن وجود دارد، به این وجود مقدس عنایت کرده و ایشان را با این قرآن و هدایت خاص خودش همراه کرده است. همچنین ﴿وَدِينِ الْحَقِّ﴾ او را همراه با دین حق فرستاد. این رسالت هم غایتی داشت: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ این دین، حتماً ظهور فراگیر پیدا می‌کند و در این ظهور فراگیر، بر همه ادیان غلبه می‌کند، به‌طوری که همه ادیان، در شعاع نور او محو خواهند شد. ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ ولو آنها که موحد نیستند مایل نباشند چنین اتفاقی بیفتد. مشیت الهی به این امر، تعلق گرفته است.

پس عصر ظهور، عصری است که خدای متعال وعده آن را به نبی اکرم ﷺ داده است. گاهی ما خیال می‌کنیم جامعه موعود، جامعه است که فقط به ما وعده داده شده است. نه اینکه به ما وعده داده نشده و موعود ما نیست، بلکه وعده به نبی اکرم ﷺ داده شده است. توجه داشته باشید وعده‌ای که خدا می‌دهد، متناسب با ظرفیت کسی است که به او وعده می‌دهد. ممکن است شما به یک کودک هم وعده بدهید؛ به بازیچه‌ها وعده‌اش می‌دهید؛ سرشار و سرخوش هم می‌شود اگر شما به او وعده بازیچه بدهید. ولی یک انسان کامل را که دیگر نمی‌شود با بازیچه‌ها دلخوش کرد. آن انسانی که خدا دارد به او وعده می‌دهد که اتفاقی در پایان تاریخ می‌افتد، انسانی است که اکمل همه انسان‌هاست، انسانی است که اگر همه عوالم را در دست او بگذارید، خوشحال نمی‌شود، همه عوالم را از او بگیرید، رنجی نمی‌برد.

زهدی که دین اسلام برای ما مؤمنین عادی تعریف می‌کند همین است: ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۲، نسبت به آنچه که از شما فوت می‌شود، تأسف نخورید و نسبت به آنچه که به شما می‌رسد، خوشحال نشوید.^۳ امیرالمؤمنین در توصیف زاهد فرمود: «فَقَدْ خَرَجْتَ الْأَحْزَانُ وَالْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ»؛ همه خوشی‌ها و غصه‌های دنیا از دلش بیرون رفته است. «فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا»؛ اگر همه دنیا گیرش بیاید، خوشحال نمی‌شود. «وَلَا يَأْسَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَاتَهُ»؛ اگر دنیا از دستش برود، نگران

۱. ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛ سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

۲. ﴿لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ﴾؛ سوره حدید، آیه ۲۳.

۳. در روایات متعدد، زهد را به این آیه شریفه معنا کرده‌اند: رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۰۹، «باب الزهد و درجاته».

نیست. «فَهُوَ مُسْتَرِيحٌ»؛ به راحتی این وادی رسیده و فراغ پیدا کرده است.^۱ اگر ما می‌توانیم در قدم اول سیر با نبی اکرم ﷺ به این زهد برسیم، خود او که همه درجات زهد و یقین و رضا را در بالاترین مراتبش طی کرده،^۲ اسیر این چیزها نیست.

پس وعده‌ای که به او می‌دهند، باید یک وعده خاصی باشد که او هم در انتظار تحقق آن وعده است. آن وعده‌ای که خدا به حضرت می‌دهد این است که هدایتی که خدا با او فرستاده محقق شود. حضرت، مشتاق بود این انوار هدایت ظهور پیدا کند و همه انسان‌ها بهره‌مند شوند. وعده خداست که این دینی که به پیامبرش ﷺ عنایت کرده، ظاهر شود و از غیبت و حجاب بیرون آید. از دعاهایی که برای امام زمان ﷺ نقل شده هم استفاده می‌شود که اصلاً دین اسلام هنوز ظاهر نشده است؛ یعنی آن دینی که خدا به نبی اکرم ﷺ عنایت کرده، آن نور هدایتی که خدا به ایشان عطا کرده، آن ولایت خاصی که خدا نسبت به ایشان اعمال کرده و بناست از طریق ایشان در عالم انسانی جاری شود و انسان‌ها به هدایت و نور و حیات طیبه برسند، هنوز ظهور نکرده است. وقتی هم حضرت ظهور پیدا می‌کنند، براساس ادعیه که نقل شده اول باید بساط پرچمداران باطل که حجاب ظلمانی عالم هستند، جمع شود؛ «وَ أَقْصِمُ بِهِ جَبَابَةَ الْكُفْرَةِ وَ أَقْتُلُ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ». بعد هم دنباله‌روهای آنها که دل از آنها نمی‌کنند، بساطشان جمع می‌شود. وقتی حجاب ظلمت برداشته شد، آن وقت «وَ اَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا» زمین، مالا مال از عدل می‌شود «وَ أَظْهَرُ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ» و دین نبی اکرم ﷺ ظاهر می‌شود.^۳

باید حجاب ظلمات - که در آیه ظلمات از آن سخن گفته شده^۴ - برود تا مشکات نور الهی، یعنی قلب

۱. «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع)... فَأَمَّا الرَّاهِدُ فَقَدْ خَرَجَتْ الْأَحْزَانُ وَ الْأَفْرَاحُ مِنْ قَلْبِهِ فَلَا يَفْرَحُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا وَ لَا يَأْسَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا فَإِنَّهُ فَهُوَ مُسْتَرِيحٌ...»؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۵۶.

۲. اشاره به این حدیث شریف: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ هَاشِمٍ بْنِ الْبَرِيدِ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ (ع) عَنِ الرَّهْدِ فَقَالَ: عَشْرَةُ أَشْيَاءَ فَأَعْلَى دَرَجَةِ الرَّهْدِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْوَرَعِ أَدْنَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ وَ أَعْلَى دَرَجَةِ الْيَقِينِ أَدْنَى دَرَجَةِ الرِّضَا أَلَا وَ إِنَّ الرَّهْدَ فِي آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَ لَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳. «وَ أَقْصِمُ بِهِ جَبَابَةَ الْكُفْرَةِ وَ أَقْتُلُ بِهِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنَافِقِينَ وَ جَمِيعَ الْمُلْحِدِينَ حَيْثُ كَانُوا وَ أَتَيْنَ كَانُوا مِنْ مَسَارِقِ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبِهَا وَ بَرِّهَا وَ بَحْرِهَا وَ اَمْلَأُ بِهِ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ أَظْهَرُ بِهِ دِينَ نَبِيِّكَ»؛ مصباح المتعجل، ج ۱، ص ۴۰۶.

۴. «أَوْ كُظُلُمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»؛ سوره نور، آیه ۴۰. در روایت صالح بن سهل از امام صادق (ع) در تفسیر این آیه آمده: «قُلْتُ «أَوْ كُظُلُمَاتٍ» قَالَ الْأَوَّلُ وَ صَاحِبُهُ «يَغْشَاهُ مَوْجٌ» الثَّالِثُ «مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ» ظُلُمَاتُ الثَّانِي «بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» مُعَاوِيَةُ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَتْلُ نَبِيِّ أُمِّيَّةٍ «إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ» الْمُؤْمِنُ فِي ظُلْمَةٍ فَتَسْتَبْهِمُ «لَمْ يَكُنْ يَرَاهَا»...؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۹۵.

نبی اکرم ﷺ و دین حضرت^۱ در عالم تجلی کند. خدای متعال در آیه نور^۲ از مشکات نوری صحبت می کند که در آن، چراغ هدایت برافروخته است. توحید صدوق و کتاب های دیگر روایی ما نقل کرده اند که فرمود: قلب نبی اکرم ﷺ است که چراغ نبوت کلیه در او روشن شده است.^۳ این دین وقتی ظهور می کند که آن حجاب ظلمتی که در آیه ظلمات در سوره نور آمده ﴿ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ کنار برود. وقتی آن ظلمات رفت، آن وقت، حقیقت دین، ظاهر می شود؛ «وَ أَظْهَرُ بِهِ»؛ آن وقت معلوم می شود حضرت چه می گفتند، ما را به چه دعوت می کردند و چه خیری برایمان آورده بودند. آن وقت است که باطن شریعت و حقیقتی که به نبی اکرم ﷺ عنایت شده و حتی طریقتی اگر باشد، همه اینها به وسیله امام زمان ﷺ ظهور می کند.

پس آن جامعه موعود، موعود به نبی اکرم ﷺ است، موعود به همه انبیا ﷺ و صالحین است، یک چیز کودکانه نیست. ممکن است ما خیلی راحت، دلخوش شویم و یک جامعه آرمانی ساده هم ما را دلخوش کند ولی جامعه موعودی که نبی اکرم ﷺ را به او وعده می دهند، جامعه ای است که پیداست دارای چه کمالاتی است. در آن جامعه، آنچه ظهور می کند، حقیقت هدایت و قرآنی است که به نبی اکرم ﷺ عنایت شده، حقیقت دینی است که به ایشان عطا شده است.

۱. «عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَالشَّمْسُ وَ ضُحَاهَا﴾ قَالَ الشَّمْسُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بِهِ أَوْضَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِلنَّاسِ دِينَهُمْ قَالَ قُلْتُ ﴿الْقَمَرُ إِذَا تَلَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ تَلَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ نَفَثَ بِالْعِلْمِ نَفْثًا قَالَ قُلْتُ ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ ذَاكَ أئِمَّةُ الْجَوْرِ الَّذِينَ اسْتَبَدُّوا بِالْأَمْرِ دُونَ آلِ الرَّسُولِ ﷺ وَ جَلَسُوا مَجْلِسًا كَانَ آلُ الرَّسُولِ أَوَّلَى بِهِ مِنْهُمْ فَغَشَوْا دِينَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الْجَوْرِ فَحَكَى اللَّهُ فَعَلَهُمْ فَقَالَ ﴿وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا﴾ قَالَ قُلْتُ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾ قَالَ ذَلِكِ الْإِمَامُ مِنْ ذُرِّيَةِ فَاطِمَةَ ﷺ يُسْأَلُ عَنْ دِينِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَيَجْلِبِي لِمَنْ سَأَلَهُ فَحَكَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَوْلَهُ فَقَالَ ﴿وَالنَّهَارُ إِذَا جَلَّاهَا﴾؛ الكافي، ج ۸، ص ۵۰ و بانندی اختلاف در تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۴.

۲. اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارُ نُورٍ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ : سوره نور، آیه ۳۵.

۳. «عَنِ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ﷺ: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. قَالَ قُلْتُ ﴿مِثْلُ نُورِهِ﴾ قَالَ مُحَمَّدٌ ﷺ. قُلْتُ ﴿كَمِشْكَاةٍ﴾ قَالَ صَدَّرَ مُحَمَّدٌ ﷺ. قَالَ قُلْتُ ﴿فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾ قَالَ فِيهِ نُورُ الْعِلْمِ يَعْنِي النَّبُوَّةَ...؛ التوحید، ص ۱۵۷. در خطبه امیر مؤمنان ﷺ آمده: «ثُمَّ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَضَعَ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ عِنْدَهُ عِنْدَ الْوَصِيِّ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾ يَقُولُ أَنَا هَادِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ الْعِلْمِ الَّذِي أَعْطَيْتُهُ وَ هُوَ نُورِي الَّذِي يُهْتَدَى بِهِ مِثْلُ الْمِشْكَاةِ فِيهَا الْمِصْبَاحُ فَالْمِشْكَاةُ قَلْبُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ الْمِصْبَاحُ النَّورُ الَّذِي فِيهِ الْعِلْمُ وَ قَوْلُهُ ﴿الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ يَقُولُ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَقْبِضَكَ فَاجْعَلِ الَّذِي عِنْدَكَ عِنْدَ الْوَصِيِّ كَمَا يُجْعَلُ الْمِصْبَاحُ فِي الزُّجَاجَةِ»؛ الكافي، ج ۸، ص ۳۷۹.

- ظهور دین با تجلی نور ولایت امام

آن دین هم می‌دانید چیست. آن دین نسبت به نبی اکرم است! باطن دین، جریان ولایت خدای متعال و سرپرستی خاص اوست.^۱ آن انوار هدایت الهی است که بر قلب نبی اکرم جاری شده و ایشان را به مقامات توحید رسانده است. آن ندای دعوت الهی است که در قلب نبی اکرم طنین افکنده و وجود ایشان را به سمت خدا برده است. بعد نازل آن ولایت به وسیله نبی اکرم در عالم انبیا و اولیا و در مرتبه بعد در عالم مؤمنین و صلحا جاری شده است. آن چیزی که در عصر ظهور اتفاق می‌افتد، این است. آن دینی که خدا به نبی اکرم عنایت کرده، به وسیله خلیفه تام حضرت حقیقتاً تجلی می‌کند. این تجلی، تجلی ولایت خود امام عصر است. آن غیب ولایت، آشکار می‌شود. شاید اصلاً معنای اصلی ظهور هم همین است. حقیقت ولایتی که مردم از آن محجوب بودند، از حجاب بیرون می‌آید و جاری می‌شود و همه حیات بشر نورانی به نور ولایت امام می‌شود.

لذا آیه ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾^۲ که ظاهرش درباره قیامت است، در روایات به عصر ظهور تفسیر شده است.^۳ خدای متعال می‌فرماید: «زمین با نور ربش نورانی می‌شود»، فرمود: «مقصود، دوره ظهور امام است». حضرت، نورالله و نور رب هستند و با این نور، همه عوالم، نورانی می‌شود، به طوری که مردم از نور ماه و خورشید مستغنی می‌شوند. این نکته عجیبی است در روایات آمده است. لذا بعضی‌ها از

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَاللَّهُ مِمَّنْ نُورُهُ﴾ قَالَ: وَاللَّهُ مِمَّنْ الْإِمَامَةُ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَاقْمُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَالنُّورُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولُهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيهِ وَ الْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَاللَّهُ مِمَّنْ نُورُهُ﴾ وَلَايَةَ الْقَائِمِ ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

۲. وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ؛ سورة زمر، آیه ۶۹.

۳. «حَدَّثَنَا الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ قَالَ رَبُّ الْأَرْضِ يَعْنِي إِمَامُ الْأَرْضِ، قُلْتُ: فَإِذَا خَرَجَ يَكُونُ مَاذَا؟ قَالَ إِذَا يَسْتَعْنِي النَّاسُ عَنْ ضَوْءِ الشَّمْسِ وَنُورِ الْقَمَرِ وَيَجْتَزُونَ بِنُورِ الْإِمَامِ؛ تفسير القمی، ج ۲، ص ۲۵۳. «عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ ﴿أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ وَاسْتَعْنَى النَّاسُ وَيَمْرُؤُ الرَّجُلُ فِي مَلِكِهِ حَتَّى يُولَدَ لَهُ أَلْفُ ذَكَرٍ لَا يُولَدُ فِيهِمْ أَثَى وَيَمْنَى فِي ظَهْرِ الْكُوفَةِ مَسْجِدٌ لَهُ أَلْفُ بَابٍ وَتَصِلُ بُيُوتُ الْكُوفَةِ بِنَهْرِ كَرْبَلَاءَ وَبِالْحَبِيرَةِ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى بَغْلَةٍ سَفَوَاءَ يُرِيدُ الْجُمُعَةَ فَلَا يَدْرِكُهَا؛ الغيبة (للطوسي)، ص ۴۶۸.

همین روایت و بعضی قرائن دیگر استفاده کرده‌اند که در آن عصر اصلاً تحولاتی حقیقی در عالم اتفاق می‌افتد؛ یعنی تجلی ولایت حضرت، عالم طبیعت را هم به شدت دگرگون خواهد کرد. عالم حیوانات، نباتات، جمادات، وارد فضای دیگری خواهند شد. من ساده می‌گویم: وقتی مؤمن نماز می‌خواند، آن غذایی که خورده، از مجرای اراده‌اش عبور می‌کند، وارد عالم نور می‌شود. شما چه کردید که این طعام عوض شد؟ این غذایی که شما خوردید، نور نماز شب نبود، نور مناجات نبود ولی شما آن را به انوار عالم ملکوت تبدیل کردید. یک امر طبیعی بود ولی از طریق اراده شما نورانی شد. حالا تصور کنید که اگر اراده حضرت در عالم تجلی کند، چه اتفاقی می‌افتد و چه سیری در عالم انوار اتفاق می‌افتد! لذا تلقی من این است وقتی حضرت ظهور می‌کند، آن حقیقت انوار هدایت و یقین و ایمان جاری می‌شود و همه مؤمنین، اهل مشاهده عالم ملکوت می‌شوند و درهای ملکوت به رویشان باز می‌شود.^۱

پس درک ما از جامعه آرمانی، متناسب با درک ما از ولی و خودمان است. اگر ما خیال کنیم که فقط در حدّ غریزه خلق شده‌ایم و وقتی غرایزمان تأمین شد، همه نیازهایمان برآورده شده است، طبیعتاً جامعه آرمانی‌مان هم همین خواهد بود. رهبری و ولایتی هم که برای رساندن ما به آن جامعه لازم است، ولایت امام زمان علیه السلام نیست؛ لازم نیست این شخصیت با عظمت بیایند تا آن جامعه حاصل شود؛ به تعبیر دیگر، یک دامپروری مدرن، نیاز به ولایت امام زمان علیه السلام، با آن همه وسعت، ندارد؛ آن ولایت، برای کار بزرگتری است.

لذا اشاره کردیم که آن جامعه آرمانی، جامعه‌ای است که خدای متعال وعده‌اش را به شخصیتی مثل نبی اکرم صلی الله علیه و آله داده است که همه کائنات، در کف ایشان هست و آمدوشد کائنات، ایشان را خوشحال یا غصه‌دار نمی‌کند؛ ببینید چه جامعه موعودی است!

– نورانی شدن روابط اجتماعی بر محور امام

جامعه‌ای است که در آن، دین الهی در عالم تجلی می‌کند، دینی که خدا به نبی اکرم صلی الله علیه و آله عنایت کرده،

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمًا وَصَّعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بَهَا عُقُولَهُمْ وَ كَمَلَتْ بِهِ أَخْلَامَهُمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵. «وَعَنْهُ عليه السلام كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْقَائِمِ عليه السلام وَأَصْحَابِهِ فِي نَجْفِ الْكُوفَةِ كَأَنَّ عَلَى رُءُوسِهِمُ الطَّيْرَ فَبِتِ أَرْوَاحُهُمْ وَ خَلَقَتْ يَتَاهُمُ مُتَكَيِّنِينَ قِسْمَهُمْ قَدْ أَثَرَ السُّجُودَ بِجَاهِهِمْ لِيُوثَّ بِالنَّهَارِ رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ يُعْطَى الرَّجُلُ مِنْهُمْ قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ يُعْطِيهِمْ صَاحِبُهُمُ التَّوَسُّمَ لَا يَقْتُلُ أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا كَافِرًا أَوْ مُتَافِقًا فَقَدْ وَصَفَهُمُ اللَّهُ بِالتَّوَسُّمِ فِي كِتَابِهِ ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ﴾؛ منتخب الأنوار المصنفة في ذكر القائم الحجة عليه السلام، ص ۱۹۵. (بحار هم با کمی تغییر از همین منبع نقل کرده ظاهراً).

دینی که همان ولایت خدای متعال است و تنزلش می‌شود ولایت نبی اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ. خدای متعال می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾؛ در کافی شریف است که فرمود: دین حق، همان ولایت امیرالمؤمنین ﷺ است.^۱ دوم، هدی است. آن حقیقت هدایت قرآنی که همان چراغی است که خدا در شبستان وجود نبی اکرم ﷺ روشن کرده، تجلی می‌کند و همه قلوب روشن می‌شوند.

از این جالب‌تر این است که انسان‌ها به‌صورت جزایر مستقل، نورانی نمی‌شوند و ولایت ولی‌الله را جدا جدا درک نمی‌کنند، بلکه همین‌طور که در مدنیت مادی، همدلی و همفکری و همکاری بر محور آرمان‌های مادی اتفاق می‌افتد و قلوب، حول ولات جور و اولیاء طاغوت، همدل و همفکر می‌شوند و همکاری می‌کنند و درواقع پرستش اجتماعی دنیا شکل می‌گیرد، در عصر ظهور هم جامعه بر محور ولی-خدا شکل می‌گیرد؛ یعنی همدلی و همفکری و همکاری بر محور تعلق به ولی‌خدا و محبت او شکل می‌گیرد و ولایت حضرت، در روابط اجتماعی ظهور می‌کند. اخلاق اجتماعی، الهی و نورانی می‌شود. تفکرات اجتماعی و علم و تکنولوژی، شکل نورانی خودشان را پیدا می‌کنند. در جامعه آرمانی حضرت، آنچه که اتفاق می‌افتد این است که جریان ولایت حق و نور، جریان ایمان و هدایت، و درواقع حقیقت ولایت امام عصر ﷺ که همان ولایت خدای متعال است، در باطن حیات فردی و اجتماعی ظهور می‌کند؛ یعنی جامعه، روابط اجتماعی‌اش، ساختارهای اجتماعی‌اش، مناسباتش، تلقی‌اش، عقلانیتش و حتی ایمان اجتماعی‌اش بر محور ولایت ولی‌خدا شکل می‌گیرد و همه رابطه‌های اجتماعی از بستر ارتباط با ولی‌خدا عبور می‌کند و نورانی می‌شود.

هرگاه روابط ما با همدیگر، از بستر نفسانیات عبور کند، رابطه ماضلمانی است و در آن فداکاری و ایثار نیست؛ حتماً می‌خواهیم دیگری را قربانی خودمان کنیم. ولی اگر رابطه ما با همدیگر از بستر ارتباط با خدای متعال و ولی‌مان عبور کند، رابطه فداکاری و ایثار می‌شود؛ یعنی من به‌خاطر ولی‌ام به شما تعلق خاطر پیدا می‌کنم و دیگر هیچ‌گاه شما را قربانی خودم نخواهم کرد؛ بالعکس سعی می‌کنم خودم را فدا کنم. این همانی است که در روایات آمده است: به حضرت عرض کرد: «آقا! ما آماده‌ایم؛ شما خیلی

۱. «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقُضَيْلِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ قَالَ: يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَفْوَاهِهِمْ. قُلْتُ: ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ﴾ قَالَ: وَاللَّهُ مَتِّمٌ الْإِمَامَةَ، لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَأَلْتُهُ هُوَ الْإِمَامُ. قُلْتُ: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾ قَالَ: هُوَ الَّذِي أَمَرَ رَسُولَهُ بِالْوَلَايَةِ لَوْصِيهِ وَالْوَلَايَةُ هِيَ دِينُ الْحَقِّ. قُلْتُ: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ قَالَ: يُظْهِرُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ عِنْدَ قِيَامِ الْقَائِمِ. يَقُولُ اللَّهُ ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ﴾ وَلَايَةُ الْقَائِمِ ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ الكافي، ج ۱، ص ۴۳۲.

لشکر دارید». فرمود: «آیا شما در عالم محبت ما دست در جیب همدیگر می‌کنید؟» گفت: «نه!» فرمود: «شما که جمع‌المال نیستید - یعنی مال‌تان را به‌خاطر ما در اختیار همدیگر قرار نمی‌دهید - جان‌تان را به‌طریق‌اولی از ما دریغ می‌کنید».^۱ این می‌شود جامعه‌ای که حول محور ولی‌خدا قرار می‌گیرد؛ همه هرچه دارند برای ولی‌شان در طَبَق اخلاص می‌گذارند؛ روابط می‌شود روابط محبت و ایثار. توضیح این بماند. نمی‌خواهم اینجا «بسط این مطلب در مقابل دموکراسی» را بیان کنم.

آن جامعه آرمانی، جامعه‌ای است که در آن، حیات طیبیه پیدا می‌شود؛ یعنی کلمه روح که خود وجود مقدس امام علیه‌السلام است، در وجود انسان‌ها جاری می‌شود و آنها از مرتبه حیات نفسانی به حیات طیبیه الهی راه پیدا می‌کنند. می‌دانید ارواح، مختلف‌اند: روایات آمده است که در انبیاء، پنج روح است، در مؤمن، چهار روح و در کافر، یک روح.^۲ ارواح مؤمنین همگی شعاع کلمه روح‌اند^۳ و کلمه روح - به تعبیر روایات - خود امام علیه‌السلام است؛ فرمود: «فَتَحْنُ رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ».^۴ در آن جامعه، کلمه روح، در وجود مؤمن و در جامعه مؤمنین تجلی می‌کند؛ لذا حضرت در مورد این آیه: ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾،^۵ خدای متعال زمین را بعد از مرگش دوباره زنده می‌کند، فرمود: «يَغْنِي بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا». اینکه می‌فرماید: «زمین را بعد از مرگ زنده می‌کند» معنایش این است که اگر اهل زمین مردند، زمین هم مرده است. زمین به منزله پیکر انسان‌ها است؛ اگر روح‌ها بمیرند، زمین هم می‌میرد. بعد فرمود: «وَ الْكَافِرُ

۱. «عَنْ بَرِيْدٍ الْعَجَلِي قَالَ: قِيلَ لِأَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه‌السلام: إِنَّ أَصْحَابَنَا بِالْكَوْفَةِ جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ فَلَوْ أَمَرْتَهُمْ لَأَطَاعُوكَ وَ اتَّبَعُوكَ. فَقَالَ: يَجِيءُ أَحَدُهُمْ إِلَى كَيْسٍ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ مِنْهُ حَاجَتَهُ؟ فَقَالَ: لَا. قَالَ: فَهُمْ بِدِمَائِهِمْ أَبْخُلُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ النَّاسَ فِي هُدًى تَاكْحَهُمْ [تَاكْحُهُمْ] وَ تَوَارِثَهُمْ [تَوَارِثُهُمْ] وَ يَقِيمُ [يَقِيمُ] عَلَيْهِمُ الْحُدُودَ وَ تَوْدِي [تَوْدِي] أَمَانَاتِهِمْ حَتَّى إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَتِ الْمُرَائِلَةُ وَ يَأْتِي الرَّجُلُ إِلَى كَيْسٍ أَخِيهِ فَيَأْخُذُ حَاجَتَهُ لَا يَمْنَعُهُ»؛ الاختصاص، ص ۲۴.

۲. رجوع شود به: الکافی، ج ۱، ص ۲۷۱، «بَابُ فِيهِ ذِكْرُ الْأَرْوَاحِ الَّتِي فِي الْأَنْبِيَاءِ علیهم‌السلام»؛ بصائر الدرجات، ص ۴۴۵. «باب ما جعل الله في الأنبياء و الأوصياء و المؤمنين و سائر الناس من الأرواح و أنه فضل الأنبياء و الأئمة من آل محمد بروح القدس و ذكر الأرواح الخمس»؛ بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۴۷، «باب الأرواح التي فيهم و أنهم مؤيدون بروح القدس».

۳. «عَنْ أَبِي بصير قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ كَالْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِنْ اسْتَكَى شَيْئًا مِنْهُ وَجَدَ أَلَمَ ذَلِكَ فِي سَائِرِ جَسَدِهِ وَ أَزْوَاحُهُمَا مِنْ رُوحٍ وَاحِدَةٍ وَ إِنَّ رُوحَ الْمُؤْمِنِ لَأَشَدُّ اتِّصَالًا بِرُوحِ اللَّهِ مِنْ اتِّصَالِ شُعَاعِ الشَّمْسِ بِهَا»؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۶۶.

۴. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَدٌ وَاحِدٌ، تَقَرَّدَ فِي وَحْدَانِيَّتِهِ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ نُورًا، ثُمَّ خَلَقَ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ مُحَمَّدًا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَ خَلَقَنِي وَ ذُرِّيَّتِي، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِكَلِمَةٍ فَصَارَتْ رُوحًا فَأَسْكَنَهُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الثُّورِ وَ أَسْكَنَهُ فِي أَبْدَانِنَا، فَتَحْنُ رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَاتُهُ، فَبِنَا احْتِجَّ عَلَى خَلْقِهِ...»؛ مختصر البصائر، ص ۱۳۰.

۵. ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَخِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ بَيَّنَّا لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾؛ سوره حدید، آیه ۱۷.

میت کافر اصلاً زنده نیست.^۱ لذا مردم وقتی از ایمان و ولایت حقه جدا می شوند، هم خودشان می میرند و هم زمین می میرد. وقتی حضرت جلوه می کنند، اول کلمه روح در حقیقت باطن انسان ها جاری می شود. بعد طبیعت که مسخر انسان هاست، به حیات طیبه انسان ها زنده می شود.

بنابراین آنچه اتفاق می افتد، چنین اتفاقات عظیمی است. اگر امنیت پیدا می شود، امنیت فراگیر است و البته آن هم امنیت ایمان است. شما ساختارهای الانِ امنیتی جهان را ببینید. آنها هم ایجاد امنیت می کنند ولی به نفع کفر، نه به نفع ایمان. در آن عصر، امنیت برای عبودیت و بندگی خدای متعال ایجاد می شود. یعنی دائماً ضریب امنیت مؤمنین بالاتر می رود. آن موقع، غیرمؤمنین دیگر، جامعه به هم پیوسته ای نخواهند داشت؛ ولایتی نخواهند داشت. ممکن است به صورت جزایر مستقلی در درون جامعه ایمان بدون فضای امن باطنی، زندگی کنند ولی امنیت باطنی از آنها برداشته می شود. حالا این را باید توضیح داد. این به معنای جریان ظلم هم نیست. توضیح این، در جای خودش. بنابراین همه چیزهایی که محقق می شود - امنیت، رفاه و تمکن در زمین - مقدمه بسط توحید است.

- ارتقاء تمنیات و نیازهای انسانی با تجلی نور امام

یکی دیگر از اتفاقاتی که در آن عصر می افتد این است که اولاً برخی می پرسند وقتی حضرت ظهور می کنند، در مورد نیازهای ما به خواسته خودشان عمل می کنند یا خواسته ما؟ به هیچ کدام. حضرت به خواست خدا عمل می کنند. این، نکته اول. نکته دوم این است که حضرت «بلوغ در نیاز» برای ما ایجاد می کنند.

دیدید نیاز کودک، به بازیچه است. وقتی بالغ می شود، خدای متعال طبیعتاً نیازهایش را ارتقا می بخشد، بازیچه ها از چشم و دلش می افتند و دیگر حاضر نیست برای آنها صلح کند، جنگ کند، شوخی کند، خوشحال شود، غصه خورد. یک دنیای دیگری برایش مطرح می شود. وقتی ولایت حضرت تجلی می کند، ارتقاء خواسته پیدا می شود.

اگر ولایت حضرت در قلبی تجلی کرد، از بهشت هم عبور می کند. خدای متعال در آن مهمانی که همسر عزیز مصر برای زنان تشکیل داده بود به جناب یوسف علیه السلام یک جلوه داد تا حجت را برای دیگران در آینده تاریخ تمام کند. قرآن می فرماید: همین که یوسف وارد شد، گفتند: ﴿مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ

۱. «عَنْ سَلَامِ بْنِ الْمُسْتَبِيرِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ قَالَ يُحْيِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْقَائِمِ عليه السلام بَعْدَ مَوْتِهَا [يُحْيِي] بِمَوْتِهَا كُفْرَ أَهْلِهَا وَ الْكَافِرِ مَيِّتٌ»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۶۸.

کریم» این که بشر نیست! دست‌هایشان را قطع کردند؛ ﴿قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ﴾^۱، نه «جَرَحْنَ». این فقط یک جلوه کوچک بود. اگر حقیقت ولایت برای کسی جلوه کند، از بهشت هم عبور می‌کند.

تلقی من این است که اصحاب سیدالشهدا وقتی امتحان‌شان را شب عاشورا پس دادند و پایدار ایستادند، آنچه حضرت به آنها عنایت کرد، تجلی باطنی خودش بود. اینکه گفته می‌شود حضرت به آنها درجات بهشتی آنها را نشان داد و به‌همین خاطر برای رفتن، بی‌قرار شده بودند،^۲ درواقع حضرت، درجات خودش را به آنها نشان داده بود. در روایات دارد درجات بهشت از نور سیدالشهدا ﷺ آفریده شده است.^۳

بنابراین اگر حقیقت ولایت تجلی کرد، مردم خواسته‌هایشان عوض می‌شود؛ به‌تعبیردیگر وقتی مردم به بلوغ ایمان می‌رسند، دیگر خواسته‌ای ندارند. همان‌طور که خود امام معصوم ﷺ در مقابل خواست خدا هیچ خواستی ندارد - لذا امام ﷺ می‌شود مجرای ولایت خدا - مؤمن کامل هم درمقابل خواست ولی‌خدا، خواستی ندارد؛ سلمان این‌طور بود؛ «جَعَلَ هَوَاهُ هَوَى عَلِيٍّ»^۴. این به‌معنای جبر نیست. این به‌معنای اینکه «خواست من در نظر گرفته نمی‌شود» نیست. «بلوغ خواست» ایجاد می‌شود. می‌رسد به اینجا که می‌فهمد خواست ولی من، از من بهتر است و لذا از خواست خودش به آن خواست بهتر عبور می‌کند. لذا به‌جای اینکه در او خواست خودش جاری شود - که در او محدودیت می‌آورد - انوار ولایت ولی‌اش و مشیت

۱. ﴿فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُكَّأً وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَتْ اخْرُجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْتهُنَّ أَكْزَبَهُنَّ وَقَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ﴾: سوره يوسف، آیه ۳۱.

۲. «عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ: كُنْتُ مَعَ أَبِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ صَبِيحَتُهَا فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ هَذَا اللَّيْلُ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يُرِيدُونَنِي وَ لَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَ سَعَةٍ فَقَالُوا لَا وَ اللَّهُ لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا قَالَ إِنَّكُمْ تَقْتُلُونَ غَدًا كَذَلِكَ لَا يَقِلُّ مِنْكُمْ رَجُلٌ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ ثُمَّ دَعَا وَ قَالَ لَهُمْ ازْعَمُوا رُءُوسَكُمْ وَ انظُرُوا فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَ مَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ وَ هُوَ يَقُولُ لَهُمْ هَذَا مَنَزِلُكَ يَا فَلَانُ وَ هَذَا قَصْرُكَ يَا فَلَانُ وَ هَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فَلَانُ فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرِّيحَ وَ السَّيْفَ بِصَدْرِهِ وَ وَجْهَهُ لِيَصِلَ إِلَى مَنَزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ»: الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۴۷.

۳. «...فَتَقَى نَوْرَ الْحُسَيْنِ فَحَلَقَ مِنْهُ الْجَنَانَ وَ الْحَوْرَ الْعَيْنِ وَ الْحُسَيْنَ وَ اللَّهُ أَجَلُ مِنَ الْجِنَانِ وَ الْحَوْرَ الْعَيْنِ...»: الفضائل (لابن شاذان القمي)، ص ۱۲۹.

۴. «عَنْ مَنْصُورٍ بَرْزَجٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ ﷺ: مَا أَكْثَرَ مَا أَسْمَعُ مِنْكَ يَا سَيِّدِي ذِكْرَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ! فَقَالَ: لَا تَقُلِ الْفَارِسِيِّ، وَ لَكِنْ قُلْ سَلْمَانَ الْمُحَمَّدِيِّ، أَ تَدْرِي مَا كَثَرَهُ ذِكْرِي لَهُ قُلْتُ: لَا. قَالَ: لِثَلَاثِ خِلَالٍ: أَحَدُهَا: إِثَارَةُ هَوَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ عَلَى هَوَى نَفْسِهِ، وَ الثَّانِيَةُ: حُبُّهُ لِلْفُقَرَاءِ وَ اخْتِيَارُهُ إِيَّاهُمْ عَلَى أَهْلِ الثَّرْوَةِ وَ الْعَدَدِ، وَ الثَّالِثَةُ: حُبُّهُ لِلْعِلْمِ وَ الْعُلَمَاءِ. إِنَّ سَلْمَانَ كَانَ عَبْدًا صَالِحًا حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾: الامالی (للطوسي)، ص ۱۳۳.

و ولایت او جاری می‌شود. مؤمن حامل ولایت امام علیه السلام می‌شود. عصر ظهور، این طور است. بلوغ عقول^۱ یعنی همین؛ یعنی تمنی انسان در آن عصر، تمنی فناء در آستان ولی خداست. او می‌خواهد ولی خدا سرپرستی اش کند؛ خواست دیگری ندارد.

بنابراین همه خواست‌ها، در خواست ولی خدا فانی می‌شود و خواست ولی خدا هم در خواست خدای متعال. بهشت هم همین‌طور است. در بهشت درجات هست^۲ ولی درجات خواست‌ها منحل در یک خواست است. لذا در بهشت ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ﴾^۳، هرچه بخواهند در اختیارشان است؛ چون خواست باطلی نیست. همه خواست‌ها حق است. عصر ظهور که تجلی قطعه‌ای از بهشت در عالم دنیا است، همین‌طور است. خواست هست، خواست‌ها هم محترم است اما همه خواست‌ها فانی در خواست ولی خداست.

۲. عدالت فراگیر و تحقق کمال جمعی

یکی دیگر از ویژگی‌های آن دوره مسئله عدالت است.^۴ عدالتی که حضرت می‌آورند، قطعاً عدالت اقتصادی هم هست. یعنی هیچ‌یک از زوایای زندگی بشر، تحت ظلمت جور باقی نمی‌ماند. بلکه نور عدالت حضرت، همه زوایای حیات را نورانی می‌کند. ولی چند نکته در باب عدالت، قابل توجه است. نکته اول اینکه خود مفهوم عدالت اقتصادی، یک مفهوم سیالی است. شما عدالت سوسیالیستی را با عدالت سرمایه‌داری مقایسه کنید. هر دو مدعی عدالت‌اند ولی هر کدام نوع خاصی از توزیع امکانات را عدالت به حساب می‌آورند. بنابراین عدالتی که عدالت اسلامی است، عدالتی که سایه ولایت ولی خدا در

۱. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: إِذَا قَامَ قَائِمًا وَصَّعَ اللَّهُ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُمْ وَكَمَلَتْ بِهِ أَخْلَاقَهُمْ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾؛ سوره انفال، آیه ۴. برای نمونه: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا تَقُولُوا جَنَّةً وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»؛ الزهد، ص ۹۹. «قال أمير المؤمنين عليه السلام في صفة الجنة: دَرَجَاتٌ مُتَفَاضِلَاتٌ وَ مَنَازِلٌ مُتَفَاوِتَاتٌ لَا يَنْقُطُ نَعِيمُهَا وَلَا يَطْعَنُ مُقِيمُهَا وَلَا يَهْرَمُ خَالِدُهَا وَلَا يَتَأَسَّ سَاكِنُهَا»؛ نهج البلاغة، خطبه ۸۵.

۳. ﴿جَنَّاتٌ عِدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴾؛ سوره نحل، آیه ۳۱. ﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ عَلَى رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا﴾؛ سوره فرقان، آیه ۱۶.

۴. «الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا»؛ تعبیری در وصف حضرت ولی عصر علیه السلام که در روایات متعدد و در ادعیه و زیارات مربوط به آن حضرت آمده است؛ برای نمونه: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۶۵، «باب ما ورد من إخبار الله وإخبار النبي صلى الله عليه وآله بالقائم عليه السلام من طرق الخاصة و العامة».

آن است، عدالتی که تجلی ولایت ولی خداست، نوع دیگری از توازن اقتصادی است.

نکته دوم اینکه عدالتی که حضرت می‌آورند، یک عدالت فراگیر است؛ یعنی این‌طور نیست که مثلاً فقط در توزیع ثروت، عدالت را می‌آورند؛ بلکه در توزیع قدرت، در توزیع اطلاع، یعنی در حوزه سیاست و فرهنگ هم عدالت را می‌آورند. ساختارهای جامعه مهدوی، ساختارهای توزیع عادلانه قدرت، اطلاع و ثروت است؛ و بالاتر در تولید قدرت و ثروت و اطلاع هم عدالت را می‌آورند؛ یعنی در جامعه قدرت تولید می‌شود، ثروت تولید می‌شود، اطلاع تولید می‌شود، بعد توزیع می‌شود و در نهایت مصرف می‌شود. یعنی جریان عدالت در «تولید و توزیع و مصرف اجتماعی» در حوزه «سیاست و فرهنگ و اقتصاد» یعنی در حوزه «قدرت، اطلاع و ثروت» اتفاق خواهد افتاد.

حالا اگر بخواهیم همه اینها را معنی کنیم و بفهمیم آن «نظام توازن اجتماعی» که پیدا می‌شود، چه نظام توازنی است، ابتدا باید عدل را تعریف کنیم. عدل چیست؟ آیا عدل این است که حقوق ذاتی اشیا را به آنها بدهیم؟

در یک کلمه، اشیا ذاتی ندارند که حقی داشته باشند. آنها شأنی ندارند. بلکه همه حقوق به فعل خدای متعال برمی‌گردد. همه موجودات عالم حق دارند ولی حقشان همان است که خدای متعال به آنها اعطا کرده. آن اعطایی که خدای متعال به آنها کرده - یعنی ظرفیتی که برای رشد در آنها گذاشته است - حقی است که خدا به آنها داده و هیچ موجود دیگری حق ندارد این حق را ضایع بکند؛ یعنی مثلاً شما حق ندارید حتی حق نباتات و جمادات را ضایع کنید. اینکه در روایات آمده است: «فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ»^۱، شما درباره چهارپایی که در اختیارتان است مسئول اید، برای این است که او حقی دارد. او ظرفیتی برای رشد داشته، شما نباید مانع آن ظرفیت شوید. تا چه رسد به حق انسان‌های دیگر، تا چه رسد به حق انسان نسبت به خودش.

پس اولاً پایگاه حق اعطای خدای متعال و فعل اوست که به هر موجودی ظرفیتی برای رشد داده است و به همان اندازه، حق کمال داده است.

ثانیاً آیا آن رشدی که خدای متعال ظرفیتش را به موجودات داده، آیا آن رشد به معنای رسیدن به رفاه و توسعه (توسعه‌ای که در غرب تعریف می‌شود یعنی توسعه پایدار) است یا رسیدن به قرب است؟ یکی از

۱. «اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّى عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبَهَائِمِ [وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَ لَا تَعْصُوهُ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ وَ إِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ]؛ نهج البلاغة، خطبه ۱۶۷.

مصوبات سازمان ملل - که حدوداً سال ۱۹۸۶ تصویب شده - حق توسعه است. این سندی است که حق توسعه را تقریباً محور همه حقوق قرار داده و همه حقوق به حق توسعه برمی‌گردد. آیا واقعاً حق، به معنای «توسعه» به مفهوم اصطلاحی آن است که در «فرهنگ توسعه» تعریف می‌شود؟ یا نه، حق، قرب و عبودیت است؟ یعنی آیا ظرفیت رشدی که خدای متعال به انسان داده این است که به توسعه مادی برسد یا به قرب و کمال برسد؟ آیا بستر تمدن دنیا باید بستر رسیدن به قرب باشد یا بستر رسیدن به لذت‌های مادی؟ یعنی پرستش دنیا اصل در کمال است یا پرستش خدای متعال؟ حق انسان، حق دنیاپرستی، شدت در میل به دنیا، شدت روانی به دنیا است یا شدت حب خداست؟

پس اولاً حق برای هر موجودی، اعطایی است که خدا می‌دهد. هیچ موجودی، حق ذاتی ندارد. حق اعطایی هم حق کمالی است که خدا در موجود قرار داده است، ظرفیتی است که در او گذاشته است. آیا آن ظرفیت، ظرفیت توسعه است یا ظرفیت قرب و تعالی است؟ ما می‌گوییم اصلی‌ترین حقی که به موجودات داده شده، حق عبودیت است، حق قرب است، حق تعالی است. به آنها اجازه داده‌اند در درجات قرب و عبودیت، شدت پیدا کنند، نه در درجات نفسانیات و کامجویی. حقی که خدا داده، این است.

سؤال سوم این است که آیا حقوقی که خدای متعال به موجودات، مثلاً به افراد انسان داده است، یک، آیا به صورت جزایر مستقل است؟ یعنی آیا هر موجودی، حقی جدا از دیگری دارد و ربطی به حقوق بقیه ندارد؟ دو، یا حقوق متضاد است؟ سه، یا هیچ کدام از اینها نیست؟ یعنی حق کمالی که به همه عالم داده است، یک نظام حقوق هماهنگ است؛ یعنی ظرفیت‌هایی در موجودات قرار داده است که اگر همه متناسب با ظرفیت خودشان عمل کنند، همه به کمال خودشان می‌رسند. نه تنها مزاحم کمال همدیگر نیستند بلکه مؤید کمال همدیگر هم هستند. مثال می‌زنم: خدای متعال به من و شما جسم داده و برای جسم‌مان هم حقی قائل است؛ این هم باید به کمال برسد. برای روح‌مان هم حقی قرار داده است. حق این دو، هماهنگ است؛ یعنی اگر جسم من که مسخر من است، در تبعیت از من کوتاهی نکند، (یک) و من هم در تصرف در او تخلف نکنم، یعنی وقتی تصرف می‌کنم، در مسیر بندگی خدا باشد (دو)، هم من به کمال می‌رسم، هم جسم. البته ظرفیت‌ها متفاوت است ولی خود ظرفیت‌ها در حال رشد هستند، ثابت نیستند.

خوب عنایت کنید! دست شما وقتی به کمال می‌رسد که در اختیار شما باشد. شما هم وقتی به کمال می‌رسید که این دست را داشته باشید. ولی به شرطی هردو به کمال می‌رسید که شما در تصرفاتان

الهی تصرف کنید، یعنی متناسب با کمال تان تصرف کنید. اگر شما متناسب با کمال تان تصرف کنید و این دست هم در اختیار شما قرار بگیرد، هم شما به کمال می‌رسید هم دست.

حالا اگر شما فرض کنید اراده‌هایی که خدا خلق کرده، نظام دارند و محور آنها نبی اکرم ﷺ است. همه عالم به عنوان پیکره نبی اکرم ﷺ است. اگر عالم در تبعیت از نبی اکرم ﷺ کوتاهی نکند و حضرت هم در تصرفی که در آنها می‌کنند الهی تصرف کنند - که همیشه الهی تصرف می‌کنند - هم عالم به کمال می‌رسد هم ولی خدا. پس کمال همه عالم در تبعیت از نبی اکرم ﷺ است. کمال همه عالم در این است که ولایت نبی اکرم ﷺ در آن جاری شود.

ساده‌تر مثال بزنم. این آبی که شما تناول می‌فرمایید، وقتی جذب عالم ملکوت می‌شود که قوه وجودی شما شود و شما با آن نافله شب بخوانید یا به مؤمنین احسان کنید یا عبادت دیگری کنید. کمال آن در عبور از بستر اراده شماست. خدای متعال کمال موجودات را متناقض قرار نداده؛ هماهنگ قرار داده است. کمال عده‌ای در «تبعیت از بالاترها» و «در اختیار آنها» بودن است. این طعام اگر از اراده شما عبور کند، به کمال می‌رسد، به نور عالم ملکوت تبدیل می‌شود. ما هم اگر از بستر اراده ولی‌مان عبور کنیم، وارد عالم انوار می‌شویم.

لذا حق همه موجودات، یک حق اعطایی است. این حق، حق قرب و رسیدن به کمال است، نه حق انانیت و خوش‌گذرانی بر محور نفس. البته در آن کمال، بهجت هست، انبساط هست، لذت هست ولی لذت و انبساطی که قابل مقایسه با این لذتها نیست. این حقوق، یک حقوق هماهنگ است؛ یعنی کمال همه عالم، هماهنگ است. بنابراین هر موجودی در جایگاهی که دارد اگر نسبت به بالاتر از خودش تسلیم باشد و بالاتری هم در تصرف در او تسلیم خدای متعال باشد، همه به کمال می‌رسند.

بنابراین همین‌طور که من اگر در تناول این طعام، الهی عمل کنم، هم این موجود را به کمال می‌رسانم و هم خودم به کمال می‌رسم، اگر هم من تمام وجود خودم را تسلیم ولی حق کنم و وجود من مجرای نور او شود، هم من به کمال می‌رسم و هم بستر جریان ولایت او در خودم را فراهم کرده‌ام.

بنابراین کمال همه موجودات در این است که نور سجده نبی اکرم ﷺ، نور عبادت حضرت و نور ولایت ایشان در آنها جاری شود. بنابراین عدل در یک کلمه: یعنی ظهور ولایت نبی اکرم ﷺ در همه شئون حیات؛ یعنی همه عالم، مجرای خواست او شود؛ یعنی خواست‌ها، در خواست او فانی شود. آن وقت مشیتی که از طریق او جاری می‌شود، همه را به نقطه کمال و عدل می‌رساند. هیچ نقطه‌ای از عالم ملک

و ملکوت باقی نمی ماند که این عدل در آنجا نباشد. پس عالم به میزان تخلف از ولایت ولی معصوم علیه السلام از عدل خارج می شود.^۱ کمال عالم در این است که ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله در آن، بسط پیدا کند. اگر این بسط محقق شود، عالم از نور ولایت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و نور حیات طیبه محروم می شود.

۳. بسط علم و تحقق عقلانیت ایمانی

براساس روایات، ما تا قبل از ظهور حضرت، فقط ۲ حرف از علم در اختیار بشر است. ۲۵ حرف را حضرت برای ما می آورند.^۲ البته ابتدا اشاره کنم که معنایش این نیست که علم حدوداً ۱۳ برابر می شود؛ چون ممکن است ۱ حرف از این ۲۵ حرف، اعظم از آن ۲ حرفی باشد که ظاهر شده است. نکته دیگر این است که گاهی شما دو حرف الف و ب را که ترکیب می کنید یک کلمه می سازید مثلاً آب یا با. اگر ۲۵ حرف داشته باشید، چقدر کلمه می توانید بسازید؟ علاوه بر اینها ترکیب کلمات را هم ببینید. کلمات الهی و علوم الهیه وقتی با هم ترکیب می شوند ممکن است چیز دیگری حاصل شود. حالا من نمی خواهم در آن وادی بحث بکنم ولی همان طوری که علوم مادی وقتی با هم ترکیب می شود، این دانش و عقلانیت پیچیده امروز درست می شود که با آن یک تمدن پیچیده ساخته می شود، علوم الهی هم وقتی ترکیب شدند، تمدن الهی پیچیده ای با آنها درست خواهد شد و نوع مدنیت دیگری پیدا خواهد شد.

البته باید توجه داشت که علم، آن حقیقت نورانیتی است که طریق بندگی خدای متعال است.^۳ این-

۱. «فِي رَوَايَةِ سَعْدِ الْإِسْكَافِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يَا سَعْدُ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ مُحَمَّدٌ فَمَنْ أَطَاعَهُ فَقَدْ عَدَلَ...»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۶۸. رجوع شود به: بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۸۷، «باب أنهم عليهم السلام و ولایتهم العدل و المعروف و الإحسان و القسط و المیزان...».

۲. «عَنْ أَبَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الْعِلْمُ سَبْعَةٌ وَعِشْرُونَ حَرْفًا، فَجَمِيعُ مَا جَاءَتْ بِهِ الرُّسُلُ حَرْفَانِ، فَلَمْ يَعْرِفِ النَّاسُ حَتَّى الْيَوْمِ غَيْرَ الْحَرْفَيْنِ، فَإِذَا قَامَ الْقَائِمُ عليه السلام أَخْرَجَ الْخُمْسَةَ وَالْعِشْرِينَ حَرْفًا فَبَتَّهَا فِي النَّاسِ، وَصَمَّ إِلَيْهَا الْحَرْفَيْنِ حَتَّى يَبْتَهَا سَبْعَةٌ وَعِشْرِينَ حَرْفًا»؛ مختصر البصائر، ص ۳۲۰.

۳. «...ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ثُمَّ قَالَ: مَا مَسْأَلُكَ؟ فَقُلْتُ: سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُعْطِيَ قَلْبَكَ عَلَيَّ وَيَرْزُقَنِي مِنْ عِلْمِكَ وَأَزْجُو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَجَابَنِي فِي الشَّرِيفِ مَا سَأَلْتُهُ. فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَيْسَ الْعِلْمُ بِالتَّعَلُّمِ إِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقَعُ فِي قَلْبٍ مَنْ يُرِيدُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَهْدِيَهُ فَإِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ فَاطْلُبْ أَوَّلًا فِي نَفْسِكَ حَقِيقَةَ الْعُبُودِيَّةِ وَاطْلُبِ الْعِلْمَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَاسْتَفْهَمِ اللَّهَ يَفْهَمُكَ. قُلْتُ: يَا شَرِيفُ! فَقَالَ: قُلْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ. قُلْتُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ مَا حَقِيقَةُ الْعُبُودِيَّةِ؟ قَالَ: ثَلَاثَةُ أَشْيَاءَ: أَنْ لَا يَرَى الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيمَا حَوَّلَهُ اللَّهُ مَلَكًا لِأَنَّ الْعَبِيدَ لَا يَكُونُ لَهُمْ مِلْكٌ يَرَوْنَ الْمَالَ مَالِ اللَّهِ يَصْغُونَهُ حَيْثُ أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ...»؛ مشكاة الأنوار في غرر الأخبار، ص ۳۲۶-۳۲۷. «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مَنْ يَشَاءُ»؛ مصباح الشريعة، ص ۱۶. «إِنَّ الْعِلْمَ يَهْدِي وَيُرْشِدُ وَيُنْجِي وَإِنَّ الْجَهْلَ يُغْوِي وَيُضِلُّ وَيُرْدِي»؛ غرر الحكم،

طور نیست که هر دانشی که برای ما حاصل شد، علم باشد. ممکن است اطلاعی ما داشته باشیم، از نوع جهل باشد. در ادبیات معصومین علیهم السلام هر اطلاعی، علم نیست. در حدیث عقل و جهل آمده است که خدای متعال به نبی اکرم صلی الله علیه و آله نور علم را داده است. شیطان درخواست کرده که در مقابل این نوری که به حضرت دادی، به من قوه‌ای بده. خدا هم به او جهل داد.^۱ همه دانش ابلیس از نوع جهالت و سفاقت است. لذا با آن، طغیان را در عالم گسترش می‌دهد. این طور نیست که هر دانشی که در جامعه پیدا شد - که امروزه به آن می‌گویند «عقلانیت» - این، علم باشد. ما مدعی هستیم باید عقلانیت، در سایه تعبد قرار بگیرد تا به نور علم نورانی شود. به تعبیر دیگر باید هوشمندی، عقلانیت و تجربه بشر به ایمان او گره بخورد؛ یعنی تعبد، تعقل و تجربه باید به هم گره بخورند تا دانش، نورانی شود. لذا ما معتقدیم که بسیاری از علوم و دانش‌هایی که بعد از رنسانس پیدا شده، فاقد نورانیت است؛ لذا ابزار بسط بندگی در عالم هم نیستند. ابزار گسترش طغیان هستند. در عصر ظهور، نورانیت دیگری در عالم پیدا می‌شود. برخی می‌گویند: «علومی که الان در دست ماست، یک جا را درست می‌کند، چند جای دیگر را خراب می‌کند. ولی وقتی حضرت حجت علیه السلام بیایند، چون علم دیگر از سرچشمه وحی است، بدون هیچ ضرر و زیانی است». این، حرف خوبی است ولی من یک چیز دیگری اضافه می‌کنم. بعضی‌ها هم معتقدند آن یک جایی هم که درست می‌کند، درواقع درست نمی‌کند. آن یک جا هم خراب می‌کند. حالا من به دنبال نقد جریان تجدد نیستم. ولی می‌خواهم بگویم این طور نشود که «هر کسی از ظن خود شد یار من» و با تخیلات خودمان دنبال حضرت برویم. خیال کنیم مثلاً وقتی حضرت می‌آیند، حتماً باید این ابزار ارتباط جمعی باشد تا حضرت بتوانند عالم را اداره کنند. این طور نیست. در روایات آمده است که مورچه خیال می‌کند - العیاذ بالله - خدای متعال هم دو شاخک دارد؛ چون کنترل خودش با شاخک‌هایش است.^۲ یک موقع

ص ۲۴۲.

۱. «ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ حَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَلَمَّا رَأَى الْجَهْلُ مَا أَكْرَمَ اللَّهُ بِهِ الْعَقْلَ وَ مَا أَعْطَاهُ أَضْمَرَ لَهُ الْعِدَاوَةَ فَقَالَ الْجَهْلُ يَا رَبِّ هَذَا خَلْقٌ مِثْلِي خَلَقْتَهُ وَ كَرَّمْتَهُ وَ قَوَّيْتَهُ وَ أَنَا ضِدُّهُ وَ لَا قُوَّةَ لِي بِهِ فَأَعْطِنِي مِنَ الْجُنْدِ مِثْلَ مَا أَعْطَيْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ فَإِنْ عَصَيْتَ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْرَجْتُكَ وَ جُنْدُكَ مِنْ رَحْمَتِي قَالَ قَدْ رَضِيتُ فَأَعْطَاهُ حَمْسَةً وَ سَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أَعْطَى الْعَقْلَ مِنَ الْحَمْسَةِ وَ السَّبْعِينَ الْجُنْدَ... الْعِلْمُ وَ ضِدُّهُ الْجَهْلُ»؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

۲. «روي عن أبي جعفر الباقر عليه السلام: كل ما ميزتموه بأوهامكم في أدق معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود إليكم. و لعل النمل الصغار يتوهم أن لله زبائين فإن ذلك كمالها و يتوهم أن عدمهما نقصان لمن لم يتصف بهما و هكذا حال العقلاء فيما يصفون الله تعالى به»؛ الوافي، ج ۱، ص ۴۰۸.

خیال نکنیم ولی الله - کسی که صاحب امر الهی است^۱ که این امر، مقام «کُن» است و با این «کُن» همه کائنات جابجا می‌شوند^۲ - برای ایجاد یک تمدن، نیاز به این بساطها دارد. درعین حال هر کاری حضرت کنند، چون معصوم‌اند، مدار حق است.

پس نکته قابل توجه در باب علم این است که تلقی مان از علم را با تلقی علم از روایات، یکی نگیریم. علم، بسط نور عبودیت و بندگی است. در آن عصر، همه دانش بشر، دانشی نورانی بر محور نورانیت علم امام علیه السلام می‌شود. آن علمی که بسط پیدا می‌کند این است: خدای متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾^۳؛ اگر مردم بر طریقه، استقامت می‌کردند، آنها را با آب گوارا سیراب می‌کردیم. این آیه، در روایات ما متنوع معنا شده^۴ و البته همه آنها هم معانی قابل جمعی است. یکی از آنها این است می‌فرماید: «اگر در مسیر امیرالمؤمنین علیه السلام حرکت می‌کردند، پای ولایت حضرت می‌ایستادند و تخلف نمی‌کردند، «لَأَمْدَدْنَاهُمْ عِلْمًا» آنها را از علمی منتفع می‌کردیم که «كَيْ يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأُئِمَّةِ» فقط از امام علیه السلام آموخته می‌شود؛^۵ یعنی باب علم امام علیه السلام را که سرچشمه جوشان معارف است، به رویشان باز می‌کردیم. در حدیث نورانی دیگری امیرالمؤمنین علیه السلام - بعد از اینکه توضیح می‌دهند که «نَحْنُ الْأَعْرَافُ» ما اعراف هستیم و «الَّذِينَ لَا يُعْرِفُ اللَّهُ إِلَّا بِسَبِيلٍ مَعْرِفَتِنَا» خدا جز از راه معرفت ما شناخته نمی‌شود - می‌فرماید: «فَلَا سَوَاءَ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَلَا سَوَاءَ» فرمودند این دو دسته، با هم مساوی نیستند، شیعیان ما و دیگران. «حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عَيُونٍ كَدِرَةٍ يَفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ» مردم، غیر شیعه، می‌روند سراغ دیگرانی که ظرف‌های محدودی هستند و آب‌شان هم تیره است. وقتی این آب از این ظرف در ظرف دیگر می‌ریزد، ظرف دوم، آن آب را آلوده‌تر می‌کند. آنها چشمه جوشان نیستند؛ ظروف آلوده

۱. در روایات متعدد، نام «صاحب امر» برای امام ذکر شده؛ برای نمونه در باب ازدیاد علم امام آمده: «إِذَا كَانَ ذَلِكَ بُدِئَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ الْأَدْنَى فَلَاذْنَى حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى صَاحِبِ الْأَمْرِ الَّذِي فِي زَمَانِهِ»؛ بصائر الدرجات، ص ۳۹۴. همچنین در روایت علی بن مهزیار از حضرت ولی عصر علیه السلام آمده: «...ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ تَعَالَى ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾، «أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْن بِالْأَمْسِ»؛ فَقُلْتُ: سَيِّدِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا الْأَمْرُ؟ قَالَ: نَحْنُ أَمْرُ اللَّهِ وَ جُودُهُ...»؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۶۹-۴۷۰.

۲. ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛ سوره یس، آیه ۸۲.

۳. سوره جن، آیه ۱۶.

۴. رجوع شود به: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۵۰۶-۵۱۰.

۵. «عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ﴿وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقِينَهُمْ مَاءً غَدَقًا﴾ قَالَ يَغْنِي لَأَمْدَدْنَاهُمْ عِلْمًا كَيْ يَتَعَلَّمُونَهُ مِنَ الْأُئِمَّةِ ﷺ»؛ تأویل الآيات، ص ۷۰۳.

هستند. نفسانیات ما، دانش‌های ما را آلوده می‌کند. این دانش آلوده وقتی از این نفس در نفس دیگری ریخته می‌شود، آلوده‌تر می‌شود. ولی «وَذَهَبَ مِنْ ذَهَبِ الْيَنَّا» کسی که رو به ما می‌آورد «إِلَى عَيْنٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا» به سرچشمه‌های زلالی که به اذن پروردگارش جاری است، «لَا نَقَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ» پایان‌پذیر و نفاذ‌پذیر هم نیست، روآورده است.^۱ فرق علم امام علیه السلام با علم غیرامام، این است. وقتی مردم به امام علیه السلام رومی آورند، درواقع سرچشمه علم ایشان به‌سوی مردم گشوده می‌شود. ائمه علیهم السلام خزان علم‌الله هستند.^۲ در توحید صدوق نقل شده است که امام صادق علیه السلام از «الف» و «لام» کلمه «الصمد» اسرار فراوانی بیان کردند، همین الف و لام که در کتابت نوشته می‌شود و در قرائت خوانده نمی‌شود! بعد فرمودند اگر من اهلش را پیدا می‌کردم، «لَنَشْرَتُ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْإِيمَانَ وَ الدِّينَ وَ الشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ» همه مراتب توحید و ایمان و همه شرایع و اسلام را از کلمه صمد برایش بیان می‌کردم.^۳ آن حقیقت علمی

۱. «عَنْ مُقَرَّنٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ جَاءَ ابْنُ الْكَوَّاءِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ عَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِمَاهُمْ علیه السلام فَقَالَ نَحْنُ عَلَى الْأَعْرَافِ نَعْرِفُ أَنْصَارَنَا بِسِمَاهُمْ وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ الَّذِي لَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَّا بِسَبِيلِ مَعْرِفَتِنَا وَ نَحْنُ الْأَعْرَافُ نَعْرِفُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ فَلَا يَدْخُلُ الْحِجَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفْنَا وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَنَا وَ أَنْكَرَنَاهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَوْ شَاءَ لَعَرَفَ الْعِبَادَ نَفْسَهُ وَ لَكِنْ جَعَلْنَا أَبْوَابَهُ وَ صِرَاطَهُ وَ سَبِيلَهُ وَ الْوُجْهَ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ فَمَنْ عَدَلَ عَنْ وَلَائِنَا أَوْ فَضَّلَ عَلَيْنَا غَيْرَنَا فَإِنَّهُمْ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَّا كُونُ فَلَا سَوَاءَ مَنِ اعْتَصَمَ النَّاسُ بِهِ وَ لَا سَوَاءَ حَيْثُ ذَهَبَ النَّاسُ إِلَى عَيْنٍ كَدْرَةٍ يُفْرَغُ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ وَ ذَهَبَ مِنْ ذَهَبِ الْيَنَّا إِلَى عَيْنٍ صَافِيَةٍ تَجْرِي بِأَمْرِ رَبِّهَا لَا نَقَادَ لَهَا وَ لَا انْقِطَاعَ»؛ الكافي، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. رجوع شود به: الكافي، ج ۱، ص ۱۹۲، «بَابُ أَنَّ الْأَيَّامَةَ علیهم السلام وَ لَا أَمْرَ اللَّهِ وَ خَزَنَةَ عِلْمِهِ».

۳. «قَالَ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ الْقُرَشِيُّ سَمِعْتُ الصَّادِقَ علیه السلام يَقُولُ قَدِمَ وَفَدٌ مِنْ أَهْلِ فَلَسْطِينَ عَلَى الْبَاقِرِ علیه السلام فَسَأَلُوهُ عَنْ مَسَائِلَ فَأَجَابَهُمْ ثُمَّ سَأَلُوهُ عَنِ الصَّمَدِ فَقَالَ تَفْسِيرُهُ فِيهِ الصَّمَدُ خَمْسَةُ أَحْزَفٍ فَلَا لِفَ دَلِيلٌ عَلَى إِيَّتِهِ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» وَ ذَلِكَ تَبْيِيهُ وَ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنْ ذَلِكَ الْحَوَاسِّ وَ اللَّامُ دَلِيلٌ عَلَى إِلَهِيَّتِهِ بَأَنَّهُ هُوَ اللَّهُ وَ الْأَلِفُ وَ اللَّامُ مُدْعَمَانِ لَا يَظْهَرَانِ عَلَى اللِّسَانِ وَ لَا يَقَعَانِ فِي السَّمْعِ وَ يَظْهَرَانِ فِي الْكِتَابَةِ دَلِيلَانِ عَلَى أَنَّ إِلَهِيَّتَهُ بِلُطْفِهِ خَافِيَةٌ لَا تُدْرِكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا تَقَعُ فِي لِسَانٍ وَاصِفٍ وَ لَا أُذُنٍ سَامِعٍ لِأَنَّ تَفْسِيرَ الْإِلَهِ هُوَ الَّذِي إِلَهُ الْخَلْقِ عَنْ ذَلِكَ مَا هِيَ وَ كَيْفِيَّتِهِ بِحَسِّ أَوْ بَوَهِمْ لَا بَلْ هُوَ مُبْدِعُ الْأَوْهَامِ وَ خَالِقُ الْحَوَاسِّ وَ إِنَّمَا يَظْهَرُ ذَلِكَ عِنْدَ الْكِتَابَةِ دَلِيلٌ عَلَى أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَظْهَرَ رُبُوبِيَّتَهُ فِي إِتْدَاعِ الْخَلْقِ وَ تَرْكِيبِ أَرْوَاحِهِمُ اللَّطِيفَةِ فِي أَجْسَادِهِمُ الْكُثِيفَةِ فَإِذَا نَظَرَ عَبْدٌ إِلَى نَفْسِهِ لَمْ يَرِ رُوحَهُ كَمَا أَنَّ لَامَ الصَّمَدِ لَا تَبَيَّنُ وَ لَا تَدْخُلُ فِي حَاسَةِ مِنَ الْحَوَاسِّ الْخَمْسِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى الْكِتَابَةِ ظَهَرَ لَهُ مَا خَفِيَ وَ لَطَفَ فَمَتَى تَفَكَّرَ الْعَبْدُ فِي مَا هِيَ الْبَارِي وَ كَيْفِيَّتِهِ إِلَهٍ فِيهِ وَ تَحَيَّرَ وَ لَمْ تُحِطْ فِكْرَتُهُ بِشَيْءٍ يَتَصَوَّرُ لَهُ لِأَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُ الصُّورِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَى خَلْقِهِ ثَبَّتَ لَهُ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُمْ وَ مَرْكَبُ أَرْوَاحِهِمْ فِي أَجْسَادِهِمْ وَ أَمَّا الصَّادُ فَدَلِيلٌ عَلَى أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ صَادِقٌ وَ قَوْلُهُ صِدْقٌ وَ كَلَامُهُ صِدْقٌ وَ دَعَا عِبَادَهُ إِلَى اتِّبَاعِ الصِّدْقِ بِالصِّدْقِ وَ وَعْدَ الصِّدْقِ دَارَ الصِّدْقِ وَ أَمَّا الْمِيمُ فَدَلِيلٌ عَلَى مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَمْ يَزَلْ وَ لَا يَزَالُ وَ لَا يَزُولُ مُلْكُهُ وَ أَمَّا الدَّالُّ فَدَلِيلٌ عَلَى دَوَامِ مُلْكِهِ وَ أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ دَائِمٌ تَعَالَى عَنِ الْكَوْنِ وَ الزُّوَالِ بَلْ هُوَ عَزَّ وَ جَلَّ يُكُونُ الْكَائِنَاتِ الَّذِي كَانَ بِتَكْوِينِهِ كُلُّ كَائِنٍ ثُمَّ قَالَ علیه السلام لَوْ وَجَدْتُ لِعِلْمِي الَّذِي آتَانِي اللَّهُ عَزَّ

که به امام علیه السلام داده شده، چنین چیزی است. اگر گفته می‌شود در عصر ظهور، باب علم گشوده می‌شود، یعنی سرچشمه‌های علم امام علیه السلام به‌روی مردم جاری می‌شوند. امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه شقشقیه فرمودند: من مثل آن کوهسار بلندی هستم که هیچ پرنده بلندپروازی به قله‌اش نمی‌رسد؛ «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ»^۱. همه سیلاب‌های حقایق و معارف از دامنه وجودی من جاری می‌شود؛ دست شما به آن معارف جاری‌شده، می‌رسد ولی به قله‌های معرفت امام علیه السلام و آن حقایق، احدی راه پیدا نمی‌کند، ولو بلند پرواز باشد. آنچه در عصر ظهور به‌روی مردم گشوده می‌شود، روزنه‌ای از علم امام علیه السلام است که مابقی آن در بهشت و قیامت گشوده خواهد شد. حتی سلمان هم که درجات ایمان را طی کرده است،^۲ در عصر ظهور دوباره زنده می‌شود تا از ولایت بهره‌مند شود.^۳ آن دوره، دوره ظهور است؛ یعنی سلمان هم از آن مراتب باطنی که در عصر غیبت ظهور پیدا می‌کند، بی‌خبر است؛ باید بیاید و بهره‌مند شود.

وَجَلَّ حَمَلَةٌ لَكَسَّرْتُ التَّوْحِيدَ وَالْإِسْلَامَ وَالْإِيمَانَ وَالِدِينَ وَالشَّرَائِعَ مِنَ الصَّمَدِ وَكَيْفَ لِي بِذَلِكَ وَلَمْ يَجِدْ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام حَمَلَةً لِعِلْمِهِ حَتَّى كَانَ يَتَّقِسُ الصُّعْدَاءَ وَيَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَإِنَّ بَيْنَ الْجَوَانِحِ مِنِّي عِلْمًا جَمًّا هَاهُ أَلَا لَا أَحَدٌ مِنْ يَحْمِلُهُ إِلَّا وَإِنِّي عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَ﴿لَا تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَتَّيَسَّرُ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ﴾. ثُمَّ قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا وَوَقَّفَنَا لِعِبَادَتِهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِي ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾؛ التوحيد، ص ۹۲-۹۳.

۱. «أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فَلَانَّ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلَّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا تَوْبًا وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَطَفِئْتُ أَرْثِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ يَدَ جَدَّاءَ أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَحِيخَةِ عَمِيَاءَ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَيَشِبُّ فِيهَا الصَّغِيرُ وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَآئَا أَحَجَى فَصَبِرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدَى وَفِي الْحَلْقِ سَجَا أَرَى تَرَاتِي نَهْبًا»؛ نهج البلاغة، خطبه ۳.

۲. «عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْقُرَاطِيسِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ... وَكَانَ الْمِقْدَادُ فِي الثَّامِنَةِ وَأَبُو ذَرٍّ فِي التَّاسِعَةِ وَسَلْمَانَ فِي الْعَاشِرَةِ»؛ الخصال، ج ۲، ص ۴۴۷.

۳. «عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِذَا قَامَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ اسْتَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ الْكُتُبَةِ سَبْعَةً وَعِشْرِينَ رَجُلًا خَمْسَةَ عَشَرَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى الَّذِينَ يَقْضُونَ ﴿بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ﴾ وَ سَبْعَةً مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ وَيُوشَعَ وَصِيَّ مُوسَى وَمُؤْمِنَ آلِ فِرْعَوْنَ وَ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ وَأَبَا دُجَانَةَ الْأَنْصَارِيِّ وَمَالِكَ الْأَشْجَرِيِّ»؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۲.